

انتشارات
انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی
«۶»

حواشی دکتر محمد معین
بر اشعار خاقانی شروانی

بمقاله ای از آن استاد

جمع و تدوین و

تکمیل یادداشتها و افزودن حواشی

و دو مقاله

به کوشش

دکتر سید ضیاء الدین سجادی

تهران

سال ۱۳۵۸

این کتاب به تعداد یک هزار جلد در سازمان چاپ مازگرافیک بچاپ رسیده است

اردیبهشت ۱۳۵۸

انتشارات انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی

زیر نظر

دکتر مهدی محقق

- ۱- گزارش نخستین مجلس علمی انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی ، بکوشش دکتر مهدی محقق چاپ شده ، تهران ۱۳۵۴
- ۲- قرۃ العین در اندرزها و امثال و حکایات فارسی و عربی، بکوشش دکتر امین پاشا اجلالی چاپ شده ، تبریز ۱۳۵۴
- ۳- همائی نامه، مجموعه مقالات علمی و ادبی تقدیم شده به استاد جلال الدین همائی، زیر نظر دکتر مهدی محقق چاپ شده، تهران ۱۳۵۵
- ۴- جشن نامه مدرس رضوی، مجموعه مقالات علمی و ادبی تقدیم شده به استاد سید محمد تقی مدرس رضوی، زیر نظر دکتر ضیاء الدین سجادی چاپ شده، تهران ۱۳۵۶
- ۵- ظرایف و طرایف یا مضاف و منسوبهای شهرهای اسلامی و پیرامون، تألیف دکتر محمدآبادی باوایل چاپ شده ، تبریز ۱۳۵۷
- ۶- حواشی دکتر محمد معین بردیوان خاقانی ، بکوشش دکتر ضیاء الدین سجادی ، تهران ۱۳۵۸
- ۷- ینبوع الاسرار فی نصائح الابرار از کمال الدین حسین خوارزمی ، بکوشش دکتر مهدی درخشان ، آماده چاپ
- ۸- آرام نامه ، مجموعه مقالات علمی و ادبی تقدیم شده به استاد احمد آرام ، بکوشش دکتر مهدی محقق ، آماده چاپ

the first of these is the fact that the

the

the

the

the

the

the

the

the

the

the

فهرست مطالب

دکتر مهدی محقق	صفحه يك	۱- پیشگفتار
دکتر سید جعفر شهیدی	صفحه سه	۲- یادداشتی دربارهٔ دکتر معین
دکتر سجادی	صفحه پنج	۳- مقدمه
« ۱		۴- حواشی دکتر معین
دکتر محمد معین	« ۱۱۳	۵- خاقانی و آئین مسیح
دکتر ضیاءالدین سجادی	« ۱۳۵	۶- مهر و مسیح در شعر خاقانی
دکتر ضیاءالدین سجادی	« ۱۵۱	۷- شروح اشعار خاقانی

THE HISTORY OF THE

The first part of the history of the
 world is the history of the
 world from the beginning of
 the world to the present time.
 The second part of the history of the
 world is the history of the
 world from the present time to the
 future. The third part of the history of the
 world is the history of the
 world from the future to the
 end of the world.

پیشگفتار

سیاس خدایرا که انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی توفیق یافته که با تقدیم این کتاب یاد استاد از دست رفته شادروان دکتر محمد معین را گرامی بدارد. یاد استادی که همه مدت عمر کوتاه خود را صرف تحقیق و تتبع کرد و آثاری ارزنده در زمینه فرهنگ ایران و ادب فارسی از خود بجای گذاشت و در عین حال پشت پا به مناصب فریبنده و مشاغل عوام پسند زد، هیچ گاه فراموش نمیشود. چنانکه هم اکنون شاگردان او و بهره‌وران از آثار او و در میان خود زنده احساس میکنند و درباره او بحق باید گفت که:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریده عالم دوام مسا

کتاب حاضر که بهمت همکار ارجمندمان دکتر سید ضیاءالدین سجادی تهذیب و تنقیح و به زیور طبع آراسته گشته یادداشت‌های مرحوم دکتر معین است بر دیوان خاقانی شروانی، ای کاش همه دانشمندان که دیوانهای شاعران را می‌خوانند همچون قزوینی و معین آن کتابها را با یادداشت‌های خود تحشیه میکردند تا زمینه‌ای برای تدوین شروح بر دیوانهای مختلف فراهم میگشت و دانشجویان و پژوهندگان این چنین در برابر اشعار فارسی با اشکال روبرو نمی‌گشتند چنانکه شروح متعددی که بر دیوانهای شعر عربی نوشته شده همچون شرح زوزنی بر معلقات هفتگانه و

شرح عکبری بردیوان متنبی و شرح خطیب تبریزی بردیوان ابوتمام کار استفاده از آن دواوین را آسان ساخته است. در هر حال کوشش آن استاد و همت این شاگرد در تقدیم این کتاب به عالم علم و ادب در خور تحسین و تقدیر است.

چنانکه ملاحظه میشود این کتاب ششمین اثری است که انجمن درمردنی کوتاه توانسته منتشر سازد و به موازات انتشار این آثار مجالس علمی سالانه خود را برپا داشته و یادبود گذشتگان و بزرگداشت بزرگان ادب را هم از یاد نبرده است و در عین حال یگانه مرکزی بوده است که توانسته رابطه میان استادان دانشگاه‌های داخلی و خارجی را برقرار سازد و نیز در هر زمان این انجمن جنبه علمی و صنفی خود را حفظ کرده و زیر بار هیچگونه تعهد و استلزامی نرفته و سر توفیق و ابقاء فعالیت انجمن در همین بوده است. با تحولاتی که در کشور ما رخ داده بیش از پیش وظیفه انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی است که از ادب توانا و توانگر ما مواد زنده ارزنده آن را به گزین کنند و با شرح و توضیح آن مواد اندیشه جوانان ایرانی مسلمان را که در قرن علم و صنعت زندگی میکنند بازسازی نمایند. و شکی نیست که پایه نخستین این هدف اینست که ما آثار گذشتگان را قابل فهم و درک سازیم و امیدواریم که نشر این کتاب کمک شایانی به فهم دیوان خاقانی شروانی که یکی از پرمایه‌ترین مجموعه‌های شعر فارسی است کرده باشد. در پایان از بانو صراف (مهدخت معین) که این یادداشتها را در اختیار انجمن گذاشتند و همچنین از استاد سجادی که تنظیم و تصحیح آن را عهده‌دار گردیدند و دو مقاله ارزنده خود را نیز بآن پیوستند سپاسگزاری مینماید و مناسب میدانند این اثر را از طرف انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی به روان استاد ارجمند فارسی دکتر احمد علی رجائی بخارائی که چندی پیش جان به جان آفرین تسلیم و دوستان و همکارانش را ماتم زده کرد تقدیم کند. رحمة الله علیه و رحمة واسعة.

اردیبهشت ماه جلالی ۱۳۵۸

مهدی محقق

رئیس انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی

یادداشت

شرح زندگانی استاد معین بارها در مجله‌ها، روزنامه‌ها و تذکره‌ها درج شده است و علاقه‌مندان این شخصیت علمی از چگونگی زندگانی او مطلع اند. دکتر معین استادی است دانشمند - و این قولی است که جملگی برآند - کتابهایی که تألیف و یا تصحیح کرد، مقاله‌هایی که در زمینه‌های مختلف ادبیات فارسی انتشار داد، فرهنگ فارسی او، کوشش وی در کار تألیف مطالب لغت نامه، هریک سندی گویا بر فضل این استاد است.

اما آنچه معین را ممتاز میسازد، آنچه موجب شده است دوستان او، همکاران او و شاگردان او خاطره‌ او را زنده و گرمی نگاهدارند، فضیلت اوست. فضیلت در عصر ما مزیتی است که آسان نصیب هر کسی نمیشود - بلکه در همه عصرها چنین بوده است - اگر فضل با فضیلت توأم نباشد نه تنها ثمری بر آن مترتب نمیشود، بلکه گاهی خالی از زیان نیست. سخت کوشی، پرکاری توأم با علاقه و ایمان از دیگر صفات برجسته دکتر معین است.

دکتر محمد معین در زمره کسانی است که از دقائق عمر خود برای مطالعه و تتبع و تعلیم استفاده میکنند.

گذشته از مقاله‌های ممتع که منتشر کرد و کتابهای با ارزش که بچاپ رسانید،

تعدادی از کتاب‌های کتابخانه شخصی او مشحون از فسانده‌های لغوی، دستوری و اطلاعات دیگر است، کتابهایی که آن مرحوم مطالعه کرده و یا آنرا بدانشجویان درس داده است. در حاشیه این کتابها هر جا کلمه‌ای مشکل مینموده و یا احتیاج به توضیحی داشته و یا تذکر مطلبی لازم بوده یادداشت شده است.

از جمله این کتابها دیوان خاقانی شروانی است، استاد معین سالیانی چند در دانشکده ادبیات این دیوان را برای شاگردان درس میگفت و در طی مدت تدریس بادقت و اهتمام خاص خویش مشکلات اشعار را گشوده و نکات لازم را در حاشیه دیوان ثبت کرده است تا بدانشجویان افاضه کند.

دوست عزیز دانشمند آقای دکتر ضیاءالدین سجادی که علاوه بر تألیفات متعدد و مقاله‌های متنوع سالهایی از عمر گرانبهای خود را در کار تحقیق در دیوان خاقانی صرف کرده‌اند و برای نخستین بار چاپ انتقادی این دیوان را با حاشیه‌های سودمند منتشر ساختند، نخواستند پژوهندگان و دانشجویان از افادات استاد معین درباره اشعار خاقانی بی بهره بمانند، بدین رو با علاقه و اهتمام این یادداشتها را از نسخه کتابخانه شخصی استاد معین استنساخ کرده و برای چاپ آماده ساخته‌اند. انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی که از هر کوششی در راه بسط و اشاعه زبان و ادبیات فارسی دریغ ندارد و چاپ کتابهای سودمند و تجلیل از شخصیت‌های ادبی را وجهه همت خویش ساخته است این جزوه را به چاپ میرساند، امیدواریم این خدمت مورد قبول علاقمندان ادبیات فارسی مخصوصاً دوستان و ارادتمندان استاد معین قرار گیرد.

سید جعفر شهیدی

مقدمه

استاد فقید دکتر محمد معین در همهٔ مباحث مربوط به زبان و ادب فارسی با علاقه و دقت فراوان مطالعه و تحقیق می‌کرد و هر کدام را به گونه‌ای خاص و از جوانب مختلف مورد بحث و گفتگو قرار می‌داد و یادداشت‌هایی در آن بساره تهیه می‌نمود مخصوصاً در تحقیق متون فارسی دقت عجیب داشت و از لحاظ لغت و دستور و نکات در هر متن بحث می‌کرد و آنچه در این باره تألیف و تحقیق کرده و منتشر ساخته از این جهت بسیار ارزنده و گرانبها است.

یکی از متون نظم فارسی که همواره با آن سروکار داشت دیوان خاقانی بود و قصیدهٔ منطق الطیر او را در سال اول دانشکدهٔ ادبیات و دانشسرای عالی به ما تدریس کرد، و در حواشی این دیوان در چاپ عبدالرسولی یادداشت‌هایی نوشته و تفسیرهایی کرده و ما اینک به انتشار آنها پرداخته‌ایم، در این یادداشتها غالباً نظر دهخدا و فروزانفر نیز ذکر شده است.

هنگامی که این جانب مشغول تصحیح دیوان خاقانی بودم غالباً با دکتر معین بحث و تبادل نظر داشتم و او در این یادداشتها به آن نکات اشاره کرده. مخصوصاً به آنچه در نسخه‌های قدیم مورد مقابله و تصحیح این جانب بوده است استناد نموده و پس از چاپ دیوان در ۱۳۳۸ نیز به آن چاپ توجه خاص داشته و در این یادداشتها

و نیز در لغت نامه و فرهنگ فارسی خود به آن اشاره کرده است و درج ۵ چاپ دوم برهان هم به آن تصحیح اشارات فراوان دارد از جمله درص ۱۱۸ ذیل لغت «طرز» اشاره به یادداشت نگارنده کرده، و ناگفته نگذارم که دکتر معین مرا به تدوین و تألیف فرهنگ لغات و ترکیبات دیوان خاقانی تشویق کرد و سالهاست بدین کار مشغولم و قسمتی از آن (حرف آ- پ) آماده چاپ شده است.

قسمت دوم این کتاب، مقاله ای است تحت عنوان «خاقانی و آیین مسیح» یا (نفوذ مسیحیت در ایران) که نخستین بار در دانشنامه، نشریه مؤسسه مطبوعاتی پایدار سال ۱۳۲۶ و پس از آن به سال ۱۳۳۰ در نورجهان نشریه کلیسای انجیلی تهران چاپ شده و بدیهی است پس از تحقیق دکتر معین، تحقیقات بسیار در مورد خاقانی و شعر او و مسیحیت در اشعارش به عمل آمده که از آن جمله است رساله مینورسکی تحت عنوان «خاقانی و آندرو نیکوس کمننوس» و ترجمه و شرح قصیده مسیحیت یا ترسائی به مطلع: «فلک کرژو تر است از خط ترسا» مرادارد مسلسل راهب آسا» که بوسیله آقای دکتر زرین کوب ترجمه و در نشریه فرهنگ ایران زمین تابستان ۱۳۳۲ دفتر ۲ به چاپ رسیده است و این جانب در تعلیقات دیوان و نیز در گزیده اشعار خاقانی (از انتشارات کتابهای جیبی) از آن استفاده کرده ام، و نیز شرح همین قصیده مسیحیت از شمس الدین لاهیجی با تصحیح و مقدمه این جانب در نشریه فرهنگ ایران زمین جلد ۱۸ سال ۱۳۵۱ به چاپ رسیده است.

هم چنین پرفسور یان ریپکا در مقاله مفصلی در مجله ارمغان (دوره ۳۸ شماره ۲ اردیبهشت ۱۳۴۸) به نکات دقیق و جالب راجع به زندگی و افکار و شعر خاقانی اشاره کرده و همین مباحث در تاریخ ادبیات او نیز آمده (تاریخ ادبیات ایران - تألیف ریپکا ترجمه دکتر عیسی شهابی از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ص ۳۲۰-۳۲۷)

نگارنده نیز دربارهٔ نفوذ آئین مسیح در شعر خاقانی تحقیقاتی کرده که غالباً منتشر شده و خطابه‌ای به زبان فرانسوی دربارهٔ «مهر و مسیح در شعر خاقانی» در بیست و نهمین کنگرهٔ بین‌المللی خاورشناسان در پاریس (ژوئیه ۱۹۷۳ - تیرماه ۱۳۵۲) ایراد کرده‌ام که متن فرانسوی آن در نشریه کنگره چاپ شده و ترجمهٔ فارسی آن در مجله تماشا شمارهٔ ۱۳۲ مهرماه ۱۳۵۲ به چاپ رسیده و بار دیگر همان مقاله در این کتاب چاپ می‌شود.

با این همه در مقالهٔ دکتر معین نکات تاریخی و اشاراتی هست که هنوز تازه و قابل استفاده است و به همین جهت به چاپ و نشر آن مبادرت کرده‌ایم.

و برای تکمیل مقال در مورد شرح و تفسیر اشعار خاقانی، خطابه اینجانب در نخستین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی، در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران شهریور ۱۳۴۹ در موضوع «شروح اشعار خاقانی» با تجدید نظر و اضافات در پایان این کتاب چاپ شده که قبلاً نیز در مجموعهٔ سخنرانیهای کنگره ج ۲ ص ۱۷۱-۱۸۳ به چاپ رسیده است.

دکتر محمد معین در روز یکشنبه ۱۳ تیرماه ۱۳۵۰ چشم از جهان فرو بسته و اکنون که مصادف با هشتمین سال درگذشت آن استاد بزرگ است، یادداشت‌های او انتشار می‌یابد که قسمتی از کوشش‌های آن مرحوم در راه روشن ساختن نکات مربوط به زبان و ادب فارسی و شناسائی بزرگان ادب ایرانی و جزیی از خدمتی است که در راه فرهنگ و دانش و معرفت انجام داده است - روانش شادباد

ضیاءالدین سجادی

فروردین ماه ۱۳۵۸ شمسی

در برگ مربوط به مالکیت کتاب که مقابل صفحه اول چسبانیده نوشته است :
کتابخانه معین

شماره دفتر کتابخانه ۱۱۷، نام کتاب دیوان خاقانی، نام مؤلف - خاقانی موضوع،
دیوان اشعار، تاریخ خرید ۱۳۱۸ خورشیدی - نام فروشنده شرکت محدود طبع .
تاریخ قرائت درس‌های ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ قسمتی از قصاید به وقت مطالعه شد .
ملاحظات : حواشی به خط نگارنده است - تشریح و تحلیل قصیده به مطلع :
«فلک کج و تراست از خط ترسا» بامقدمه مشروح توسط نگارنده تألیف شده، تعلیقات آقای
دهخدا استاد علامه از روی نسخه چاپی و خط معظم له نقل شده همه جا با نام ایشان ثبت گردید.
امهات قصاید : مرثیه فرزند ۴۱۷ - مرثیه امام یحیی ص ۲۴۱ - منطق الطیر ص ۴۲
در حاشیه ص ج راجع به شرح حال نوشته است ترجمه حال سودمندی از خاقانی در
مجله آموزش سال بیست و چهارم شماره ۱ ... به قلم آقای حسین پژمان مندرج است.
حاشیه ص د مربوط به «حسان العجم» ص ۹۳ - عوفی در لباب الالباب (ج ۲ ص ۲۳۱)
نویسد : «خاقانی منشی کلمات حسان بود بدان روی حسان العجم نام یافت چنانکه در تحفه -
العراقین ذکر پدر خود می کند و بر اثر آن می گوید
بیت : چون دید که درسرخ تمام حسان عجم نهاد نامم.
علی نجار - در حاشیه ص ۵۵ س ۸ (ص ۹۳ و این صفحه اشاره به همین چاپ عبدالرسولی
است) .

جولاه - رجوع به ص ۳۲
هجای اواز ابوالعلاء گنجوی ص ۴۱ س ۲ ببعد
شرح تهنیت سد باقلانی ص ۲۵ و ۴۵
رنج حبس - درین موقع ۵۰ ساله بود
عزالدوله - گویا از مر اسلین پاپ روم در دربار شروانشاه مکانتی داشت و لقب اسلامی
گرفته بود .

حاشیه ص ز - مربوط به ممدوحان و نیز صفوة الدین ملکه اخستان راجع گفته ص ۷۳
مربوط به هجواز طرف شاگردش مجیر - ص ۴۱ س ۴

بنام خدا

آتشین داری زبان زان دل سیاهی چون چراغ
گرد خود گردی از آن تردامنی چون آسیا
آتشین زبان : تند زبان ، لافزن
تردامن : عاصی ، گناهکار ، آلوده
چیست عاشق را جز آن کاش دهد پروانه وار
اولش قرب و میانه سوختن آخر فنا
آتش دهد ، آتش عشق
پروانه وار : صفت عاشق است
هم وطا ، هم لباس : «ز آنکه تادر گنبدی بامرد گانی هم وطا»
«نقش عیسی در نگارستان رهبان کن رها»
رهبان، جمع راهب به معنی مفرد هم استعمال شده و در این صورت جمعش رها بین آید .
مرحبا، از ادات تحسین : «در گذر زین خشکسال آفت اینک مرخبا»

هوا ، هوی : «باغ وحدت یافتی ازین بکن بیخ هوا»

باسپاه پیل بر درگاه بیت الله میا «ابرهمه»

سربنه کانجا سری را صد سرآید در عوض

بلکه بر سر هر سری را صد کلاه آید عطا

در حدیث است که یک ثواب را ده عطا بخشند ولی یک گناه را یک جزا دهند.

من جاء بالحسنة فله عشر امثالها (سورة الانعام آية ١٦١) .

هرچه جز نور السموات از خدائی^۱ عزل کن

گر ترا مشکوه دل روشن شد از مصباح لا

نور السموات = الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح

خدا آفریننده نور آسمانها و زمین است، وصف نوری که منسوب است به

او مانند روزن فانوسی است که در آن چراغی افروخته اند (سورة ٢٢ نور آية ٣٥)

مصباح لا (لا اله الا الله)

چون رسیدی بر در لا صدر الاجوی از آنک

کعبه را هم دید باید چون رسیدی در منا

صدرالا ، بعد از فنا ، بقاست .

منا (منی) موضعی در مکه که حاجیان آنجا قربانی کنند .

هشت خلد و هفت چرخ و شش جهات و پنج حس

چار ارکان و سه ارواح و دو کون از یک خدا

هشت خلد ، هشت بهشت :

۱- خلد

۱- دیوان تصحیح نگارنده «از خدای آن»

۲- دارالسلام

۳- دارالقرار

۴- جنة عدن

۵- جنة المأوى

۶- جنة النعيم

۷- عليين

۸- فردوس

صنعت سیاقه الاعداد

عنا-رنج ، خضوع ، ذلت : «در مضیق حادثاتم بسته بندعنا»

صبح آخر دیده‌ای به ختم چنان شد پرده در

صبح اول دیده‌ای عمرم چنان شد کم بقا

صبح آخر ، صبح صادق

«دیده» در چاپ ، اضافه کرده «ای» در هر دومصراع

با که گیرم انس ؟ کز اهل وفا بی روزیم

روزی من نیست یا خود نیست درعالم وفا

«یا وفا خود نبود در عالم با کسی اندرین زمانه نداشت»

ای عراق الله جارك ... وی خراسان عمرك الله ...

الله جارك - جار ، مجیر ، مستجیر ، درپناه . در سورة انفال : «انی جار»

عمرك الله ، در چاپ «عمر» تشدید دارد ، و در حاشیه نوشته شده است :

عمرك باید باشد و آن قسم است «عمر الله» قسم است بخدا ، نصبش بنابر مصدریت

است فی الحقیقه معنی عمرك الله یعنی سو گند می خورم به اقرار تو مر بقای خدا را -

چنانکه در اشعار عرب هم به تخفیف میم آمده است :

ایها المنکح الثریا سهیلا عمرک الله کیف یلتقیان^۱

خروس کنگره عقل بر بکوفت چو دید

که در شب امل من سپیده شدا

درحاشیه : که مرا بیا گاهاند «بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است»

«کز این سواد بترس از حوادث سودا» سواد - حوالی شهر ، سواد اعظم ،

شهر بزرگ . سودا - خللی که در کبد است . مالخولیا ، فساد فکر از جهت خرد

«نه کودکی نه مقام از خاک چیست ترا» روی کلمه «مقام» شماره ۴ گذاشته

و درحاشیه نوشته است : «از انواع قمار ، گودی در خاک کنند و با پول بازی کنند»

که پیدا است تمام معنی مصراع را منظور داشته و گر نه «مقام» به معنی قمار باز است

مسجد اقصا - مسجد بیت المقدس

«به شیب و مفرعه دعوت همی کند که بیا» - درحاشیه : «بشیب مفرعه^۲ (آقای

فروزانفر) و شیب را به معنی رشته تازیانه دانسته اند .

شیب = شیو ، استور Xevaspa (در پشت ، عقبی) قس به Sap(n(i : ف ،

نشیب .

«که هم مسیح خبر دارد از مزاج گیا» روی کلمه «مسیح» نوشته «پزشک»

«زبون چارزبانی مکن دو حور لقا» روی «چارزبانی» نوشته : «چار طبع»

و روی «دو حور لقا» نوشته : «جان و خرد»

۱- عمرک الله مخفف «عمرک الله» است (به تشدید) که دعایی است درباره مکانها : «خدای آید

گرداند ترا» و خود مرحوم معین در فرهنگ فارسی ج ۴ در ضمن ترکیبات خارجی آورده و همینطور معنی کرده است .

۲- «به شیب مفرعه» به صورت اضافه درست است (رک دیوان تصحیح نگارنده ص ۷)

پریرنوبت حج بود و مهدخواجه هنوز - از آن سوی عرفات است چشم بر فردا
عرفات (به دوزیر) محل توقف حاجیان در روز عرفه که روز حج است، و آن
صحرائی است فراخ مجاور مکه حاجیان ایستاده و لبیک و ادعیه خوانند و نماز ظهر
آنجا گزارند و به مکه باز گردند .

برفت روز و تو چون طفل خرمی آری نشاط طفل نماز دگر بود عمدا
نماز دگر ، نماز عصر

جهان به چشمی ماند در او سیاه و سفید^۱

سپید ناخنه دارد^۲ سیاه نایبنا

روی «سیاه» در مصراع اول نوشته : «شب» و روی «سفید» نوشته «روز»
و کنار بیت نوشته «یعنی تاریک است»

ببر طناب هوس پیش از آنکه ایسامت

چهار میخ کند زیر خیمه خضرا

در کنار بیت نوشته : «از حرکت باز دارد»

به صور نیمشب در فکن^۳ رواق فلک به ناوک سحری بر شکن مصاف فضا^۴

رواق - به کسر و ضم پیشگاه خانه ، ایوانی که در مرتبه دوم خانه سازند

صور - به ضم شاخ حیوان که آنرا می نوازند و آنچه که اسرافیل در محشر

دمد ، مراد ناله شبانه . ناوک سحری - مراد آلهای سحری است .

۱- دیوان تصحیح نگارنده «سپید»

۲- دیوان تصحیح نگارنده «ناخنه دارو سیاه»

۳- دیوان تصحیح نگارنده «در شکن»

۴- دیوان تصحیح نگارنده «فضا»

«درفکن» در افکندن ، انداختن

قضا به بوالعجیی تاکیت نماید لعب به هفت مهره زرین و حقه مینا

هفت مهره زرین - هفت ستاره

حقه مینا - صفحه آسمان

چه جای راحت و امن است دهر^۱ بانکبت

ببین به پشه که زوین زنست و نیست کیا

نکبت - خواری ، رنج

زوین - نیزه کوچک

ز روزگار وفا هم به روزگار آید

هم به روزگار آید - یعنی به مرور

«مخور کرفس که پر کژدم است بوم و سرا» به عقیده قدما کرفس خوردن باعث

انبساط مسامات جلد گردد و پوست مستعد تأثیر گزش مار و عقرب شود .

«مسازعیش که نامردمی است طبع جهان» روی «نامردمی است» نوشته :

«نامردم است ظ» و این درست است، تصحیح نگارنده هم مطابق همه نسخ خطی

اینطور است یعنی : «نامردم است» (دیوان تصحیح نگارنده ص ۸)

خوشی طلب کنی از دهر^۲ ساده دل مردا

که از ز کوة ستانان ز کوة خواست عطا

اشاره به شاهان و امیران که از مردم مالیات گیرند

۱- «امن است و دهر پر نکبت» (دیوان تصحیح نگارنده)

۲- دیوان تصحیح نگارنده : «از خلق»

صلاح کار خود اینجا ز بی زبانی ساز
 که بی زبانی دفع زبانیه است آنجا
 زبانیه ، ج زبانی ، موکلان دوزخ
 درون کام رها کن زبان که تیغ خطیب
 برای نام بود در برش نه بهر و غا
 و غا - جنك ، شور و غوغا
 «درم خرید رسول اللهت کند به بها» : به غلامی اش مفتخر سازد .
 هزار فصل ربیعش جنبه دار جمال هزار فصل ربیعش خریطه دار سخا
 جنبه - اسب کوتل که پیش سواری امرا برند
 خریطه ، جلد ، کیسه
 «به فرق حاجب بارش نثار بار خدا»
 بار خدا ، خدای تعالی و نیکوکار چه هر کسی را بار می دهد یعنی هر کس
 هروقت از او عرض حاجت بخواند می تواند .
 «دمش خزینه گشای مجاز ارواح» مجاز جهاز دهنده ، سرمایه دهنده
 زبان در آن دهن پاک گویا که مگر میان چشمه خضر است ماهی گویا
 «مشهور است که هروقت موسی به خضر می رسید ماهیان مرده در آب زنده
 می شدند ، در قرآن هم آمده .
 کتاب (بهضم اول و تشدید دوم) - مکتب «دلش خلیفه کتاب علم الاسماء»
 در کنار بیت نوشته :
 «و علم آدم الاسماء کلها»

۱- دیوان تصحیح نگارنده : «گفتنی که مگر»

۲- در تصحیح نگارنده : «خلیفه کتاب معلم اسماء»

«دو شاخ گیسوی او چون چهار بیخ حیات»

روی چهار بیخ حیات نوشته : «چهار ارکان»

چهار یارش تا تاج اصفیا نشدند نداشت ساعدین یاره داشتن یارا

روی کلمه «اصفیا» نوشته «ج صفی» و روی کلمه «یاره» نوشته : «زیور ساعد»

چهار یار ، خلقاء راشدین

فرو گشای ز من طمطراق الشعرا

طمطراق ، کرو فروشان

اگر خسیسی بر من گران سراسر است

که او زمین کثیف است و من سماء سنا

گر او نشسته و من ایستاده ام شاید

نشسته باد زمین و ستاده باد سما

مراد ابو العلاء (کنجوی) است که پیش شاه حق جلوس داشت و خاقانی می ایستاد.

ضمناروی «باد» در دو مورد نوشته : «است» اما در نسخ خطی «باد» است و

در تصحیح این جانب : «به پای باد سما» ضبط است .

مرا ز آفت مثنی زیاد باز رهان که بر ز نای زن زید گشته اند گوا

«حرام زاد گانی مانند زیاد بن ابیه پاکانی مانند زن زید را متهم کنند چنانکه

امثال ابو العلاء مرا» و کنار این بیت :

مرا به منزل الالذین فرود آور فرو گشای زمن طمطراق الشعرا

نوشته : «یتبعهم الغاؤون الالذین آمنوا» که قسمتی از آیه قرآن است

یتیم وار در این تیم ضایع است دلت ...

تیم - کاروانسرا ، کنایه از دنیا

دلی طلب کن بیمار کرده وحدت

بیمار کرده - دل شکسته

مقامری صفتی کن طلب که نقش قمار

دویک شمارد گرچه دوشش زند عذرا

روی کلمه «صفتی» نوشته «یاء وحدت» و درمعنی «عذرا» نوشته : «منتهای

غلبه بازی نرد» از اقسام بازی نرد و پیش از دستخون واقع است در موقعیکه شخص
همه را باخته لباس خود را گرو گذارد . یعنی همتی بیاب که در قمار اگرچه دوشش
آورد برای بردن در نظر او دویک باشد یعنی برد و باخت مساوی باشد

«جهاد اکبرت اینک بدر مصاف هوا» اعدی عدوک نفسک التی بین جنیبک

ترا امان زامل به که اسب ختلی^۱ را به روز معرکه برگستوان به از هرا
ختلی منسوب به ختلان (در ماوراءالنهر) و در اینجا ضم اول گذاشته اما در
فرهنگ خود «ختلی» به فتح اول ضبط کرده است .

«ترا هلیله زرین که جابرد صفرا» اشاره به حکایت جاحظ است که سیدی هاشمی

از هندوستان به بصره آمد و پولهای طلا را به شکل هلیله ساخته بود ، طالب ملاقات
جاحظ شد، سخنان گفتند، سید ازو پرسید چه چیز موافق طبع تست گفت از آن
هلیله که توداری، سید مقداری از آن زر بدو فرستاد - مراد از صفرا در اینجا طمع
و حرص است

«برویتیم نوازی بورز چون عنقا» کناریت نوشته : که زال را پرورد سیمرخ،

ناصر خسرو : «از کرکس و از ققنس و سیمرخ که عنقا است»

«... سحاء خط امان از چه می کنی فردا»

۱- تصحیح نگارنده : «اسب جنگی را»

سحا «مهرنامه» معنی شده و در ذیل آن نوشته «بندی که دور نامه می پیچیدند و امروز لفافه گویند».

بهینه چیز که آن کیمیای دولت تست

کیمیای دولت، خرد

ز چار ارکان برگرد و پنج ارکان جوی

که هست قائد^۱ این پنج، پنج نوبت لا

پنج ارکان- پنج ارکان اسلام، کلمه طیه، نماز، روزه، حج، زکوة

پنج نوبت لا- سلطنت لا، نفی از ما سوی الله، در درگاه سلاطین بزرگ پنج

نوبت می کوفتند

«چه جعد ساده چه پرخم چو خارج است نوا»

آقای فروزانفر: چه زیر ساز چه بریم...^۲

نوا- مطلق آواز و نام یکی از دوازده مقام موسیقی

«که طوطی از پی این مرگ شد ز بند رها»

اشاره به طوطی که خود را به مردن زد، مولوی^۳

۱- تصحیح نگارنده: «فایده زین پنج»

۲- تصحیح نگارنده: «چه جعد زخمه چه ساده چو خارج است نوا»

۳- از مولوی نام برده اما قول او را نیاورده و ظاهراً منظورش داستان بازرگان و

طوطی مشوی و این اشعار است:

که رها کن لطف آواز و وداد

گفت طوطی کو به فعلم پند داد

خویشن مرده پی این پند کرد

زانکه آواز ترا در بند کرد

«که پایمرد سران اوست درسرای جزا»
 پایمرد- مددکار که درکار کسی مردانه درآید
 «ستاره بسمت ستاره، سماع کرد سبا»
 ستاره ، ستار (سجادی)^۱
 «بکوفت موکب اقبال موکب احرام»
 موکب- سواران همراه امیر خود
 بر مهان نشوم و ر شوم چو خاک مهین
 غم گیا^۲ نخورم و ر خورم به کوه گیسا
 مهین- درعربی سست و ضعیف و خوار
 «گرفته سرشان سرسام و جسمشان ابرص»
 ابرص- کسی که بر اندامش دانه‌های سفید باشد
 «دیواز خورش به هیضه و جمشید ناشتا»
 هیضه ، انطلاق البطن
 «دلچو نقطه نون است در خط دنیا» همانطور که نقطه وسط از محیط نون
 جداست منهم در دایره دوران از ناکسان دورم

←
 خاقانی خود در تحفة المراقین گفته :

من مرده به ظاهر از پی جست چون طوطی کو بمرد وارست
 و طوطی که خود راه مردن می زند و می رهد پیش از مولوی معروف بوده (شرح مثنوی شریف
 تألیف فروزانفر جزو دوم از دفتر اول ص ۵۹۲).

۱- اشاره به تصحیح این جانب «ستار بست» (ص ۱۳)

۲- دیوان تصحیح نگارنده «کیا» و دکتر معین نیز «کیا» را معنی کرده (بزرگ) و
 ممکن است در متن عبدالرسولی «کیا» غلط چاپی باشد.

«مرا کنف کفن است الغیث از این موطن»
 کفن پناهگاه من است یعنی مرگ
 «برداشته است بهر فروداشت این نوا»
 آواز را اوج داد تا فرو آید، از وجود به عدم گراید
 گر حله حیات مطرز نگرددت اندیک در نماندت این کسوت از بها
 اندیک، بروزن نزدیک کلمه تمنا: «امید است»
 مطرز زینت داده شده و طراز داده شده
 «دارالخلافة پدر است ایرمان سرا» زمین دارالخلافة است: انا جعلناکم فی
 الارض خلیفه

«لاراز لات بازندانی به کوی دین»
 لات- لات هم علامت نفی است در عربی، نظیر آورده، مراد بت است
 «رخش ترا بر آخور سنگین روزگار»
 آخور سنگین، کنایه از جای بی آب و علف
 در قمره زمانه فتادی به دستخون
 و امال کعبتین که حریف است بس دغا
 قمره - قمار، قمارخانه
 حریف است - حریفی^۱ است ن ل
 «آن قایل امانت در قالب بشر»، انا عرضنا الامانة... آسمان بار امانت نتوانست
 کشید. و آن عامل ارادت... زیر کلمه «ارادت» نوشته: ارادة حق

۱- دیوان تصحیح نگارنده «حریفی است»

«آزاد کرده در او بود عقل و او...»

اول ماخلق الله نوری، اول ماخلق الله العقل، پس عقل نور محمد است

«او رحمت خداست جهان جدای را» و ما ارسلك الراحمة للعالمین

ای پنج نوبه کوفته در دار ملک لا
چهار بالش، یعنی مسند لا در چار بالش وحدت کشد تو را

حد قدم مپرس که هرگز نیامده است در کوچه حدوث عماری کبریا
عماری، بفتح و تشدید میم و تخفیف آن، آنچه بر پشت پیل نهند و نشینند،
مجازا به محمل شترو کجاوه نیز اطلاق شده .

پیوند دین طلب که مهین^۱ دایه تو اوست

روزی که از مشیمه عالم شوی جدا

مشیمه - پوست رقیق که بر بچه وقت ولادت پیچیده می باشد ، پرده ششم از

هفت پرده چشم

حله - به کسر نام منزلی در راه مکه و به فتح نام موضعی در شام

از حله حدوث برون شود و منزلی تا گویدت قریشی وحدت که مرحبا

حاجیان که احرام را کفن می پوشیدند قریش به استقبال می آمدند توهم حله

حدوث را بکن و کفن فنا پیوش تا وحدت مانند قریش آفرینت گوید در استقبال

«فتراک عشق گیر نه دنبال عقل از آنک...»

فتراک، دوالی که از یمین و یسار اسب آویزند به جهت بستن شکار

۱- در تصحیح نگارنده «بهین» و «آن دم که» در مصراع دوم

می‌دان که دل ز روی شناسان آن سراسر است

مشارش از غریب شناسان^۱ این سرا

روی شناسان - سرشناس، معروف

غریب شناسان - غریب شماران، مولوی: «این غریب اشمار را نبود وفا»
آقای فروزانفر «غریب شمار» را با «غر شمار - غر شمال» ترکیبی دانند،
آقای دهخدا: ترکیب فارسی به معنی کسی که در عداد غرباست، در تاریخ بیهقی چاپ
ادیب ص ۱۸۵ (خواجہ شماران و اعیان) آمده

«بینی جمال حضرت عین الله آن زمان» ذات خدا بعین الیقین
عزلت گزین که از سر عزلت شناختند آدم در خلافت و عیسی ره سما
آدم مدتی در کره زمین تنها بود تا حوا از دندۀ چپ او خلق شد
این دم شنو که حاجت از این دم شود پدید

و این جا طلب که حاجت از این جا شود روا
ممکن است این بیت بابیت قبل^۲ لف و نشر مشوش باشد و این دم (این نفخه و نفحه)
مراد دعایی (بیت قبل) باشد و مصراع دوم «این جا طلب»، یعنی «کرم» بیت اول را
بطلب ... بقرینۀ مصراع دوم بیت ۱۱ ص ۱۷ همین قصیده «بشنوده ... اجابت»
مراد از «دم» در اینجا اجابت است.

۱- در تصحیح نگارنده: «غریب شماران» مطابق معنی و شرح

۲- بیت قبل در چاپ عبدالرسولی این است:

حاجت شود روا چو تقاضا کند کرم

رحمت روان شود چو اجابت شود دعا

و این بیت در هیچ نسخه خطی نیست و در تصحیح این جانب در حاشیۀ ۹ ص ۳ آمده است.

بر پنج فرض عمر برافشان و دان که هست

شش روز آفرینش از این پنج بانوا

پنج فرض- فرائض خمسہ، نماز پنجگانه

«توسن دلی ورائض توقول لاله»

رائض- کسیکه اسبان را ریاضت آموزد، چابک سوار

بسا سایه رکاب محمد عنان در آر تا طر قوا زنان تو گردند اصفیا

«طر قوا زنان» راه دهید، یکسوشوید، نقیبان عرب پیش امرا «طر قوا طر قوا»

می گفتند طر قوا زن به معنی نقیب و چوبدار

«آدم از او به برقع همت سید روی»

برقع - روپوش زنان

آن باوتا^۱ شکن که به تعریف او گرفت

هم قاف و لام رونق و هم کاف و نون بها

قاف و لام- قل، مراد فرمان به اظهار امر

«از آسمان جنبه برون تاخت قدراو» (با اشاره به «قدراو») قس، بیت بعد

مصراع دوم «قدر» یعنی (...کان قدر مصطفی است علی العرش استوی)

جنبه برون تاخت، قس: بیت ۵ صفحه بعد یعنی: «روح القدس خریطه کش

اودر آن طریق-روح الامین جنبه براو در آن فضا»

«وز عطرها^۲ مسدس عالم شده ملا»

مسدس عالم - عالم شش جهت

۱- در تصحیح نگارنده ص ۴: «آن بوت شکن»

۲- در تصحیح نگارنده ص ۵: «از عطرها»

«لَا تَعْجَبُوا إِشَارَتَ كَرْدِهِ بِمِرْسَلِينَ - لَا تَنْقُطُوا إِبْشَارَتَ دَادِهِ بِهَاتِفِيَا»

لَا تَعْجَبُوا ، دَر قَر آن نیامده

«سلطان دهر گفت که ای خواجه تا کجا»

سلطان دهر ، اضافة تشبیهی (مشبه به بمشبه) یعنی دهر سلطان = روح عالم طبیعت

که پیغمبر داشت از آن خارج می شد ، بیت بعد مؤید است .

مستقیم - فلك مستقیم یعنی فلك اطلس «بنوشته هفت چرخ و رسیده به مستقیم»

رقم اول - قلم الهی عقل اول را نقش بست «ره رفته تا خط رقم اول از خطر»

«... مهرش نهاده سوره والنجم اذاهوی»

والنجم اذاهوی ، ماضل صاحبکم و ماغوی ، و ما ینطق عن الهوی ، ان هو الا

وحی یوحی

چشم سر - اشاره به معراج جسمانی «درسور سر رسیده و دیده به چشم سر»

«عقد نظامان سحرا زمن ستاند واسطه» یعنی واسطه العقد

«دشمن اند این ذهن و فطنت را حریفان حسد»

فطنت - زیرکی و دانائی

ترش و شیرین است مدح و قدح من تا اهل عصر

از عنب می پخته سازند و ز حصرم توتیا

حصرم - غوره

(ممکن است ایهام به دو معنی زمان و دوره - فشردن شیره انگور و غیره) باشد

«ریزه چین سفره رازمند از ناشتا» خود پرستی شاعر

«مغزشان در سر بیا شویم که پیل انداز صفت»

«پیلند از صفت» فیل سرش بزرگ و عقلش کوچک است

اخوت کفرند یکسر دور ز اخوان الصفا^۱

اخوت، جمع اخ - برادران

نسل یا جوج اند و نطق من چو صور اندر صدا

گویند روز نفخ صور، سد اسکندر خواهد شکست و یا جوج و ما جوج

پراکنده شوند

من سهیلم کآدم بر موت اولاد الزنا

در حاشیه نقل از شرح نوشته: «گویند اگر زانیۀ حامله در اول طلوع سهیل

بر آن نظر افکند سقط کند یا ولد الزنا در اول طلوع آن ستاره نظر کند هلاک شود

و حاشیۀ دکتر معین این است قس: ولدا لزناسد حاسد منم آنکه اختر من

ولد الزنا کش آمد چو ستارۀ یمانی^۲

خوانمش خاقانی اما از میان افتاده قا

به عقیدۀ آقای فروزانفر «خانی» به معنی چشمه مراد است، یعنی دریانیستی

و چشمه بی، رك: خانی در برهان چاپ من

چنین دجال فعل این دیرمینا

دجال، دجل یدجل دجلا، کذب دجال، آب طسلا، وجه تسمیۀ دجال اینکه

خلاف باطن خود آشکار کند (المنجد)

مینا، اوستایی و آشوری دانسته اند، بارتولد Minaw به معنی جواهر گردن،

آرایش گردن، آبگینه، آبگینۀ الموان

۱- در تصحیح نگارنده وجود ندارد

۲- شعرا ز نظامی است (رك تعليقات نگارنده بر دیوان ص ۹۷۷)

من همی درهند معنی راست همچون آدمم
آدم درهند (سرافندیب) به جهان وارد شد
پوستشان از سر برون آرم که مارند ازلقا
درسجادی مثل حاشیه آمده (یعنی: که پیساند ازلقا)^۱
مرا دارد مسلسل راهب آسا

برخی ازمطرانها بردست و پای خود سلسله می بستند عبادت را
تنم چون رشته مریم دوتااست دلم چون سوزن عیسی است یکتا
سوزن عیسی، گویند چون عیسی به آسمان میرفت در دامن او سوزنی
بود لذا از آسمان چهارم بالاتر نتوانست برود و آن کنایه از اندکی از تعلقات دنیوی
است. رشته، بند - قید

«لباس راهبان پوشیده روزم» روزم سیاه شده
بهمن نامشفق اند آباء علوی

آباء علوی، کنایه از نه فلک، یاهفت سیاره
چه راحت مرغ عیسی راز عیسی که همسایه است باخورشید عذرا
عذراء مؤنث اعذر، - یا عذرا : باکره

مرغ عیسی - مرغ عیسی و مرغ مسیح، خفاش، زیرا عیسی صورت مرغی
ساخته نفس دراو دمید زنده شد، لیکن مقعدش فراموش ساخته بودند بزودی مرد،
سپس حق تعالی به همان صورت مرغی پیدا آورد.

چرا عیسی طبیب مرغ خود نیست که اکمه را تواند کرد بینا
«که بر پاکی مادر هست گویا» یاأخت هرون ماكان ابوك امرأ سوء وماكانت

امك بغيا (ای خواهر هرون پدرت مرد بدی نبود مادرت هم زناکار نبود) فاشارت الیه
قالوا کیف نکلّم من کان فی المهد صبیا، قال انی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا
(سورة مریم)

اکمه، کور مادرزاد

ابری الاکمة والابرص: شفاخواهم داد کور مادرزاد و پیس را (سورة عمران
آیه ۴۲ قول عیسی) عیسی که کور مادرزاد را بینا می کند چراشب کور را از کوری
نجات نمی دهد.

چو قندیلیم بر آویزند و سوزند

قندیل، معرب از یونانی (ژابا) لاتینی Candela

رشته مریم، مروی است که رشته حضرت مریم چنان باریک بودی که بدون
تا کردن بافته نمی شد (از شرح خاقانی- غیاث اللغات)

گر آن کیخسرو ایران و تور است چرا بیژن شد اندر^۱ چاه یلدا
چه راحت مرغ عیسی راز عیسی که همسایه است با خورشید عذرا
به عقیده آقای فروزانفر به استناد نسخه ای بیت «چهاراحت...» مقدم است^۲ و
بیت اول چنین است:

گر آن کیخسرو ایوان نور است چرا بیژن شد این در چاه یلدا
مراد از «آن» عیسی و از «این» مرغ عیسی است که در شب بیرون آید
(خفاش)

۱- دیوان تصحیح نگارنده ص ۲۴ : «چرا بیژن شد این در چاه یلدا»

۲- در تصحیح نگارنده نیز اینطور است (ص ۲۴)

سخن بر بکر طبع من گواه است چو بسر اعجاز مریم نخل خرما
 فأ جاء المخاض الى جذع النخلة، قالت ياليتنى مت قبل هذا و كنت نسيا
 منسيا، فناديتها من تحتها لاتحزنى قد جعل ربك تحتك سريا (جوى آب) وهزى اليك.
 بجذع النخلة يتساقط عليك رطبا جنيا (بجنبان به سوى خود خرماى ترو تازه) (سورة
 ۱۹ مریم)

على الله از بد دوران على الله
 على الله - شور، غوغا، فرياد
 نه از عباسيان خواهم معونت
 معونت، عون، مساعده (المنجد)
 مرا چه ابن يامين چه يهودا
 ابن يامين ، بايوسف از يك پدر و مادر بود
 يهودا - از فرزندان ارشد يعقوب كه در توطئه ضد يوسف دخالت تمام داشت
 چو يوسف نيست كز قحطم رهاند
 خود را به يعقوب تشبيه كرده
 شوم بر گردهم از اسلام حاشا
 حاشا - كلمه استثنا در آنچه مستثنى را از مشاركت مستثنى منه در حكمش منزه
 مى سازد (ضربت القوم حاشا زيداً) در فارسي : هرگز، مبادا، دوربادا
 جمار وسعى ولييك ومصلى'
 در اصطلاح حج، خروج از درب محاذى حجر الاسود و صعود بر تپه صفا و
 ۱- مصراع اول «پس از ميقات حج و طوف كعبه» و در تصحيح نگارنده ص ۲۷ :
 «پس از ميقات و حرم و طوف كعبه»

روی آوردن به رکن عراقی ... از صفا باید شروع به دویدن کنند تا مروه (تپه دیگر) هفت بار

لیک ، البابا بسک البابا (اقامت بر طاعت تو پس از طاعت و اجابت پس اجابت) پس از احرام محرمات لیک گویند .
مصلی- جای نماز، نماز گزاردن، در اینجا مراد مقامی است که ابراهیم آنجا نماز گزارده :

«واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی»

اعتکاف - درنگ کردن در جایی و مجاور شدن (برای ریاضت و غیره)

میقات- وقت کار، میعاد- آنجا که حاجیان احرام بندند

جمار - اشاره به رمی الجمار حاجیان، یعنی انداختن سنگریزه (جمع جمر)

پس از چندین چله در عهد سی سال شوم پنجاهه گیرم آشکارا
پنجاهه، خمسین

مرا چه ارسلان سلطان چه بغرا

ارسلان از نبایر ملک شاه سلجوقی و بغرا از فرزندان اوست درباره این مصراع

حاشیه مرحوم معین این است : «به عقیده آقای فروزانفر این شرح اشتباه است،

ارسلان خان و بغرا تکین از فرزندان قدرخان، خان ترکستان از آل افراسیاب است

که خاقانی باز از آنها یاد کرده ولی در سلاجقه جز آل ارسلان و ارسلان کسی بدین

نامها نبوده، و الب ارسلان را هم ارسلان نگفته اند ولی باید دانست که ارسلان شاه

سلجوقی وجود داشته .

گریزم بر در دیر سکوبا

سکوبا، باید دانست که سکوبا همان episcopos (Scope فرانسه) است

که معرب آن اسقف و به معنی مطلق کشیش است فردوسی در پاسخ نامه خسرو به قیصر
راجع به فرستادن دار مسیح گوید :

ز موبد گمان بد که ترسا شدم گر از بهر مریم سکوبا شدم

یهودا -- و نیز یهودا از کبار تلامذه مسیح بود (روضة المناظر)

بگردانم ز بیت الله قبله به بیت المقدس و محراب اقصی

اقصی - مسجد اقصی، مسجد جامع بزرگی است در بیت المقدس که مسلمانان

بدان توجه دارند

بجای صدره خارا چو بطریق پلاسی پوشم اندر سنگ خارا

صدره - سینه پوش و پیراهن نیم تنه (عربی است)

خارا، ابریشم

به يك لقط آن سه خوان را از چه شك به صحرای یقین آرم همانا

سه خوان، یعنی سه خواننده، قائل به تثلیث چنانچه دو گو یعنی ثنوی

کنم آیین مطران را مطرا

مطران، مؤلف روضة المناظر از قول ابن سعید المغربی گوید (ص ۱۰۳)

المطران قاضی نصاری را گویند،

از Metropolitite (یونانی Metropolis) عنوانی از کلیسای رومی بین

بطریق و ارشوک

بطریق، مؤلف روضة المناظر، به نقل از ابن سعید مغربی گوید (ص ۱۰۳)

البطارقة النصاری بمنزلة الائمة اصحاب المذاهب عندنا.

در بقرایانم جا و ملجا

بغراتیان، نام پادشاهان تفلیس، کتاب نظر به نام (بقرات) طبیب یونانی به غلط

چنین نوشته‌اند^۱ (ازافادات آقای قزوینی)

ملجاء، اسم مکان از لجأ یلجأ لجأ ولجوء... الى الحصن وغيره: لاذلیه واعتصم به
چو آن عود الصلیب^۲ اندر بر طفل
فاوانیا *Paeonia officialis* دارای مقطع‌هایی است به شکل صلیب و
نصاری معتقد بودند که خطوط صلیب شکل آن وقتی که عیسی را بر صلیب کردند
پیدا شد، بیرونی آن را رد می‌کند، مؤلف‌الابنیه مانند خاقانی گوید که پاره‌هایی از
آن را بر گردن کودکان که صرع می‌یافتند، می‌آویختند (مینورسکی) در حاشیه صفحه
با اشاره به شرح عود الصلیب نوشته است: «به هنگام دندان در آوردن کودک چون
مکیدن آب دهان برای او مضر است لذا چوب خامی را به نام عود الصلیب بگردنش
آویزند تا بمکد... باید دانست که عید الصلیب، از اعیاد مشهور نصاری است (رك
روضة المناظر حاشیة مروج الذهب چاپ مصر ص ۱۰۶)

دبیرستان نهم در هیکل روم

هیکل روم، کلیسای ایاصوفیه (سنت صوفیه-مینورسکی)

کنم در پیش طرسیقوس^۳ اعظم ز روح القدس و ابن واب مجارا

طرسیقوس-پتریقوس، (پتریقوس) Grand Pere (دهخدا) پتریقوس
به املاء متن نزدیکتر است (م. م) و حاشیة دیگر: تحریف گونه‌ای از اسطرطیقوس
(Strategos) که به صورت (اصریقوس) در آمده باشد (مینورسکی) و این لغت به

۱- دربارهٔ بقراطیان به تعلیقات دیوان تصحیح نگارنده ص ۹۸۳ رجوع شود

۲- دربارهٔ عود الصلیب رك تعلیقات دیوان ص ۹۸۴

۳- در تصحیح نگارنده «کنم پیش تورسیقوس اعظم» وراجع به او در تعلیقات دیوان

ص ۹۸۵ نقل از مینورسکی شده (ترجمه شرح قصیده مسیحیت از دکتر زرین کوب)

معنی فرمانده و رئیس است .

طرسیقوس اعظم، ولی **Tiátrikés** دریونانی به معنی پدری، ارثیه، قانون پدران است، بیشتر محتمل است که تثلیث را برای او که شکی در دل دارد و نمیداند تثلیث چگونه قابل است، حل کنم، ابیات بعدی مؤید این معنی است .
مجارا (مجاراة) ، اتفاق درامری و موافقت^۱

روم ناقوس بوسم زین تحکم شوم ز نثار بندم زین تعدا
ناقوس، از آرامی (ناقوشا) به معنی آوا دار، ابتدا چوب بود و بعد به آلتی فلزی که هنگام نماز می کوبیدند، اطلاق شد
زنار، یونانی جدید، **Zonarion** از یونانی قدیم **Zonarion** به معنی کمربند و منطقه (رك، برهان)

من و ناجر مکی و دیر مخران

ناجر مکی، **Nacornag-evi** مقر تابستانی پادشاهان بقراطیه در قرن ۱۲
نزدیک **Cori** (مولد استالین)

مخران **Makhran** در اصل **Mukhnar** به معنی بلوطزار، بیشه بلوط، ناحیه ای است میان دوشعبه از رود کور

کنم تفسیر سریانی زانجیل

سریانی، منسوب به سورستان (عراق و شام) قوم سامی نژادی که با قوم آرامی خویشاوندند

۲- باهم رفتن، باهم برابری کردن، بایکدیگر سخن گفتن (فرهنگ معین - با نقل بیت

متن از تصحیح نگارنده، ذیل مجارا کردن)

کنم آیین مطران را مطرا

مطرا ، تازه کرده شده ، مصفی

بدل سازم به زنا رو به برنس

ردا، آنچه از لباس درروی جامه‌ها پوشند مانند عبا

مرا اسقف محقق‌تر شناسد ز یعقوب و ز نسطور وز ملکا

یعقوب، Jacobe یا Jacques Bradee کشیش آنطاکیه در قرن ششم،

فرقه یعقوبیه که قایل به طبیعت واحد در عیسی هستند بدو منسوبند .

نسطور Nestorius از اهالی سوریه، کشیش قسطنطنیه (قرن ۵ میلادی)

وی توسط شورایی محکوم و مرتد شناخته شد

ملکائیه کسانی که قایل به مذهب رسمی پادشاه هستند نه مراد صاحب مذهب

ترسیان، خاقانی به عقیده محققین در ترادف آن با یعقوب و نسطور اشتباه کرده

(فروزانفر)

روضة المناظر (ص ۱۰۲ و ۱۰۳) مینویسد: «نصاری به ۷۲ فرقه منقسم شدند،

مهمترین آنها سه است: الملكائیه، النسطوریه، الیعقوبیه. ملکائیه، اصحاب ملکان که

در روم ظهور کرد و بر آنجا مسلط شد، میباشند و تثلیث را تصریح کنند و گویند که

مسیح ناسوت کلی قدیم من قدم است و گویند صلب و قتل بر ناسوت و لاهوت هر دو

واقع شده و اطلاق ابوت و بنوت بر خدا و مسیح می کنند، اما نسطوریه اصحاب

نسطورس اند و ایشان در میان نصاری به منزله معتزله در میان اسلامیانند و قائل اند

به اشراق نه به امتزاج و اینکه قتل و صلب فقط بر ناسوت واقع شده، یعقوبیه اصحاب

یعقوب البردعانی راهب قسطنطنیه اند که قائل اند به اینکه (کلمه) منقلب به لحم و دم

شد پس عیسی مسیح خدا اگر دید، این حزم گفته که ایشان قائل اند که مسیح خود

خداست که کشته شد و بردار رفت و جهان سه روز بدون مدبر بماند.»

کشیشان را کشش‌بینی و کوشش به تعلیم جو من قسیس دانا
مؤلف روضة المناظر از قول ابن سعید المغربی (ص ۱۰۳) گوید: القسیس
مقری نصاری را گویند

اسقف، مؤلف روضة المناظر از قول ابن سعید المغربی گوید (ص ۱۰۳)
الاساقفه المفتون، یعنی اسقف‌ها مفتیان دین مسیح‌اند.

ز سرگین خر عیسی ببندم رعاف جاثلیق ناتوانا
جاثلیق- مؤلف روضة المناظر به نقل از ابن سعید گوید (ص ۱۰۳) الجاثلیق
امام الصلاة كالخطیب عندنا **Katolikos**

«به قسطنطین برند از نوک کلکم» روضة المناظر (ص ۱۰۷) اهالی روم بردین
صابثان بودند تا قسطنطین نصرانی شد و ایشان را به دین نصاری درآورد.
مرا دانند فیلاقوس والا

فیلاقوس، **Julius Philippus** ملقب به عرب که روایات و سنن نصاری
اوران نخستین امپراطور مسیحی حتی قبل از قسطنطین دانسته‌اند. ظاهراً شاعر می‌خواهد
بگوید چگونه یکی از قدماء غیر نصاری با قبول دین به ذروه قبول وصول یافته است.
سه اقنوم و سه قرقف را به برهان بگویم مختصر شرح موفا

قرقف^۱ یا قرقف را شارحان ایران «کتابی از نصاری» دانسته‌اند، معنی کلمه

۱- در تصحیح نگارنده مطابق نسخ قدیمی: «سه اقنوم و سه قرقف را به برهان» است

و در تعلیقات ص ۹۸۷ نظریه مینورسکی ذکر شده و اگر «سه قرقف» را بپذیریم اشاره به سه

فرقه مسیحی است و شروح راجع به «سه قرقف» یا «سه قرقف» زائد است

«قرقف»: به فتح در عربی (آب سرد و مرغ كوچك) و قرقف به ضم همان مرغ كوچك، مناسب نیست، ظاهراً تحریف Perikopy که آباء کلیسا آنرا به معنی «متن کتاب مقدس و نوشته» به کار می برده اند و مراد از سه قرقف، عبارات ۶ و ۷ و ۸ رساله نخستین قدیس یوحناست (مینورسکی)

چه بود آن نفخ روح و غسل و روزه که مریم عور بود و روح تنها روایتی در حبیب السیر و روضه الصفا هست که مریم لخت بود و مشغول غسل که روح بر او تجلی کرد.

اقتنوم، از آرامی «قنوما»

چگونه کرد شخص عازر احیا

Lazarus ، عازر

به قسطنطین برند از نوک کلکم حنوط و غالیه موتی و احیا

غالیه، اخلاط من الطیب (المنجد)

موتی، جمع میت، مرده

«به دست و آستین باد مجرا» باد^۱ مسیح کنایه از دم مسیح که اموات را احیا

کند.

به بیت المقدس واقصی و صخره به تقدیسات انصار و شلیخا

صخره، سنگ مقدس در بیت المقدس، آنرا ناف و مرکز عالم می دانستند.

به قسطاسی بسنجم راز موید که جو سنگش بود قسطای لوقا

قسطا، قسطابن لوقای بعلبکی از مترجمین ریاضی قرن سوم هجری است

۱- از «باد» در این جا نفخ روح مراد است که در آستین مریم دمیده شد.

(فروزانفر) ولی باید دانست که لوقا از اصحاب مسیح شمرده شده که در اسکندریه بخشی از انجیل را به یونانی نگاشت (رك روضة المناظر ص ۱۰۶) قسطاس، ترازو جو سنگ، سنگ كوچك

النصارى ، جمع ناصرى و آن منسوب است به ناصره که عیسی چون در ۱۲ سالگی به شام برگشت در شهر ناصره فرود آمد به معیت یحیی و تاسی سالگی در آنجا بود تا بد و وحی رسید و از این رو مسیحیان را نصاری گویند (روضه المناظر ص ۴۰) شلیخا، درس پرانی به معنی رسول و حواری است ، در عربی سلیح، (مینورسکی) اقصی، گمان می رود مسجد فعلی نباشد بلکه منظور مسجدی بوده است در جای معبد قدیمی سلیمان (مینورسکی)

به انجیل و حواری و مسیحا

حواری، حواریون پیروان جدی مسیح و عده آنان ۱۲ بود:

۱- شمعون الصفا

۲- شمعون القنافی

۳- یعقوب بن زبدي

۴- یعقوب بن حلفا

۵- قولیین

۶- مارفوس

۷- اندراوس

۸- تمریلا

۹- یوحنا

۱۰- لوقا

۱۱- توما

۱۲- متی

به مهد راستین و حامل بکر

حامل بکر، یعنی حامله بکر = مریم

که آهنگ پدر دارم به بالا

این مصراع را شیخ شبستری در گلشن راز تضمین فرموده :

از آن گفته است عیسی گاه اسری که آهنگ پدر دارم به بالا

توهم جان پدر سوی پدر شو بدر رفتند همراهان بدر شو

(شرح گلشن راز لاهیجی ص ۵۴)

یمین عیسی و فخرالحواری

فخرالحواری- حواری، ناصح، ناصر (ناصرانبیا) المنجد

وزیر بد چه آموزد به دارا

مهیاریو جانو سیار دوزیر دارا که او را کشتند (مینورسکی)

بگویم کان چه زند است و چه آتش کزو پازند و زند آمد مسمی

پازند وزند، چیزی که بر آتش زنده زند از آن آتش بر آید، آهنی که بر سنگ

چخماق زند تا آتش بجهد

چه اخگر ماند از آن آتش که وقتی خلیل اله در او افتاد دروا

کمان گر وه گیران ندارد آن مهره که چار مرغ خلیل اندر آورد زهوا

(خاقانی)

بباغ تازه کن آیین دین زردشتی کنون که لاله برافروخت آتش نمرود

(حافظ)

بنام قیصران سازم تصانیف
 به ازار تنگ چین و تنگلو شا
 تنگلو شا، کتابی تألیف Teucros یونانی (نیمه دوم قرن اول میلادی)
 به یونانی نوشته در عهد انوشیروان به پهلوی ترجمه و بعد به عربی نقل شده در صورت
 کواکب .

به تثلیث بروج و ماه و انجم به تربیع و به تسدیس ثلاثا
 تربیع- میان قمر و ستاره دیگر تفاوت چهار برج یاده برج باشد مثلاً اگر
 قمر در حمل بود و زهره در سرطان یا قمر در جوزا و زهره در حوت دلیل دشمنی است
 فاصله ۹۰ درجه

تسدیس، یعنی $\frac{1}{4}$ حصه فلك میان دو ستاره تفاوت سه برج باشد چنانکه قمر
 در حمل و مشتری در جوزا دلیل نیم دوستی است فاصله ۶۰ درجه
 تثلیث- میان قمر با سعدین بفاصله پنج برج یا نه برج، چنانکه قمر در حمل باشد
 و مشتری در اسد یا مشتری در قوس و این نظر تمام دوستی باشد و ستاره سعد ناظر و
 خادم باشد قمر را، میان قمر و سعد ۱۲۰ درجه فاصله
 به ماه تیر کانگه بود نیسان

ماه تیر در آن موقع بانيسان رومی موافق بود .

به عید الهیکل و صوم العذارا

صوم العذارا روزه مسیحیان شامل : صوم السلیخین و صوم سوی و صوم
 العذاری است و آن سه روز است و اولش دوشنبه می باشد (روضه المناظر ص ۱۰۶)
 اما صوم کبیر مسیحیان ۴۹ روز است، اول آن دوشنبه است که نزدیک تر باشد به روز
 دوم شباط تا روز دوم آذار (روضه المناظر ص ۱۰۴) صوم العذارای دوشنبه بعد از عید

تجلی Epiphanie آغاز می شود، سه روز طول می کشد .

به خمسین و به ذبح و ليله الفطر

ذبح، بدون شك صحيح آن دنح^۱ است رك رساله تحليل همین قصیده = عید

ظهور یا عید تجلی Epiphanie (۶ ژانویه - مینورسکی)

خمسین = بنطیةسطی

ليلة الفطر، ليلة عید قیامت است از دوشنبه آغاز و به شب یکشنبه (فطر) ختم

می کنند (مینورسکی)

به یوحنا و شماس و بحیرا

بحیرا که حضرت محمد اورا در شام ملاقات کرد = سر جیوس (مینورسکی)

سزدگر عیسی اندر بیت^۲ معمور کند تسبیح از این ابیات غرا

غرا، هر چیز سفید روشن، از مصدر غره و غراره، صاحب حسن و سفیدی

شدن .

بیت معمور، مسجدی است بر آسمان چهارم از زمرد یا یاقوت، درست برابر

بام کعبه

هم در او افعی گوزن آسا شده تریاق دار

نوعی از بازهر را از گوزن و بزکوهی گیرند

سعد ذابح سر بریدی هر شکاری را که شاه

سوی او محور ز خط استوا کردی رها

۱- رك دیوان تصحیح نگارنده ص ۲۸ و تعلیقات ص ۹۱۹ که «دنح» ضبط شده و

درست است

۲- در تصحیح نگارنده : «سزدگر راهب اندر دیر هرقل»

سعد ذابح، منزل بیست و دوم از منازل قمر به شکل دو ستاره به فاصله يك ذراع
مجاور یکی از آنها ستاره ای است خرد که گویا آنرا می خواهد ذبح کند
بل که رضوان زین پس از میم منوچهر ملك
یساره حوران کند گرشاه را بیند رضا

یاره، آرایش ساعد

گر سما چون میم نام او نبودی از نخست

یعنی مدور

پیش از آن کز هم برفتی هفت اندام زمین

هفت اندام - ظاهراً: سر، سینه، پشت، دست راست و چپ، پای راست. پای

چپ، باطناً: دماغ، دل، جگر، سپرز، شش، زهره، معده

زیر دست آورده مصری مار و هندی ازدها

مصری مار، مراد از مار مصری خامه است، خود فرماید:

صریر خامه مصری میانه توقیع صهیل ابرش تازی میانه هیجا

وز فلک آورد دروی گاو و ماهی و صدف

صدف، قطب و صدف چرخ سه ستاره است به شکل مثلث در دور قطب،

گاو فلک ثور است که در رود گاو دریایی شد، ماهی فلک حوت است که در رود ماهی

شد و سه ستاره نامبرده صدف شد

بود در احکام خسرو کز پی سی^۱ و دو سال

خسف آب و باد خواهد بود در اقلیم ما

۱- تصحیح نگارنده: «از پی سی کم دو سال» و رك به تعلیقات دیوان ص ۹۷۸

اشاره به پیش‌بینی منجمین که در ۵۳۲ زلزله سخت خواهد شد و انوری هم

پیش‌بینی کرده بود

«خسفت، در زمین فرو شدن، گوشتن ماه

شاه‌بند با قلانی بست. یابند قبا

یعنی بهمان آسانی که بند قبا را ببندند

نجم سفلی چون شود شرقی ندارد بس ضیاء

هرستاره که در ارتفاع کم باشد و در مشرق هم باشد نورش کم است.

ای ربیع فضل و از تو گشت آدم را شرف

ربیع فضل، وزیر هارون

درخت خرما از موم ساختن سهل است

مراد نخلبندی است

قائلان عهد را گو هکذا والا فلا

اگر شعر گوید چنین گوید

و در حاشیه این بیت مرحوم عبدالرسولی نوشته است: «اشاره به این مصراع

است: «هکذا هکذا والا فلا» و دکتر معین در حاشیه نوشته: این مصراع از متنبی است

و مصراع پیش: «ذی المعالی فلیعل لمن تعالی»

مرا به طنز چو خورشید خواند آن جوزا

مراد جبار است که حمایل دارد و قدما او را باد و پیگر یکنام داده‌اند

۱- «۵۳۲» اشتباه و «۵۸۲» درست است که قرآن معروف باشد. تعلیقات صفحه ۸۷۹

۲- دیوان متنبی چاپ ملک‌الکتاب شیرازی ص ۱۶۹: «ذی المعالی فلیعلون من تعالی»

کمان گروهه گبران ندارد آن مهره

که چار مرغ خلیل اندر آورد ز هوا

کمان گروهه، کمانی که در آن گلوله گل می گذاشتند نظیر سنگ انداز کنونی.

چار مرغ خلیل در قرآن هم ذکر شده در این جا اشاره به چهار عنصر است: مراد آنکه دین زردشتی که مردم اورا با خلیل یکی دانند آن قابلیت را ندارد که عناصر را مسخر

سازد فقط دین محمدی را این قابلیت است

که خود زبان زبانی به حبسگاه جحیم

زبانی، جمع زبنی مو کلان دوزخ، فارسیان مفرد آورند مانند: حور

هنگامه دریده اختران را

هنگام صبح مو کب صبح

هنگامه مجمع، وقت، عرصه

دریا کش از آن چمانه زر

چمانه، کدوی منقش به صورت پیاله شراب

طوق غیب سمن بران را

دستارچه بین ز برگ شمشاد

غیب، گوشت آویخته زیر گلو، که طوق گلو نیز گویند، از لوازم حسن است

این ششدره ستمگران را

می در ده و مهره نه به تعجیل

ششدره ستمگران، کنایه از شش جهت، به معنی محل هلاک، مراد از مهره،

جام شراب است می بده و به سرعت جام ببخش زیرا اهل این عالم شش جهت ستمگرند

و وقت برای ما باقی نمی گذارند

شاهنشاه صاحب القران را

وز در دری نثار ساز است

در بضم، عربی، ستاره روشن. دردری، مراد شعر

افکند کمند خیزران را

در گردن صفدران خیزران

صفدران، ازهم درنده صف لشکر

خزران، از ولایات قریب ترکستان -- نیز نام شروان

خیزران، نام درخت

دردی و سفال مقلسان را است صافی و صدف توانگزان را

دردی سفال و صافی صدف، اصح^۱ است

خاك در توبه عرض مصحف جای قسم است داوران را

بعرض مصحف، در عرض، هم عرض قرآن، به کسر هم می شود خواند یعنی

به آبروی قرآن

دایه شده بر قریش و برمک صدق و کرم تو جعفران را

قریش در ضیافت مشهور عربند، جعفر برمکی و جعفر صادق به قرینه صدق،

باز در دیوان از آن دو یاد کرده

«فتح دربند شایران را» دربند و شایران^۲ درست است

«بزان^۳ انجم» بز کنایه از حمل، جدی

تبیح تو مزوری عجب ساخت بیماری آن مزوران را

مزوران، حیلہ گران

پیکان شهاب رنگ چون آب

از آب بهتر است یعنی آبداده و نیز مانند آب در صفا و روشنائی

در زهره روس رانده زهر آب

۱- امدار نسخ قدیمی مطابق متن است

۲- در تصحیح این جانب همینطور است (ص ۳۲)

۳- در تصحیح این جانب ص ۳۳ «نران انجم» مطابق همه نسخ خطی و «بزان انجم»

درست نیست

زهراب، آب سمی

اوداج بریده منکران را

اوداج، جمع وداج بکسر، رگهای گردن

بس دوخته سگک زنت چو سوزن در زهره جگر مبتران را

مبتران-مبترا، دم بریده، بی فرزند (دشمن)

اقبال تو نجده یاوران را

نجده، باعث دلیری

در جنت مجلسست چراگاه آهو حرکات احوران را

احسور، سفیدپوستی که سیاهی چشم او به غایت باشد

بزم فلک و سرات منزل ماهان ستاره زیوران را

ماهان-خوبان، ستاره، شمشه قبه‌های رنگین بر سقف منازل، در این جابه

معنی کوکب است

ناصرالدین ابراهیم مرشد خاقانی بود (به مناسب قصیده‌ای در مدح او)

خیز که استاده‌اند راهروان ازل

راهروان ازل، مراد عقل یا عشق است که اول ماخلق الله‌اند

«برسر راهی که نیست تا ابدش منتهی» راه فنا فی الله است

از سرتاق فلک تا بحد استوا

استوا، مراد استوای حقیقی است زیرا عارف باید معتدل باشد در همه چیز

چنانکه گویند پیمبر سایه نداشت یعنی به هیچ چیز متمایل نبود بلکه در همه معتدل

بود.

روبه صفت باز گرد برد را صاحب ما

خصایل که در ذات ممدوح باشد
صد لطف از کردگار وز لب تو يك سخن

لطف - به دوزیر احسان، هدیه

گاه بدزدیم چشم از تو ز بیم رقیب

رقیب، مراقب، دشمن

لعل تو طرف زر است بر کمر آفتاب

طرف - بند زر و نقره که بر کمر بندند

پیر مجسم نهاد زشت شبانگه لقا

نهادش جسمانی است، زشت شبانگه لقا یعنی ظلمانی - گویا نسخه اش چنین

نباشد - آقای فروزانفر چنین تصحیح کرده اند: «پیرمتور نهاد»

طلق روان است آب بی عمل امتحان

طلق، نوعی از سنگ سفید و براق که آنرا ابرق گویند، اکسیر اعظم

شاخ شکوفه فشان سنقر کاند خرد

سنقر، پرندۀ شکاری مانند باز

بر لبم آورده جان با که گزارم عنا

گزارم عنا - شرح غم دهم

خشتك نقطی نهاد بر سرچینی قبا

خشتك نقطی (نبطی، ظ)، و نقطی یعنی مثل نقط سیاه زیرا پایین لاله سیاه است

خسته هرنا حفاظ، بسته هرنا سزا

۱- تصحیح اینجانب (دیوان ص ۳۶): «پیرتجشم نهاد» مطابق نسخه های کهن

حفاظ، حمیت

خود به ولوغ^۱ سگی بحر نگرود نجس

ولوغ، دهن آب زدن سگ برای خوردن

رود رباب من است روده اهل ریا

رود رباب، رود تار

رد شده عالم قلب همه دستها

قلب - گردیده، ناسره

شهر بد اندیش باد خاصه شبستان او

موقع خسف عظیم، موضع مرگ فجاء

شبستان، خانه‌ای که شبها در آن باشند

خسف، فرو رفتن و سقوط

بحر منسرح^۲، اجزاء منسرح از اصل مستغفلن مفعولات «چهار بار» مفتعلن

فاعلات آید، انسراح شعر، وا کرده شدن موی و فرو هشته گردیدن و نیز انسراح،

به پشت خوابیدن و پایها را از هم باز گشاده کردن، و برهنه و عریان ماندن (المنجد)

(ناظم الاطباء)

زد نفس سر بمهر صبح ملمع نقاب

خیمه روحانیان گشت معنیر طناب

لممع، روشن و درخشان شده، رنگارنگ

خیمه روحانیان، خیمه دهر که آسمان باشد (برهان)

۱- دیوان تصحیح نگارنده ص ۳۸ مطابق همه نسخ خطی: «خود به حضور سگی»

۲- این شرح به مناسبت وزن قصیده منطق الطیر داده شده

«خیمه روحانیان گشت معنیر طناب» روی کلمه «گشت» نوشته: (کرد-سجادی)

و اشاره به تصحیح این جانب در این مورد است.^۱

صبح فنك پوش را ابر زره در قبا

برد کلاه زرش قند ز شب را ز تاب

فنك، نام نوعی روباه، جانوری باشد بسیار موی که از پوستش پوستین سازند و بعضی گویند نوعی از پوست باشد که آن از سنجاب گرم تر و از سمور سرد تر است (برهان)

قند ز شب، قند ز نام جانوری است شبیه به روباه که از پوست آن سلاطین کلاه و پوستین سازند و قند ز شب سیاهی شب را گویند (برهان)

صبح برآمد ز کوه چون مه نخشب ز چاه

مه نخشب، ماهی که هاشم بن حکیم بن عطا معروف به مقنع (مقتول به ۱۷۶ قمری) ساخته و از چاهی بیرون می آورد و آن را «ماه کش» و «ماه مقنع» نیز گویند

ماه برآمد به صبح چون دم ماهی ز آب

تربیع به شکل حلقه، به دلیل بیت بعد

کرده چو اعرایان بر در کعبه مآب

مآب (مص) باز گشتن، باز گشت (اسم مکان) مرجع

شب عربی وار بود بسته نقابی بنفش

روی «بسته نقابی بنفش» نوشته: (نقاب-سجادی)^۲

ز آخور سنگین طلب توشه یوم الحساب

۱- دیوان تصحیح نگارنده ص ۴۱: «کرد معنیر طناب»

۲- دیوان تصحیح نگارنده ص ۴۱

روی «آخور سنگین» نوشته: (آخر-سجادی)^۱

آخور سنگین، کنایه از جای بی آب و علف و خالی از راحت و نعمت، دکتر معین نوشته: بدیهی است که این معنی صحیح نیست و بعضی آخور سنگین را کنایه از حجر الاسود دانسته‌اند و آنهم تناسبی با آخر ندارد، آقای دهخدا در فرهنگ خود آقرا سنگابهای^۲ دور چاه زمزم پنداشته‌اند و آقای قزوینی هم این معنی را تأیید کرده‌اند (رك: تعلیقات برهان قاطع)

شاعر می‌گوید با آنکه آخر سنگین لغة آخر بی آب و علف است معینا نوشته
بوم الحساب را از آخر سنگین زمزم حاصل توان کرد (فرهنگ دهخدا: آخر سنگین)
مرد بود کعبه جو طفل بود کعب باز
کعبه جو (جوی-سجادی)^۳

شاه مریم نشین تازی رومی خطاب
مریم نشین، چاوزانو نشستن که طرز امر است و کعبه مکعب است
رفت به چرب آخوری گنج روان دزرکاب

چرب آخوری، چرب آخور، کسیکه روزگار در نعمت گذارد، چرب آخوری
استفاده از علف و سبزی و غیره بدون وجه -- روی چرب آخوری نوشته: (چرب
آخوری-سجادی)^۴

۱- در تصحیح نگارنده در این مورد «آخور سنگین» ص ۴۱ اما موارد دیگر «آخر»

است مثلاً ص ۱۵

۲- رك تعلیقات دیوان خاقانی ص ۹۹۳

۳- ص ۴۱ تصحیح نگارنده

۴- ص ۴۲ تصحیح نگارنده نیز «چرب آخوری» است

هر سوهائی از جوی جوی رفته شطرنج بود.

بیدلق زرین نمود غنچه از روی ترازاب

هر طرفی ازدشت که جوی جوی کشیده شده بود مانند لوحه شطرنج بود

غنچه هم از خاک مانند پیاده سرپا ایستاده بود.

مجلسشان آب زرد ابر به سیم مذاب

«در سرای مغان رفته بود و آب زده»

(حافظ)

شب شده بر شکل موی مه چو کمانچه رباب

کمانچه رباب، کمانچه نام سازی است که مضراب آن به شکل کمان است،

در این جا ذکر لازم و اراده ملزوم کرده، از کمانچه خود مضراب را خواسته که با

آن رباب نوازند.

شب شده بر شکل موی، شکل موی است یعنی به رنگ موی سیاه و به هیئت

زلف آشفته است ولی در استعمال موی ایهام است چه معنی مراد (دوم) تار رباب

است. روی «بر شکل» نوشته: (چون - سجادی)

شیشه تارنج بین بر سر آب از حباب

آفتاب در حباب منعکس می شود گویی که حباب شیشه ای را مانند که در درون

آن به معمول باده خوران نارنج نهاده باشند. - روی کلمه «نارنج» نوشته: (بازیچه^۲

- سجادی)

ژاله بر آن شمع ریخت روغن طلق از هوا

۱- دیوان تصحیح نگارنده ص ۴۲ «چون شکل موی»

۲- ضبط مطابق چاپ این جانب در دیوان ص ۴۲

روی «شمع» نوشته : (جمع - سجادی) و مصراع دوم: «تافرسد شمع را...»
روی «شمع» نوشته (جمع - سجادی) روغن طلق، طلق عایق و نگهبان اشیاء است
حاکی ماوراء است.

رخش بهرا بتافت بر سر صبح آفتاب
روی کلمه «صبح» نوشته: (صفر^۱ - سجادی) وحاشیه این کلمه اینطور است:
«در بعضی نسخ : صفر (مراد از صفر برج حمل است که صفر رقم اوست و شرف
آفتاب در حمل است) قس :

ای بر سر صفر برده لشکر بغداد طلب ز صفر بگذر

(تحفة المراقین چاپ قریب ص ۹۲ و رك تعليقات ص ۲۹۰)

اولین برج از فلک صفر است و چون تو بهر فقر
اولین پایه گزرفتی صفر بهتر خان و مان
(خاقانی)

کعبه که قطب هدی است معتکف است از سکون
معتکف، گوشه گیر، کسی که در مسجد یا خانقاه یا دیر طبق شرابطی توقف
کند .

عودی خاک از نبات گشت مهلهل ثياب
عودی ، رنگی است مشابه چوب عود و آن سیاه مایل به اندك سرخی و
سفیدی - نوعی از جامه ابریشمین سیاه

مهلهل ثياب، زتاب (بتاب - سجادی) در حاشیه این کلمه نوشته : مهلهل^۲

۱- صفر ، صحیح است رك دیوان تصحیح این جانب ص ۴۲ و تعليقات ص ۹۹۹
۲- مهلهل در این مورد درست است. «مهلهل بتاب» (دیوان تصحیح نگارنده ص ۴۲)

جامه تنگ و در بعضی نسخ (محلل) و شاید به جیم معجمه بوده باشد ، و دکتر
معین یادداشت کرده : محلل، محلل الشئ : حرکه و زحزحه، القوم : ازالهم عن
منازلهم (المنجد) - مجلجل : جلجل الرجل : صوت شدیداً (السحاب) رعد - البعير :
علق علیه الجلاجل

دردی مطبوخ بین بر سر سبزه ز سیل

دردی، عربی : اول الدن، الدردی

خلعه نوردش صبا، رنگرزش آفتاب

روی «رنگرزش آفتاب» نوشته : (ماهتاب - سجادی)

مجمره گردان شمال ، مـروحه زن شاخ بید

روی «مجمره گردان» نوشته : (مجمر - سجادی)

این همه نورستگان بچه حورند پاك

حور، به ضم ، جمع احور زنی که سفیدی پوست او به غایت و چشمش به

غایت سیاه باشد

خسرو هشتم بهشت، شحنة چارم کتاب

چارم کتاب، قرآن بعد از توریة، زبور، انجیل،

ساری گفتا که هست سرو زمن پای لنگ

روی «هست سرو زمن» نوشته : (سرو هست - سجادی)

سرو زمن، زمین ظ یعنی سرو زمین گیر، زمن، کسیکه گرفتار زمانه (عدم

توانانی بعضی اعضاء و تعطیل قوی) باشد - سار، پرنده ای سیاه و خوش آواز،

بهلوی Sar، زرزور

خود بخودی باز داد صبحك الله جواب

خود جواب خویش داد. «صَبَحَكَ اللهُ بِالْخَيْرِ» در المعجم آمده و از بهر شعر
این همه حذف کرده است

گفت الا انعم صباحاً، المعجم در اصل. «الا انعم صباحاً»

دانه انجیر زرد دام گلوی غراب

«طعمه هر مرغی انجیر نیست»

(مولوی)

روی کلمه «زرد» نوشته (رز - سجادی)^۱ به معنی باغ

عناق بر کرد سرگفت کزین طایفه ...

عناق - مؤنث اعتق، زن دراز گردن، نام پرنده ای افسانه ای

کوست خلیفه طیور داور مالک رقاب

داور مالک رقاب «سیمرغ را خلیفه مرغان نهاده اند» (ص ۱۵۸)^۲

کاندک بادی کند گنبد گل را خراب

گنبد گل، غنچه گل (برهان)

تیهو گفتا بهست سبزه ز سوسن از آنک

روی «از آنک» نوشته : (بدانک - سجادی)

تیهو، پهلوی Tihuk، معرب تیهو ج یا طی هو ج، پرنده ای از نوع کبک

صلطل گفتا به اصل لاله دورنگ است از او

صلصل، غالباً صلصل را بافاخته یکی دانسته اند، اما خاقانی فرق می دهد، رک

لغت نامه : صلصل

هدهد گفت از سمن نرگس بهتر که هست

۱- دیوان تصحیح نگارنده ص ۲۳ و حاشیه ۱۰ همین صفحه و تعلیقات ص ۹۹۹

۲- ص ۱۵۸ چاپ عبدالرسولی، چاپ نگارنده ص ۱۵۷

نر گس، پهلوی narkis، یونانی Narkiss از تیره نر گسی هادروسط گلش

حلقه‌ای زرد دیده می‌شود .

بر فرق سر نر گس بر ، زرد کلاه

بر فرق سر چکاو، يك مشت گیاه

(منوچهری)

درد سر روزگار برد به بوی گلاب

گل در میان کوره بسی درد سر کشید

تا بهر دفع درد سرما گلاب شد

(خاقانی)^۱

لاله از او به که کرد دشت به دشت انقلاب

روی «دشت به دشت» نوشته (دست به دست - سجادی)^۲

روی «اهل ثواب» نوشته : (اهل الثواب - سجادی)^۳

حاجب حال این خبر چون سوی عنقا رساند

آمد و در خواندشان کرد به پرسش خطاب

روی «حاجب» نوشته: «هاتف»^۴ روی: «کرد به پرسش» (راند - سجادی)^۵

روی «مابه که روی آوریم» نوشته : (مابه که شادی کنیم - سجادی)^۶ روی «چیست»

۱- به تعلیقات دیوان ص ۹۹۹ مراجعه شود

۲- در تصحیح نگارنده نیز: «دشت به دشت» ص ۴۳

۳- دیوان ص ۴۳ : «سوسن يك رنگك به چون خط اهل الثواب»

۴- دیوان ص ۴۳

۵- دیوان ص ۴۳

۶- دیوان ص ۴۳ : «خیل ریاحین بسی است مابه که شادی کنیم»

نوشته: «کیست»^۱ روی «درحناس» نوشته: «پرحناس»^۲ روی «درخضاب» نوشته
(پرخضاب)^۳ روی «وان دگران» نوشته: (واین-سجادی)^۴

تاز پی تیغ او قبضه کنند و قراب

قراب (بکسر) نیام تیغ، جمع قریان

راند بدان آفتاب بر ملکوت احتساب

احتساب، نهی کردن از ممنوعات شرعی، در شماره آوردن

از شغب هر پلنگ شیر قضا بسته دم

وز فزع هر نهنگ حوت فلك ریخت ناب

شغب، شور و خروش، فتنه و فساد

فزع، خوف و بیم

ناب، دندان

غرقه صد نیزه خون اهل طعان و ضراب

طعان، نیزه زدن

ای ملک‌ان الغزاة، ای ثقلین‌النهاب

ثقلین- دو گروه، ثقل، متاع مسافر، هر شیشی نفیس

النهاب، غارت و غنیمت

عطسه او آدم است، عطسه آدم مسیح

عطسه در اصطلاح خاقانی به معنی زاده است، آورده اند که چون آدم را از

۱- تصحیح نگارنده ص ۴۳: «کیست بر تو صواب»

۲- دیوان ص ۴۴: «دمت یکی پرحناست جعد یکی پرخضاب»

۳- دیوان ص ۴۴: «کو عرق مصطفاست وین دگران خاک و آب»

ماء و طین ساختند عطسه زد و جبرئیل آن عطسه را در شیشه کرده نگاهداشت و همان
باد در آستین مریم دمیده شد و از وی مسیح به وجود آمد .

اینست خلف کز شرف عطسه او بود باب

گر بصورت من ز آدم زاده‌ام پس به معنی جد جد افتاده‌ام

پس ز من زاده است در معنی پدر پس ز میوه زاد در معنی شجر^۱

دیده نه‌ای روز بدکان شه دین بدروار

«روز بدر ظ» (روز بدر - دهخدا) نسخه سجادی^۲ ایضا

«ای ملکان الغزاة» به مناسبت (صف ملایک) که در سه بیت پیش آمده و ذکر

(حامل وحی) ملکان به فتح‌تین بهتر است و نیز ملکان به مناسبت ذکر باج ستان ملوک

هم معنی می‌دهد

در علمش میر نخل نیزه کشیده چو نخل

میر نخل، امیر نخل لقب علی علیه السلام (غیاث اللغات)

چون الف سوزنی نیزه بنیاد کفر

(نیزه اش ظ)^۳، نیزه به شکل الف، مانند سوزن نوک تیز است

گشت زمین چون سفن، چرخ چو کیمخت سبز

سفن = عربی است، پوست درشت از ماهی یا نهنگ که بر قبضه شمشیر وصل

کنند تا درست گرفته شود .

لاجرم از سهم آن بر ربط ناهید را بندرهاوی برفت، رفت بریشم ز تاب

۱- در بیت از مثنوی مولوی است

۲- دیوان ص ۴۴ : ظاهراً «روز بد» در عبد الرسولی غلط چاپی است

۳- در دیوان تصحیح نگارنده : «نیزه و بنیاد کفر»

رهاوی به راع قزشت نام مقامی است از موسیقی و دکتر معین یادداشت کرده
در حاشیه نسخه‌ای آمده: «مروی است که نغمه سرای انسا املح تلاوت کلام الله در
رهاوی میفرموده» (تعلیقات سجادی)^۱
ذره خاك درش كار دو صد دره كرد

حاشیه عبدالرسولی: «دره به ضم مروارید بزرگ» و دکتر معین اینجا یادداشت
دارد: «این دره است به معنی ترنا است و این جا اشاره به عمر خطاب نیز هست که
بادره احتساب راندی (دهخدا) و صحیح آن دره است یعنی شلاق و تازیانه و با
احتساب در بیت بعد تناسب دارد (سجادی- تعلیقات خاقانی ص ۱۰۰۰)
روی کلمه «طیش» نوشته: (نپش -- سجادی^۲) روی «جمله رسل» نوشته
(جمع- سجادی^۳) روی «رانبدان» نوشته: (بر آن- سجادی^۴) روی «چون سوزن»
نوشته: (بن سوزن- سجادی^۵)»

ناحفاظ، بی شرم و بی حیا و فاسد «زین گره ناحفاظ حافظ جانیش تو باش»
صبح چو پشت پلنگ کرد هوا را دو رنگ
نیم سپید و نیم سیاه
«مائده سالار صبح، نزل سحر که فکند» مائده سالار، خوان سالار. نزل، ضیافت
و غذایی که پیش مهمان گذارند
من نکنم کار آب، کو ببرد آب کار

۱- ص ۱۰۰۰ دیوان

۲- دیوان ص ۴۴: «... از تیش و زخم تیغ»

۳- ص ۴۴: «جمع رسل بردش مفلس طالب زکات»

۴- ص ۴۴: «راند بر آن آفتاب، بر ملکوت احتساب»

۵- ص ۴۴ دیوان: «چون بن سوزن به قهر کرده خراب و بیاب»

کار آب، شرابخواری
یافت درستی که من توبه نخواهم شکست
خاقانی از باده توبه کرده
شیت مویش به صبح برق نمای از سداب
سداب، بفتح نیز به کار رفته، گیاهی مثل پودنه برای اسقاط حمل به کار
می رفته.

علم چهل صبح را مکتبی آراسته
من اخلص لله صباحاً ظهرت له ينابيع الحكمة من قلبه الى لسانه
روح مثاله نویس، نوح خلیفه کتاب
مثاله، مثال او، فرمان او
کاغذ شامی است صبح خامه مصری شهاب
کاغذ شامی است، زیرا از شب زاده
دوش برون شد ز دلو یوسف زرین نقاب
در آخر زمستان فرموده

صبح نهد طرف زر بر کمر آسمان
طرف زر، کلیچه کمر برای آرایش
عدل تو چون صبح راست نایب فاروق گشت
عمر همیشه با خود تازیانه جهت اجرای مجتسبی همراه داشت
زبان مرغان خواهی طنین چرخ شنو
زبان مرغان، منطق طور

نظام کشور پنجم اجل رضی الدین

مراد ایران است: «چین، ترکستان، هند، توران، ایران، روم، شام»

فلك به پیش رکاب وزیر هارون زای

واجعل و زیرامن اهلی هارون اخی (دهمخدا)

زهی به دست فلك ظل چو آفتاب رحیم

ظل الله یا ظل السلطان

«نهی» به کلك زحل سر چو مشتری و هاب» بزرگی

به عز عز مهیمن به حق حق مهیمن

مهیمن، آنکه ایمن کند دیگرری را از خون، گواه صادق، قهرمان. هیمن:

محافظت کرد

به صبح محشر و خمسين الف روز حساب

فی يوم کان مقدارہ خمسين الف سنة مما تعدون

به چار نفس و سه روح و دو صحن و يك فطرت

چهار نفس: اماره، لوايه، مطمئنه، ملهمه

سه روح: نباتی، حیوانی، انسانی

درم خرید دو خاتون خرگه سنجاب

شب، روز

بدان نفس که برافرازد آن یتیم علم

آن یتیم، شاید پیغمبر

بدان زمان که براندازد این عروس نقاب

این عروس، عروس جهان

به تیرناو کی از شست آه یاو گیان

۱- تصحیح نگارنده ص ۴۹ «زهی»

آه یاو گیان - گمراهان، ناو گیان شاید اصح^۱ باشد
 بود که روز اذا الشمس کورت بینام
 «اذا الشمس کورت» جمعت ضوء هاولفت کما تلف العمامه
 به خرد چاهک و چو گان و گوی در طبطاب
 طبطاب، چو گانی که سر آن مانند کفچه سازند و گوی در آن نهاده به هوا
 اندازند و به وقت فرود آمدن با سر طبطاب زنند
 به جفت و طاق آلوی جنابه و به جناب
 جنابه - دوقلو، توامان، بازی دودو، دونفری
 به دبه علی موش گیر وقت دباب
 دبه، ظرف چوبی که از چرم خام است و در آن روغن ریزند
 به دفه جد و ماشوره و کلابه^۲ چرخ
 به آبگیر و به مشتوت و میخ کوب و طناب
 دفه، شانه جولاهه که در بافتن هربار بدست حرکت می دهند
 ماشوره، نی پاره کوچک میان تهی که جولاهان داشته و ریسمان بر آن پیچیده
 درما کو نهاده می بافند
 کلابه، ریسمانی که بر چنگلوك بافند
 آبگیر، تالاب و حوض
 مشتوت، تارهای پارچه قیل از بافتن (مجازاً) پراکنده
 به لوح پای و به پا چال و قرقره و بکره
 به نایزه به مکوک و به تار و بود ثیات

۱- درهمه نسخ «یاو گیان» است
 ۲- تصحیح نگارنده: «ماسوره و کلاوه»

بکره ، چرخ کوچک که جولاهان کلابه را بر آن کشیده بگسودش درآورده

ریسمان برماشوره می پیچند .

نایژه ، نئ پاره که میل ماکو از آن می گذرانند

مکوک - ماکو ، نال که جولاهه دارد

بهاره پدز و مثقب و کمانه و مقل

کمانه، کمان نجاران که برمه را بدان به گردش درآورند

مقل - به فتح فرو بردن آب ، به ضم صمغ

به حق مهر زبان و سر خلیفه کتاب

خلیفه کتاب رك ص ۴۳ بیت ۹^۱

زیوم بنفخ فی الصور تافلا انساب

در سورة مؤمنون آیه ۱۰۳ : فاذا نفخ فی الصور فلانساب بینهم یومئذ -

ولایتناولون

چون دمیده شود در صور پس نسبتی نباشد میان ایشان

آن روز ، از حال یکدیگر نپرسند

به قند ز لب بو نجم رو به از تهلاب

قندز، نام ولایتی بین بلخ و بدخشان ، جانور آبی که پوست آن به غایت

سیاه است .

به طبله های عقاقیر میر ابو الحارث

عقاقیر ، جمع عقار ، ادویه که از میخ نباتات گیرند

۱ - مقصود این مصراع است: «بلبل الحمد خوان گشته خلیفه کتاب» تصحیح نگارنده

ص ۴۲

به چار پاره زنگی به باد هرزه دزدان
 چار پاره، نوعی از رقص و نام سازی که چار و صل دارد
 به گویا زه بلخی به خوان جعفر باب
 گویا زه بلخی، طعامی است متعارف در بلخ، نام تره، بلابو
 به گر بزی کف نفط و سربزی شیرو
 به خشك ریشه یونان و ششقه داراب
 گریزی، حيله گری، شجاعت
 ششقه، پانگ کردن شتر
 بسام ابرص و خربا و ختسا و جعل
 سام ابرص، سوسمار
 زهی تمیمه حسان ثابت و اعشی
 تمیمه، تعویذ، مهره سیاه و سفید کردن طفلان
 بر تافتنی نیست مشو تافته بر تاب
 بر تافتنی نیست، برداشتن
 تاب، پیچ، تاب و تب، «بر تاب»، تحمل کن
 ز و حکمت نازنده و او منهی الباب
 الباب، دانش ها
 منهی، خبر دهنده
 از نعلش هدی تختش و از میخ فلك میل
 وز قوس قزح زینش و از ماه سطرلاب

میل ، سیخ آهنی یا مسی که بر گنبد نصب کنند
زیج ، علمی در اصول احکام علم نجوم و هیئت کیه تقویم از آن استخراج
کنند.

سطرلاب ، اسم آلت و علمی است برای دریافت ارتفاع آفتاب و ستارگان
و بلندی هر چیز

برد آب و سنگ من ، من از آن سنگ در برم

عاشق چو آب و سنگ به بر در نکوتر است

زلف او دلم را صید کرد ، آبرو و وقار مرا برد از آن جهت سنگ به سینه

میزنم ، عاشق چون آب است که سنگ در برش باشد بهتر است

«آب و سنگ» (آب سنگ^۱ ظ)

در تخت نرد عشق قتادم به دستخون

دستخون، یکی از بازیهای نرد که کسی ششدر شده و هر چه داشته باخته یکی

از اعضای خود را گرو بندد

نضج از دوی عافیت آور نکوتر است

نضج ، خارج شدن اخلاط

کسری و جعفر است که يك قطره همیش

از هفت بحر کسری و جعفر نکوتر است

یعنی از شش دانگ همت کسری و جعفر

دستار خزو جبه خارا نکوست يك...

خارا ، نوعی از جامه ابریشمی که مانند صوف موجدار است.

۱- «آب و سنگ» مطابق نسخ قدیم درست است

رھواری سفینه چه بینی که گاه غرق
لنگی لنگر ، توقف لنگر

راہب کہ دست داشت ز صد نور در جهان

شمع شبش ز چوب صنو بر نکوتر است

قنادیل و مصاییح رھبان مشہور بود

صنوبر ، چوب صنوبر مقدس و مادۂ اشتعالش زیاد است

دیده دارد سپید بخت سیاه

چشم مرا بخت سیاه سپید کرد

این سپید آفت سیاه سر است

«سیاہ سر» (بہ اضافہ) بخوانیم زیرا بخت سیاہ آفت سیاہ سر است زیرا

آفت مہیبی است برای سرانسان

بخت را در گلیم بایستی این سپیدی برص کہ در بصر است

برص ، نام مرضی است کہ دانہهای سیاہ یاسپید بر اندام پدید آید

مار کژبین کہ بر رخ سپر است

معمول بود بروی سپر شکل مار می کشیدند

چون بہ پنجہ رسد حساب مر است

مر - شمارہ ، عدد پنجہ - صد را دومر گویند

از شمار نفس فذلک عمر

فذلک ، یعنی نتیجہ ، فذلک نویس یعنی محاسب ، نتیجہ گیر

در گشایش بہ سان باد فراست

«کشا کش» (دهخدا)

شب که ترکان چرخ کوچ کنند
ترکان چرخ ، ستارگان
کوچ کنند - براه افتند، ظاهر می شوند
نگرزد دیگک پایه راز حجر^۲
نگرزد - ناگزیر است، پایه دیگک را روی سه سنگ می گذاشتند
آرزو زهر و غم چه کارگر است
آرزو همچو زهر کارگر است^۳
حال مقلوب شد که بر تن دهر
ابره، رویه، جامه رویین دوتا
خورد هرچاشنی که کام گر است
کام گر، مخفف کامگار^۴
کز صلف کبر و از اصف کبر است
کبر، همان ضروب است که گیاه سیاهی است و میوه ای شبیه به خیار تلخ دارد.
دفع عین الکمال چون نکند
عین الکمال ، چشم زخم

۱- همینطور درست است، رك دیوان تصحیح نگارنده ص ۶۵ فقط چاپ عبدالرسولی

«کشایش» است

۲- دیوان تصحیح نگارنده ص ۶۶ :

نگذرزد دیگک پایه راز حجر بگذرد ز آتشی که در حجر است

۳- دیوان تصحیح نگارنده ص ۶۵ «آرزو زهر و غم نه کام و گر است»

۴- دیوان تصحیح نگارنده ص ۶۷ «کام و گر» و این صحیح است رك تعلیقات دیوان

دلم امروز کشته فکر است
 فکر - جمع فکرت ، اندیشه
 دروفا چون قصیر با قصر است
 قصیر، نام غلامی بسیار با وفا، کوتاه
 قصر، کوتاهی
 استطابت به آب یا مدر است
 مدر، کلوخ، کنایه از زمین
 «یا مدر» باید باشد جهت استنجا^۱
 خاک شد هر چه خاک برد بدوش کآب خوردش ز خاکدان برخاست
 هر چه بر روی خاک است، چون از خاکدان آبشخور اوست به خاک فرو رفت
 هر سقط گردنی است پهلوی سای
 سقط گردن، زبون، افتاده
 زان ز دل طمع گردد ران^۲ برخاست
 حاشیه ۲ ص ۷۳: «گرد نان ظ» و دکتر معین در حاشیه نوشته: متن درست
 است و اشاره به تعبیر «گردران با گردن است» دارد (دهخدا)
 بر نیزه او سماک رامح کمتر ز زحل سنان ندیدست
 سماک رامح - سماک اعزل و سماک رامح به منزله دو پای اسدند و چون دومی
 در نزدیکی خود ستاره ای دارد که به منزله نیزه اوست بدین اسم خوانده شده و اول را

۱- دیوان تصحیح نگارنده «یا مدر» و نیز در مصراع اول همین بیت «یا نعم» است

۲- همین متن درست است «گردران» رک دیوان تصحیح نگارنده ص ۶۲ و نیز تعلیقات

چون ندارد اعزل گفته‌اند

با قطب جز این دو قره العین هم مرقد فرقدان ندیدست

هم ستاره قطب‌اند هم در مرقد فرقدان جادارند، و یا آنکه آندو ستاره قطب

را با فرقدان دیده‌اند

سعد السعورا شرف اندر قران اوست

سعد السعود، ستاره مشتری، منزل ۲۴ از منازل قمر

برجیس مشتری کف و کیوان طور حلم (برجیس، مشتری)

جمشید پیل تن نه که خورشید نیل کف کافلاک تنگ مرکب انجم توان اوست

تنگ مرکب، باریکه خر آنرا برد، بندی که بر مرکوب بندند

عادل همام دولت و دین مرزبان ملک

همام، به معنی بزرگ است

مازله خوار مائده میرحاجبیم

زله، آنچه از طعام برای کسی نگاه دارند، طعام پس مانده

ماکاروان گنج روان را روان کنیم

همان کاروان حله فرخی، شعر

نقرس گرفته با دز زخم گران ماست

نقرس درد شدیدی در انگشتان پای و قوزک

در حاشیه «فرزند او که فرخ علی کامران ماست» نوشته: «فرزند او فرج، علی

کامران ماست ظ»

مندیل حیض سگ صفتان طلیسان ماست

مندیل، دستار، پارچه نادرخته

صبح تا آستین برافشان دست
 آفرین و تحسین، رقص و سماع
 بلبله در سماع مرغ آسا
 بلبله، کوزه‌ای که لوله‌اش پهلوی گردن آن باشد
 نان زرین چرخ دیدست ابر
 نان زرین چرخ، کنایه از خورشید
 خوش نمک در برابر افشانده است
 شوری باران، قطعه‌های ابر که شبیه نمک است
 نان زرین به ماهی آمد باز: (حوت)
 نمک خوش چه درخور افشانده است
 ماهی با شوری متناسب است
 در زمستان نمک گشاید و ابر^۱
 در اقدم نسخ خاقانی: «در زمستان نمک نبندد و این» یعنی نمک در زمستان
 منعقد نمی‌گردد و حالا که نوروز است (رك: ابیات بعد) این (ابر) نمک منعقد بی
 حد پخش می‌کند و این از عجایب است.
 دولت بانوان نثار ظفر بر سر بوالمظفر افشان دست
 «بانوان» را خاقانی مفرد استعمال کرده چنانکه «دایگان» را

۱- دیوان تصحیح نگارنده ص ۸۲: «در زمستان نمک نبندد و ابر» مطابق نسخ قدیم
 و این درست است چه در مصراع بعد می‌گوید: «نمک بسته‌بی مرا افشانده است» یعنی از ابر
 برف باریده، و نمک هم یخ نمی‌زند.

میوه دارم که بدی مه شکفت^۱

در چاپ عبدالرسولی «بدیمه» چاپ شده و دکتر معین در حاشیه مربوط به «دیمه» نوشته : «در تازی بارانی که پیایی بیارد»- و بدیهی است در این جا «دی ماه» است

نه از آن روز فرورفته عمر پس پیشین خبری خواهم داشت

دوره جوانی رفت از پس ادوار پیشین خبری خواهم داشت^۲

و ه که سدره من جان و دل است که به سد ره مفری خواهم داشت

«حسناً الا برار سیئات...» جان و دل خود هم سدره است

نه جنیبت نه ستام و نه سلاح نزو شاقان نفری خواهم داشت

ستام، زیوری است که به اسب تعلق دارد

و شاق، به کسر کنیز و به ضم غلامان ساده رو

بخت گویند که در خواب خر است

یعنی خر گوش

خانه جان دارم و خوانچه سر خوان

خانه من همان جان است و سفره من خوانچه سر (کله) است

«عقرب از طالع تبریزیوری است (ارط)^۳»

من چو برجیس ز حوت آمده ام سرطان مستقری خواهم داشت

۱- دیوان تصحیح نگارنده ص ۸۳ همینطور

۲- پیشین به معنی ظهر و نیمروز است، می گوید از آن روز عمر که فرورفته و تمام شده بعد از نیمروز (ظهر) خبری نخواهم داشت.

۳- در همه نسخ «از» است (ص ۸۴ دیوان تصحیح نگارنده)

شرف مشتری در سرطان بوده ظ

عنوان قصیده «در مدح کافی الدین شروانی عم خود گوید» روی کلمه (عم) این علامت (X) را گذارده و در حاشیه نوشته است: «مخاطب این قصیده بدون تردید کافی الدین عمر (عم خاقانی) نیست^۱ زیرا که عم خاقانی خود مردی متمکن بوده و احتیاجی به سیم و شکر نداشته است، خاصه آنکه خاقانی در زمان مرگ عم در خانه او بسر میبرده و هنوز دارای مکانی نشده بود. قطعه مذکور نشان می‌دهد که آن رادر پاسخ قطعه‌ای (شاید بهمان بحر و قافیت) سروده و به مردی که موسوم یا متخلص به کافی یا ملقب به کافی الدین بوده، فرستاده است (مجله آموزش سال ۲۴ ص ۱۸-۱۹ پژمان) ضمناً در عنوان «بحر مل مسدس مخبون» رانیز اصلاح کرده و «بحر خفیف»^۲ نوشته است.

گر شکر زاد کلک او چه عجب بس شکر خواهد این عجب خبر است
روی کلمه «بس» رقم (۱) گذاشته و در حاشیه نوشته: «پس ظ»^۳ و روی کلمه «خبر»
رقم (۲) گذاشته و در حاشیه نوشته است: چون خاقانی وجه و شکر جهت عم فرستاده
گوید: «کلک او خود شکر زاد است و حاجت به شکر من ندارد»
هم^۴ ترا شش ز کلک او گهر است

۱- در عنوان، نسخ قدیم فقط «کافی الدین» ضبط کرده‌اند و «عم خود» ندارند رک
دیوان تصحیح نگارنده ص ۸۵ و حاشیه ۱ همان صفحه
۲- بحر خفیف درست است (المعجم ص ۱۲۷: فاعلاتن مفاعلن فعان - خفیف مخبون
(محذوف)

۳- همینطور است در دیوان تصحیح نگارنده ص ۸۵

۴- تصحیح نگارنده: «هر ترا شش»

«تراشش» ش مصدری- تراشه‌های كلك او خود مانند سیم است و احتیاج به

وجه من ندارد

سود محاكا در این حدیث چه لاف است

محاكا- باهم سخن گفتن

بر در تسعین کنند جنگ شبانروز

در گه عشرین ز چنگ هر دو معاف است

روی كلمه «تسعین» (ص) گذاشته و در حاشیه نوشته «صره سیم و زر زرد»

(بیت ۴)¹ و روی كلمه «عشرین» (ك) گذاشته و در حاشیه نوشته «كفایت» و اشاره به

بیت قبل همین بیت و حاشیه همین صفحه کرده است. اما بیت قبل و همین بیت مورد

بحث ابهامی ر كيك دارد .

عودی خاك ز دندانش مطرا بینند

مطرا- تازه شده، مصفی و آبدار

هم ز صبحش علم شقه دیا بینند

علم شقه، پارچه‌ای که بر سر علم بندند

بشکنند از قدح مه تن گردون ز نهار²

«زنار» نل «قدح مه تن» یعنی به شکل ماه «گردون زنار» یعنی زنارش گردون است

چادر سبز درد تا زن رسوا بینند

مراد از زن ۳ و شب است که به مناسبت صبح صادق مفتضح شود و ممکن

۱- بیت ۴ همین قصیده :

از پی يك صرة ز سیم و زر زرد بر دو محل سپیدشان چه مصاف است

۲- در دیوان تصحیح نگارنده ص ۶۹ «بشکنند آن قدح مه تن گردون زنار»

است آفتاب که مؤنث تصور می شده مراد باشد.

لعب دهر است چو تضعیف حساب شطرنج

از سازنده شطرنج شاه عصر پرسید چه می طلبی، گفت در خانه اول يك گندم

در خانه دوم مضاعف الخ بگذارند و مجموع را به من دهند، چون حساب کردند در

خزانه نبود (در زنبیل فرهاد میرزا آمده)

کی کند خاک در این کاسه مینای فلک

که از او آتش زهر آبخور ما بینند

کی خواهد گذاشت دهر که به جای آتش زهر (غصه ها و آلام) در کاسه نیلگون

فلک آبخوری ما را حاصل شود.

هاره واقصه و قصه آن راه شویم

که زبر کهش بر که بر که سينا بینند

«هاره واقصه ما واقص آن راه شویم» و قص، پیمودنست. که از استخراج

واقصه بر کتی را که بر که کوه طور داراست می بینند - ولی مجاور طور دریاست

نه بر که

چرخ نارنج صفت شیشه کافور شود

که زانفاس مریدان دم سرما بینند

کافور طبعش بارداست، مریدان نیز آه می کشند

ماه زرین زبر رایت و دستار چه زیر

علم خلفا ماه (هلال) بر روی کره طلائی بوده

۱- ص ۶۶ دیوان تصحیح نگارنده: «هاره واقصه واقصه آن راه شویم»

زمی از خیمه بر افلاک و ز بس فلکۀ زر

فلکۀ زر، چوبک مدور میان سوراخ بود که بر ستون خیمه نهند

پی غلط کرده چو خر گوش همه شیر دلان

ره به تنها شده تا کعبه به تنها بینند

صوفیان قائل بودند به مسافرت پر رنج و زحمت، به خصوص پیاده و بدون

زاد تو کلا علی الله - خر گوش مأوای درستی ندارد و لانه خود را فراموش کند - عرفا

هم پیاده و تنها این ره را پیمایند و گاهی نیز تعدا از جاده راست منحرف شوند تا

کسی همراه آنها نیاید

آسمان در حرم کعبه کبوتر وار است

که ز امنش به در کعبه مسما بینند

چون تا چهار فرسخ اطراف کعبه حرم است، کبوتران ایمن اند، مسما به

معنی موصوف آمده: «لَا تَقْتُلُوا صَيِّدَ الْحَرَمِ»

زعفران رنگ نماید سر سگباش و لیک

گونه سگ مگس است آنکه ز سگباش بینند

آش سرکه نیاز در رنگ می نماید، ظاهر مردم زعفرانی اش می دانند، چنین

نیست بلکه سگ مگس ها نشسته اند از آن روزرد می نماید

عقل و جان چون بی و سین بر دریا سین خفتند

تن چو نون کز قلمش دور کنی تا بینند

عقل و جان مانند (ی و س) «دریس» که بهم پیوسته اند بر دریا سین (پیغمبر)

خفته اما تن جسمانی هم چنانکه (ن) از «القلم» مجزی است دور مانده از درگاهش

حسبی الله و کافی آخر انشا بینند

«حسبى الله ونعم الوكيل، نعم المولى ونعم النصير» و نیز «حسبى الله ومن اتبعنى

من المؤمنين»

خوانده اند از لوح دل شرح مناسك بهر آنك ...

مناسك، جمع منسك به معنی عبادتگاه حاجیان من باب ذکر محل و اراده حال،
به اعمال حاجیان از طواف کعبه و رمی الجمار و سعی میان صفا و مروه و وقوف عرفات
و قربانی و بستن احرام اطلاق شود

در حریم کعبه جان محرمان الیاس وار

علم خضر و چشمه ماهی بریان دیده اند

آورده اند که به موسی که ادعای علمیت کرده بود الهام شد که کسی اعلم از
او نیست و نشانه او آن است که ماهی بریان از نظرش زنده گردد، وی بایو شع (اليسع)
بهره افتاد تادر (مجمع البحرين) ماهی بریان را زنده یافت و به خضر رسید. الیاس
هم از چهار پیغمبر جاوید است.

کعبه جان زانسوی نه شهر جوی و هفت ده

نه شهر و هفت ده - نه فلك ، هفت اقلیم

«ماه ذی القعدة به روی دجله تابان دیده اند» یعنی اول ذی القعدة در روی دجله

حجاج حرکت می کنند

بر سر دجله گذشته تا مداین خضروار

قصر کسری و زیارتگاه سلمان دیده اند

زیارتگاه سلمان «گور سلمان» در مداین است (در محله اسپان براز محلات

سبعه) .

رانده ز آنجا تا به خاک حله و آب فرات

حله، (به کسر) نام منزلی در راه مکه و به معنی مقام و منزل
 در تنور آنجای طوفان دیده و اندر چشم و دل ...
 چون تنور پیره زن (زمان نوح) منبع طوفان گردید و مجاور کوفه واقع بود.
 پای شیبی کان عقوبتگاه شیطان دیده اند
 عقوبتگاه شیطان- چون در جمره سنگها را به قصد زدن شیطان می اندازند
 چار صغهای ملک در صغههای نه فلک
 چار صغهای ملک، صنوف ملایک بسیار است، چار، تعبیری از خود آورده
 تیره چشمان روان ریگ روان را در زرود
 زرود، نام موضعی است بی آب در راه مکه
 چون سحای نامه یا چون عین عنوان دیده اند
 سحای نامه، بند نامه که ریسمانی بسود دور نامه می بیچیدند تا کسی نگشاید،
 امروز لفافه می گویند
 خاک غرقاب مصحف را که عطشان دیده اند
 تصحیف غرقاب عرفات می شود خاک عرفات تشنه اشک حاجیان بود
 خلق هفتاد و سه فرقه کرده هفتاد و دو حج
 چون در آن سال سفر خاقانی عید قربان با جمعه مصادف شده بود و حج اکبر
 بود ثواب آن برابر ۷۲ حج عادی بود
 نیم شب مشعل به مشعر نور غفران دیده اند
 شب به مشعر الحرام رسیده از نور چراغ آنجا نور آمرزش دیدند
 در سه جمره بوده پیش مسجد خیف اهل خوف
 سه جمره، سنگریزه و سه بار سنگریزه انداختن در حج
 رکن پنجم هفت طوف چارارکان دیده اند

حج پنج رکن دارد که پنجم اش هفت بار طواف کعبه است - چار ارکان ممکن است
مراد ارکان اربعه کعبه یا جهات اربعه آن و یا چهار رکن اولی از پنج رکن حج مراد
باشد .

«کنز الرکاز» نام قصیده

کنز الرکاز، گنج و خزانه‌ای که در زمین باشد

هر چه در پرده شب راز دل عشاق است

کان نفس جز به قیامت نه همانا شنوند

قیامت یوم تبلی السرائر است اسرار فاش می شود

زو چو کر نای سلیمان دم عنقا شنوند

کر نای سلیمان، به مناسبت حشمت سلیمان کر نای سلیمان پر آوا تصور شده،

به مناسبت ضخم جثه عنقا صدای آن هم بلند تصور گردیده

زو صریر قلم تیر به جوزا شنوند

وبال عطارد در جوزا است، تیر تابستان هم ممکن است مراد باشد زیرا سفر

آنها در تابستان بود - ستاره عطارد هم متعلق به منشیان است چون کوس راباد و

پاره چوب نوازند و حریر آن که شبیه حریر ستاره عطارد است از دو پیکر چوب

در آید .

تا خواص از همه لبیک ثنا شوند

لبیک ثنا، لبیک و سعدیک خود تشبیه هستند و نیز ممکن است دوبار لبیک مراد

باشد: لبیک لبیک

عاشقان این همه از سوره سودا شنوند

سوره سودا ، سوره عشق

هاو‌ها باشد اگر محمل ما^۱ سازی و هم^۲

برسانیم بکم ز آن‌که ز من‌ها شنوند

صحیح خواهد بود اگر محمل ما را همچون خیال به مقصد برسانی کمتر از

زمانی که من کلمه (ها) را تلفظ کنم، و هم سریع السیر است، مفعول فیه برسانیم در بیت
بعد است: «بردر کعبه»^۳

بر در مرقد سلطان هدی ز ابلق چرخ

مرکب داشته را ناله‌ها را شنوند

در حله و سامره بر لب چاهی منتظر ظهور حضرت بودند و همواره اسبی زین

بسته حاضر می‌داشتند، ابن بطوطه^۴ این اسب را دیده

در فلك صوت جرس ز نگل نباشان است

که خروشیدنش از دخمه‌دارا شنوند

دخمه‌دارا، امکان دارد که اشاره به داستانی باشد که دخمه‌دارا را نبش کردند

مانند دخمه‌کوروش

نباشان ز نگله می‌بستند که دیگران بترسند

آستین بردوستان خواهم فشاند

آستین فشاندن: رد کردن، منع کردن، رقص و سماع

۱- دیوان تصحیح نگارنده ص ۱۰۳ «محمل من»

۲- چنانکه در حاشیه ۱ ص ۱۰۳ دیوان اشاره شده در یکی از نسخ قدیمی ما به نشانه (مج) با گذاشتن فتحه روی (واو) و سکون روی (ها) مشخص کرده که «وهم» به معنی خیال و پندار است.

۳- برادر کعبه که بیت‌الله موجودات است ...

۴- سفرنامه ابن بطوطه ترجمه محمدعلی موحد ص ۲۱۴

گر خضر گردهم بر آن غمر الردا هم ردا هم طیلسان خواهم فشاند

غمر الردا، غمر، فراپوشیدن آب چیزی را و انبوهی

یا لعاب اژدهای حمیری بردرفش کاویان خواهم فشاند

ضحاک عرب بود - هاماوران همان حمیر است، لعاب، آب دهان افعی را

گویند - مراد آن است که کار بیهوده ایست، چنانکه بردرفش کاویان لعاب اژدهای

ضحاک مسلط نشود.

این فلک که بتین بی نقش است

ماه و آفتاب

این دهنهای تنک بی دندان

مراد دهانه‌های زنجیر است

پنج و یک برگرفت باز فلک

ظ: پنج و دو - حریف چون بخواهد در نرد تقلب کند و دوشش طرف رادو

یک نشان بدهد با انگشتان می تواند دو خال پنج و دو را در دست گیرد و که بتین را

وارونه بنماید

که دوشش رادو یک شمار کند

ظ: سه شش راسه یک (به طرز بازی قدیم) - روی همین مصراع رقم ۵ گذاشته

و در حاشیه نوشته: در سه نسخه قدیمی (ل. مج. پا):^۱

پنج یک برگرفته باد فلک که دوشش رادو یک شمار کند

(سجادی)^۲

۱ - سه نسخه قدیمی ما که، در مقدمه دیوان معرفی شده است

۲ - ص ۱۷۳ دیوان تصحیح نگارنده

جز کبش رنگ رنگ و شکال شکن نیند
 کبش، قوچ جنگی
 وین جاهلان ملمع کارندو منتحل
 منتحل، کسی که سخن و شعر دیگری بر خود بندد
 گر بدیمه^۱ بر زمین مرده از بهر حنوط^۲
 توده کافور و تنگ زعفران افشانده اند

دیمه، ابردائم
 لخلخه از صبح و دستنبو ز اختر ساختند
 لخلخه، خوشبویی چند که آنها را به هم آمیزند
 چون کمر گاه تو بازم کیسه لاغر ساختند
 کیسه ام را لاغر ساختند چون کمر گاه تو که باریک است
 گرچه بر آتش ترا مهری ز عنبر ساختند
 آتش - گونه سرخ، مهر عنبری، خال سیاه
 سوخته عود است و دلبندان بدو دندان سپید
 شوق شاهش آتش و شروانش مجمر ساختند
 خاقانی مانند سوخته عود است که از شوق شاه (آتش) و اندر شروان (مجمر)
 می سوزد ولی دلبندان را سپیدی و فروغ بخشد
 آب گر ز گاو سارש باد کورا عرشیان...
 آب گر ز گاو سارش، رونق گرز گاو سارش

۱ - درد یوان: «گر بدی مه بد زمین مرده پس از بهر حنوط» بنا بر این «دی مه» یعنی

هست اتابك مصطفى تأييد واسكندر خصال

كآن دو راهم در یتیمی ملك پرور ساختند

وریکیشان در قبائل قابل فرمان نشد

آخرش چون عنصر اول مبتر ساختند

اسکندر که بالاخره نتوانست بر همه قبائل فرمانروا شود عاقبت او را مانند

عنصر اول (آتش) ابتر (نازا) ساختند زیرا مولود آتش (خاکستر) است و بی اثر

چرخ تر ساجامه را دجال اعور ساختند

روی اعور شماره (۲) گذاشته و در حاشیه نوشته: «از تیردولشکر» و منظور او

«دولشکر» است که در بیت قبل از این اشاره شده: «چون دولشکر درهم افتادند چون

گیسوی حور» و دولشکر، لشکر سلجوقیان و لشکر کفار است که در بیت پیش از این

آورده است

مرکبان شاه را چون جوزهر بر بسته دوم

گفتی از هر جوزهر جوزای ازهر ساختند

چون جوزهر محل تلاقی است. دم اسب را نیز گره (دولا) زنند و مانند دو

پیکر است

جوزهر، محل تلاقی رؤس و منطقة البروج، کنایه از گره

کز شبه منقار و از زرنیخ ژاغر ساختند

ژاغر چینه‌دان و بزرنیخ زردنگ تشبیه شده

برچنان فتحی که این شاه ملایک پیشه کرد

این فتح در جنگ با ابخازیان بود

نو عروس از ره‌نشینان شکر چون گوید از آنک

دام عنین از سقنقور م—زور ساختند

سقنقور، حیوانی است چلباسه‌نام، دربری یا بحری بودن او اختلاف است

و ازو معجون برای تقویت سازند و چون کمیاب بود تزویر و تقلب می‌کردند

حاصل بیت

آنکه ملک (نوعروس) از بندگان سلطانی (ره‌نشینان) چگونه سپاسگزاری
کند که برای عنین (دشمن) معجونی از سقنقور تقلبی ساخته او را بفریزند

همت و خلق ترا درخواند آینجا صلتم

صله^۱ مخففه راجایز است که مشدد خوانند

لب‌یار من شد دم صبح مانا که سرد آتش عنبر افشان نماید

لب‌یار آتش است زیرا قرمز است اما سرد است زیرا نمی‌سوزاند

بخندد چو بسته درون پوست و آنکه

چو بسادام از آن پوست عریان نماید

مانند بسته که می‌خندد و درون پوست را نشان می‌دهد صبح قرمزی می‌نماید

و سپس مانند بادام مقرر (پوست‌کنده) سپیدی می‌نماید

زمین را چو طفل زمن ران نماید

زمن یعنی زمین گیر از ماده مزمن : بی‌حرکت - کلمه بعدرا «زآن»^۲ به معنی

از آن جهت گرفته‌اند

۱- دیوان تصحیح نگارنده ص ۱۱۶ : «همت و لطف ترا درخوانده اینجا بخشتم»

۲- ظاهرأ در چاپ عبدالرسولی «ران» غلط چاپی است در تصحیح نگارنده ص ۱۲۷

«زآن نماید» است .

سراسیمه چون صرعیان است کز خود

به پیرانه سر ام صبیان نماید

فلک مانند جن زدگان درپیری مانند آن (زن جادوئی که زائو را بترساند) یعنی

فتنه زاست .

به شب گرچه پستان سیاه است بر تن

هزاران نقط شیر پستان نماید

بچه را که از شیر می خواستند بازگیرند با جبر یا سایاهی پستان مادر را می -

آلودند، ستارگان را تشبیه به نقطه های شیر (راه شیری - کهکشان) کرده - چون صحنه

آسمان شکلا به پستان شبیه است و کهکشان مانند شیری که از آن بیرون جهیده

به روز از پی این دو خاتون بینش یکی زال آئینه گردان نماید

آئینه مراد آفتاب است، فلک مانند زالی است که در روز آئینه آفتاب را

می گرداند - زوی «دو خاتون بینش» هم نوشته: «مردمک چشم»

تو و دست دستان و مرغول مرغان

که آن غول صد دست دستان نماید

مرغول، زلف پیچیده . مرغ در این جا مراد معشوق و ساقی است که قدما

می آوردند، غول در مصراع دیگر یعنی فلک

دواسبه در آی و رکابی در آور کز او چرمه صبح یکران نماید

دواسبه، تند در آی، رکاب، جام شراب که دسته اش در پایین باشد - چرمه اسب

سیاه و سفید - یکران یعنی سپید - عکس جام بیفتد و سپیده دم را یکباره سپید کند .

لگام فلک گیر تا زیر رانت کبود استری داغ بر راغ نماید

مثلی است که گویند: «کهر کم از کبود نیست» (امثال و حکم ج ۳ ص ۱۲۵۴)

و پیدا است که کبود اسب خوبی است، در این جا می گوید فلك مانند مر کوبی است
برای تو، لگام این را بگیر تا مانند استر کبودی که داغ نام ترا بر ران دارد، نمایش
داده شود .

قدح های چون اشك داود از می پری خانه های سلیمان نماید
داود به مناسبت ندامت در اعزام شوهر زنی که پسندیده بود، به جنگ و کشته
شدن او، بسیار گریست. این جا مراد لطافت و زلال است، سلیمان هم پری خانه
(جن خانه - خانه هایی که جن بسازند) داشت

مگر روز قیفال او راند خواهد که طشت زر از شرق رخشان نماید
قیفال: رگ، (سراروی) در فارسی باشد - طشت نشانه ای از رگ زدن است
سپه خانه آبنوسین نائی به نه روزن و ده نگهبان نماید
قره نی که نه خانه دارد و ده انگشت به روی آن کار کند .

که اکسیر زرهای آبان نماید
زیرا در آبان ماه برگها زرد شود
به دم های سنجاب نقاش آبان به زر نیخ تصویر بستان نماید
در آبان سرما شروع کند و دم خز و سنجاب قیمت یابد - نقاش آبان توسط
رنگ زرنیخی (زرد) نقش و نگار روی دم سنجاب کشیده

عجوز جهان مادر یحیی آسا از و حامل تازه زهدان نماید
زکریا می گفت زخم پیر است چگونه تواند بچه آورد (قرآن) بعداً ز نثر یحیی
را زائید

ز يك عكس شمشیرش این هفت رقه

تصاویر این هفت ایوان نماید

هفت رقعۀ، هفت اقلیم - هفت ایوان، فلک‌های هفت‌گانه

که سرسام سوداش بحران نماید

سرسام خود مرض سوداوی است به‌خصوص درموقع بحران مرضی (بیماران)

سودائی شوند و سرسام کنند

فنا خسرو و تخت کرمان نماید

«فنا خسرو تخت ایران نماید»^۱

شبی کز شبیخون کشد تیغ چون خور

فاعل (اخیستان‌شاه) مذکور در بیت ۳ ص ۱۲۹^۲ میباشد، هم‌چنین در بیت -

های بعد.

اسد گاو دل کر کسان کبک زهره

اسد، برج اسد که شکل شیر است

گاو دل - ترسو، جبان

کر کسان : نسرين (دونسر) : واقع و طایر

از آن خرمگس رنگ پیکان نماید

فاعل «نماید» اسد و کر کسان مصراع اول است، خرمگس رنگ سبز دارد

و پیکان آبدار به سبزی زند یعنی : اسد و کر کسان و نسرين از پیکان خرمگس رنگ

شاه اخیستان، گاو دل و کبک زهره نماید

۱- دیوان تصحیح نگارنده ص ۱۳۱

«فنا خسرو تخت کرمان نماید»

۲- جهاندار شاه اخیستان کز طبیعت کیومرث طهمورث امکان نماید

ملك منطق الطير طيار داند نه ژاژمېتر كه طيان نمايد^۱

ملك مراد اخستان است، و در حاشیه (۲) صفحه ۱۳۱ عبدالرسولی نوشته: «ژاژمطين، طيان گل کار و عمله و بنا» و دکتر معين در حاشیه نوشته: «طيان ژاژخا نام شاعری هجوسرای و گلگر درینجا معنی ندارد (دهخدا)»

هر صبح دم كه برچند آن مهره هافلك بر رقعہ كعبتين همه يكتا بر افكند

كعبتين يكتا مراد آفتاب كه يك نقش است

بی صرفه در تنور كن آن زر صرف را

كو شعله ها به صرفه و عوا بر افكند

در كنار اين بيت نوشته: «اين بيت در باب ۴ مرزبان نامه آمده»^۲

طاوس بين كه زاغ خورد و آنكه از گلو

گاورس ریزه های منقا بر افكند

طاوس مراد آتشدان است زاغ مراد زغال است، گاو رس (ارزن) مراد

جرقه های آتش است، و دليل اينكه مراد از طاوس (آتش) است آنست كه در مرزبان

نامه (ص ۱۸۹) اين بيت پس از بيت نهم همين صفحه به استشهداى براى گرمای زمستان

آمده و نیز خاقانی خود در ص ۴۹۶ همين مضمون را آورده^۳۔ در كنار اين بيت

نیز نوشته: «اين بيت هم در باب ۴ مرزبان نامه آمده»^۴

۱۔ ديوان تصحيح نگارنده ص ۱۳۲: «ژاژمطين كه طيان نمايد»

۲ و ۳۔ رك مقدمه اين جانب بر ديوان خاقانی ص شصت و سه

۳۔ در تصحيح نگارنده ص ۵۰۷ آمده

۴۔ «طاووس غراب خوار هر دم گاو رس ز چينهوان بر انداخت»

ز آن خاتم سهیل نشان بین که بر زمین

در حاشیه صفحه نوشته: «خاتم سهیل نشان کنایه از دهان شاهد و ساقی است»

و دکتر معین نوشته است: در آنندراج هم چنین آمده ولی به احتمال قوی جام شراب است به قرینه بیت قبل، رك لغت نامه.

بدر سماك نیزه که بر قلاب مملکت اکسیرها ز سعد موفا برافکند

«چشمم نگین نگین چو ثریا برافکند» چشم^۱ ن ل

بربط کری است هشت زبان کش به هشت گوش...

بربط کر است زیرا گوش ندارد و به عکس کران که لال هم هستند او حرف می زند

چنگ است پای بسته سرافکنده خشك تن

چون رزمیی که گوشت ز احشا برافکند

مانند جنگجوی ضربت دیده که گوشت از تن اش جدا شود. در نسخه دکتر

سجادی: «چون زرقی^۲» و همین صحیح است رك. نسخه سجادی

گویی که عروه بال به عفرا بر افکند

در نسخه دکتر سجادی: «باد^۳»، و «بال» اصح نماید

۱- در چاپ نگارنده نیز: «چشمم»

۲- دیوان تصحیح نگارنده: ص ۱۳۵ مطابق همه نسخ خطی اینطور و نیز رك

ص ۱۵۱۵ تعلیقات درمعنی «زرق» ذیل این بیت از ص ۱۵۶ چاپ این جانب:

چنگ جره همچو باز زرق و کبکان بزم دل بر آن زرق فش بلبل فغان افشاندند

۳- مطابق نسخ خطی «باد» و در چاپ عبدالرسولی: «بال»، خاقانی «باد برافکند» را

ظاهرآ به معنی توجه و میل کردن و اظهار عشق کردن به کار برده است. ص ۶۴۹ تصحیح نگارنده

بدر سماك نیزه که برقلب مملکت
 اکسیرها ز سعد مسوفا برافکند
 سماك، منزل ۱۴ از منازل قمر، دوستاره: سماك اعزل و سماك رامح (غیاث).
 سعد، نیک و نیک بختی و منزل ۲۲ از منازل قمر (غیاث)
 آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد

وان نیل مکرمت که شنیدی سراب شد
 مصر مملکت، به دو طریق می توان توجیه کرد: «آن مصر مملکت» که اضافه
 مقلوب «مملکت مصر» باشد- مصر مملکت که در اینجا از مصر، مراد شهر است یعنی
 شهری از خراسان که محمد بن یحیی آنجا کشته شد، پس اضافه اخص به اعم
 است

نیل مکرمت، اضافه تشبیهی (= خراسان یا امام محمد یحیی)

سرو سعادت از تف خذلان ز کال گشت
 سرو سعادت، یا اضافه تشبیهی، اینجا سعادت = سرو، یا اضافه تخصیصی و
 مراد سرو بوستان های سعادت آمیز است
 ز کال، ز گال اصح است
 دل سرد کن ز دهر که همدست فتنه گشت
 دل سرد کن - دل سرد کردن دندان طمع کشیدن، بی مهر شدن
 او هام کند پای و قدر تیز ناب شد
 تیز ناب، ترکیب اتصافی یعنی دارای ناب (نیش) تیز
 هر چند بار گیر قضا تیز تاب شد
 تیز تاب، اسم فاعل مرخم از تیز تافتن یا تیز تابیدن

گر آتش درشت عذابی است بر نبات

آن آب نرم بین که بر او چون عذاب شد

ماده آتش گرم آفت و عذاب نبات است ولی چون روزگار بر گردد، آب

صافی که باید موجب پرورش نبات گردد، از حرسموم فلك، آفت و موجب عذاب نبات خواهد شد .

فتح سعادت از سر عزلت بر آیدت

کو کشتزار عمر تو را فتح باب شد

یعنی از نخستین روزی که به دنیا آمدی، عزلت باتو قرین بود .

سیمرغ را خلیفه مرغان نهاده اند هر چند هم لباس خلیفه، غراب شد

«هم لباس خلیفه غراب شد» یعنی اگر چه کلاغ دارای لباس شبیه به لباس خلیفه

عباسی است (سیاه) مع هذا سیمرغ را خلیفه طیور لقب داده اند : «کو ست خلیفه طیور داور مالک رقاب» ص ۴۴

معجز عنان کش سخن تست اگر چه دهر

با هر فسرده ای به وفا همرباب شد

معجزه جلو دار سخن تو است (سخن قوی ترین اعجاز است) اگر چه روزگار

بهرسم خود فسرده سخنان را همربابی و هم عنانی می کند

از طمطراق این کره^۱ تر مترس از آنک ...

۱- «کره تر» درست است ص ۱۵۷ دیوان تصحیح نگارنده، و «گره» مخفف گروه

و «تر» به معنی آلوده و ناپاک است و توجیه «کره» و کره خاک «درست نیست، در بیت قبل

هم به «ناقصان» اشاره دارد و «گره ناخفاظ» و نظایر آن نیز زیاد دارد، در چاپ عبدالرسولی

«کره» اشتباه چاپی است خود او هم در حاشیه «تر» را کنایه از مردم ملوث و فاسق معنی کرده است

«تر» یا به معنی آلوده و ناپاک و یا به معنی مرطوب است و در هر دو حال مراد کره خاك است و به مناسبت كثرت دریاها آنرا کره آب و کره ترهم گفته اند

موج خون خاست در بهوو طرر بگشایید

«بهو و طرر»- طرز معرب تزر لغتی در تنجر (مأخوذ از Tacara) پارسی باستان

به معنی خانه رستمی و مستطیل : رك، تعلیقات نگارنده بر برهان قاطع طبق یادداشت

آقای ضیاءالدین سجادی^۱ در نسخ کهنه «طرز» نوشته شده

یاره از ساعد و یکدانه زبر بگشایید

«یکدانه ز بر بگشایید» یکدانه، گردن بند (دهخدا)

سرو بستان به شبستان و طرر باز دهید

شبستان و طرر، طبق نسخ قدیمه : طرز = تنجر رك: برهان چاپ من ص ۴۷۲

متن و حاشیه و صورت و پرو

مرغ از چه زد شناعت بر صبح راست خانه

کسو در عمود سیمین دارد ترازوی زر

این بیت اشاره به داستان یوسف و برادران است که جام زرین دربار بنیامین

پنهان و او را بازداشت کردند کو (که او) تعلیلی است. صبح چرا بر صبح صادق

تشیع کرد؟ زیرا که وی در سپیده (عمود سیمین) ترازوی زر^۲ را (دو کفه خورشید

و ماه) را پنهان کرد.

مه در هوای بابل چون يك قواره توزی

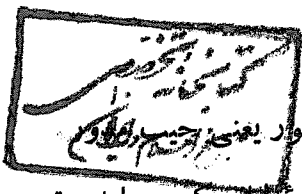
خیاط بهر سحرش برداشته مسدور

۱- رك دیوان ص ۱۶۵ و تعلیقات ص ۱۵۲۲، چهار مورد در دیوان این کلمه مطابق

نسخ خطی ما «طرز» است و در چاپ عبدالرسولی به غلط (طرر) است این یادداشت را قبل از

۲- ترازوی زر، آفتاب است

چاپ دیوان به مرحوم دکتر معین دادم



قواره، گردنه لباده‌های قدیم که مدور بود، جیب مقور یعنی جیب ران بود
چون برای سحر (جهت تفرقه میان دوتن و غیره) قواره لباس کسی را بدست

آورده سحر می‌دمیدند

یارب ز دست گردون چه سحرها برآمد
گر نه از آن قواره نمی‌کنند کمتر

«برآید»، نل، واصح است^۱

یعنی اگر قواره ماه به حالات چهارگانه: تربیع و هلال و بدر و تربیع ثانی
در نیاید چه حوادثی پیدا خواهد شد

کوس از چه روی دارد آواز گنج باری

کز نور صبح بینم گنج روان مشهر

حاشیه عبدالرسولی «گنج بار نام گنج هفتم خسرو پرویز و گنج روان نام
گنج قارون، در شرح دیوان نوشته يك قسم کوس زنگ دار هست که هنگام نواختن
صدای زنگ شنیده می‌شود» و کمتر معین نوشته است: «این معنی درست نمی‌نماید
بلکه برای کشف محل گنج به زمین مشت زنند زمینی که خالی باشد از صدای آن
پیدا است که خم در آن محل است یا نه»

زین خامه دو شاخی اندر سه تا انامل

من فارد زمانم ایشان زیاد منکر

سه تا وفارد و زیاد از اصطلاحات بازی نرد است و حاشیه غلط است^۲ (دهخدا)

۱- ص ۱۸۶ تصحیح نگارنده نیز اینطور است

۲- یعنی حاشیه عبدالرسولی

هرچه زین روی کعبتین يك و دوست بر دگر روی او شش است و چهار

سه است م . م

هرچه بخشم به دست مزد از من نپذیری و بس کنی پیکار - بیگار (دهخدا)

رخسار صبح را نگر از برقع زرش کز دست شاه جامه عید یست دربرش

به التزام العید فی کل بیت

دراین قصیده عید فطر (اول شوال) مراد است

مشرق به عود سوخته دندان سپید کرد

چون بوی عطر عید برآمد ز مجمرش

عود سوخته : فلق ، حمرة مشرقیه

دندان سپید کرد ، روشنائی صبح

مجمرش، رك : بیت دوم همین قصیده^۱

گردون فرو گذاشت هزاران حلی که داشت

مراد ستارگان است

صاعی بساخت کز پی عید است در خورش

مراد خورشید است (مصراع دوم)

مهروزه دار بود همانا از آن شدست

اشاره به ماه گذشته (رمضان)

تن چون خلال مائده عید لا غرش

-۱-

صبح آتش ملمع و شب مشک اذفرش

گردون به شکل مجمر عیدی به بزم شاه

تنش لاغر شد دست چون خلال غذائی که در عید خورند
یا حلقه گویی از پی آن شد که روز عید

خسرو به نوك نیزه رباید ز خاورش

اشاره به ربودن سواران حلقه را در سباق

آمد دوا سبه عید و خزان شد علم برش

عید فطر آن سال فصل خزان و در برج میزان (رك بیت ۷ و ۸ صفحه بعد)^۱

واقع بود.

و اینك خزان معزم عید است و بهر صرع

فصل خزان بود (رك : بیت ۷ و ۸ صفحه بعد)^۱

عید است و آن عصیر عروسی است صرع دار

عصیر، شیر (شراب) «والعصیر الفی سته» (منوچهری)^۲

بر برگ زر نوشته طلسم مز عفرش

بر برگ زر نوشته، برگهای زرد خزانی

زانسوی عید دختر رز زیر پرده بود

زانسوی عید، یعنی در ماه رمضان

بستند عقد بر همه آفاق یکسرش

۱- گویی بهای باده عیدی است آفتاب

زان رفت در ترازو و سختند چون زرش

شد وقت چون ترازو و شاه جهان به عید

خواهد می گران چو ترازوی محشرش

۲- دیوان منوچهری چاپ سوم دبیرسیاقی ص ۸۸

یکسر، یکسره قید است یعنی کلا

زرگر به گاه عید زر افشان کند ز شاخ

واجب کند که هست شکر ریز دخترش

زرگر، سواغ طبیعت

واجب است این امر

شاخ چنار گویی خلوای عید زد کالوده ماند دست به آب معصفرش

اشاره به زردی شاخه های چنار

بودی به روز عید نفس های روزه دار

مشکین کبوتری ز فلک نامه آورش

نفس های صائمان مانند کبوتری بود که الهامات آسمانی می آورد- (ش) به روزه دار

بر می گردد

منقار بر قنینه و پر در قدح بماند

شاید «پر» برای هم زدن در قدح می انداختند

گل در دهن گذاخته و ناله در برش

گل گذاخته یا آتش مذاب = شراب

در آبگینه نقش پری بین به بزم عید

از می کز آتش است پری وار جوهرش

در آبگینه که از شراب است و آن شراب جوهرش مانند پری (جن) از آتش

است «خلقتنی من نار و خلقته من طین» نقش پری (ساقی) را در بزم عید فطر ببین.

گردون چنبری ز پی کوس روز عید

حلقه به گوش چنبر دف همچو چنبرش

گردون چنبری به خاطر شنیدن آوای طبل و نقاره روز عید فطر غلام حلقه
 بگوش چنبر دایره‌ای شد که مانند چنبر خودش (فلک) بود .
 مار زبان بریده نگر نای روز عید
 نای روز عید، نیمی که روز عید فطر می‌نواختند
 ز آن رفت در ترازو و سختند چون زرش
 برج میزان
 خواهد می گران چو ترازوی محشرش
 خواهد «می» و در رطل گران مانند ترازوی روز حشر که عظیم است
 بحر کلیم دست بر این ابرطوروش یا فال عید و نور اناالله رهبرش
 بحر کلیم دست ، شاه
 ابرطوروش، به مناسبت گرانی و سنگینی، تناسب بین بحر کفی یا بحر دلی
 شاه واسب ابروش تداعی معانی است، بین ابر و دریا که نخستین از دومین برخیزد
 و متصاعد شود و بار دیگر فروبارد:
 بحری که عید کرد بر اعدا به پشت ابر
 از غره‌اش درخش وز غرشت تندرش

گفتی پی محمد یحیی به ماتم اند
 از قبة ثوابت تا منتهای خاک
 از قبة ثوابت - یادگار شماره ۶ ص ۳۸ و شماره ۹ ص ۶۲ (به استناد دو
 نسخه خطی)، شک نیست که قمه صحیح است چه قبه^۱ به ضم قاف به معنی خرگاه است

۱- در چاپ نگارنده هم ص ۱۳۸ «قبة ثوابت» است

و قمه به کسر قاف به معنی ابتدای بلندی و در این جا به قرینه «منتهای خاک» البته «قمه ثوابت» صحیح تر است، یعنی از ابتدای ثوابت تا انتهای خاک

و آگاه بد که نیست دهانش سزای خاک

«و آگاه بد که نیست دهانش سزای خاک» یادگار شماره ۶ ص ۳۸ و شماره

۹ ص ۵۲ به استناد دو نسخه خطی خاقانی: «این شکل دوم را ترجیح دادیم چه به تصور ما خاقانی می خواسته است بگوید که آسمان با اینکه آگاه بود که دهان محمد بن یحیی سزای خاک نبود باز خاک در دهانش کرد، چه در صورت آگاه نبودن شاید به علت جهل ملامتی متوجه آسمان نباشد تا شاعر خطاب به او بگوید «ای خاک بر سر فلك...»^۲

خاک درش خزاین ارواح ران^۳ چرخ

فیض کفش معادن اجساد ز ای خاک

«خاک درش خزاین ارواح چرخ دان»^۴

فیض کفش معادن احسان^۵ روای خاک»

۱- همین شکل درست تر است رک دیوان تصحیح نگارنده ص ۲۳۸ مطابق نسخ

قدیم

۲-

ای خاک بر سر فلك آخر چرا نگفت کآن چشمه حیات نسازید جای خاک

۳- «ارواح دان چرخ» دیوان تصحیح نگارنده ص ۲۳۹ و مصراع دوم مطابق همین

متن است

۴- در متن ما «ارواح دان چرخ»

۵- «اجساد زای خاک» و «ارواح» در مصراع اول اصطلاح کیمیا و مقصود موادی است

←

یادگار شماره ۶ ص ۳۸ و شماره ۹ ص ۵۲ :

«ما این صورت را نه به سلیقه شخصی بلکه مطابق نسخه‌های قدیم خطی به آن جهت ترجیح دادیم که استعمال : «ارواح دان» را به معنی جای ارواح بسیار سست و رکبک دیدیم و در مصراع دوم که ما «فیض کفش معادن احسان روای خاک» چاپ کرده ایم به این علت بود که شعر به آن صورت که چاپ شده معنی درستی ندارد و تقریباً یقین است که متناسب با «کف» «احسان» است نه «اجساد» ، و معنی مصراع به آن صورت که چاپ کرده ایم این است که «کف او در حکم معدنهایی است که از آن احسان جاری می‌شود» آقای اقبال در مصراع اول بیت «ران» را «دان» خوانده اند .

از عکس خون قرابه پر می‌شود فلک

من می‌گیرم اما خون و عکس آن به آسمان می‌افتد

غم بیخ عمر می‌برد و من به برگ آنک...

«من برگ آنک» در خیال آنک

عنقای مغرب به غریبی که بهر الف

مغرب^۲ گویند زیرا فرو برنده مرغان و اشخاص کوچک است و یابا بهیشت غریب

آفریده شده

که در آتش بخار می‌شوند و کبریت و زرنیخ و زینق و نوشادر است و اجساد در مصراع دوم نیز اصطلاح کیمیا و موادی است که در آتش ثابت می‌مانند و زر، سیم، آهن، مس، سرب و روی است و به این ترتیب توجیه و تفسیر مجله یادگار درست نیست و ارتباط به ارواح و احسان ندارد و «ارواح دان» و «اجساد زای» درست است (شرح ارواح و اجساد در کیمیا ، در کتاب المدخل التعليمی رازی هست ص ۶۷-۶۸ چاپ مهندس شبانی)

۲- به ضم اول

الف (به کسر اول) - مؤانست، صداقت

خاقانی منسیح دمم پس به تیغ نطق همچون کلیم رخنه الکن در آورم

اشاره به لکننت زبان موسی «واخلل عقدة من لسانی»

جلباب نیستی به سروتن در آورم

جلباب، چادر

از نخل خشک خوشه خرما بر آورم

نخل، وجود خاقانی - خوشه، معانی شعری

آب سیه زنان سپید فلک به است

آب سیه، اشک تیره - نان سفید فلک، آفتاب

جام بلور درخم رویین به دستم است

جام بلور، دل نازک - خم رویین، آسمان

تا چند بهر صیقلی رنگ چهره ها - خود را به رنگ آینه رعنا بر آورم

طوری چهره را صیقلی کنم که عکس دیگران در آن چون آینه منعکس

شود.

ز آن حنظل شکر شده حلوا بر آورم

عیش قلیخ خوش گشته

گر بخت باز بر در کعبه رساندم کاحرام حج و عمره مثنا بر آورم

احرام، بر خود حرام گردانیدن بعضی چیزهای حلال و مباح (استعمال

خوشبو، اصلاح موی سر و ریش و مجامعت) چند روز پیشتر از زیارت کعبه از مقامات

معین و نیز در ایام حج، مجازا به معنی دو چادر نادوخته که حجاج یکی را الننگ و دیگری

را بردوش اندازند.

عمره، حاجیان احرام بسته از مکه به موضع تنعیم که به فاصله سه کروه است
روند در آنجا چند رکعت نماز گزارده به مکه باز گردند و طواف کعبه کنند .

حراقه وار در زخم آتش به بوقییس

حراقه، به ضم و تخفیف سوخته و چخماق و شعله - به فتح و تشدید کشتی

نقط اندازی

غلغل در آن حظیره علیا بر آورم

حظیره ، محوطه قبرستان ، محوطه ای که از چوب و نی برای حیوانات

سازند .

شمع زرد است از نهیب سرمتم هم زرد لیک

نهیب، بکسر تین امالۀ نهاب - هیبت و ترس و بیم ، عظمت و غارت

دیده ام عشاق ریزان اشک داود از طرب

«اشک دارند»^۱ (دهخدا)

بلکه ز آن زردم که ترسم سر به رندم چو شمع

نبرندم^۲ (دهخدا)

هان رفیقان نشره آبی یاز کال آبی بساز

رفیقا^۳ (دهخدا)

پیر عشق آنجا به عروسی پاره می کرد آسمان

عرس، عرس به کسر زن یا شوی، به ضم طعام عروسی و نکاح

۱- «اشک داود» صحیح است رک ، دیوان تصحیح نگارنده ص ۲۵۵

۲- این شکل درست است رک ، دیوان ص ۲۵۵

۳- این شکل درست است رک ، دیوان ص ۲۵۶

ماهچه زر کند بر تن ماهی درم
 ماهچه ، آنچه از زر و سیم به شکل ماه ساخته بر سر علم کنند
 دریمنی جزع تو حجره هندی صنم
 جزع ، مهره سلیمانی سیاه و سپید
 آب بقم شد شفق مه خم و شب رنگرز...
 بقم ، به فتح و تشدید قاف در عربی و تخفیف آن در فارسی ، نام چوبی که از
 آن رنگ سرخ حاصل آید
 داده کف و کلك تو خوشه عطا ، نان سلم
 سلم ، بهای شیئی را بیش دادن طبق قوانین شرع
 طفلی و طفیل تست آدم
 خردی و زبون تست عالم
 در نسخه لکنهو بیت مطلع این است ، و در راحة الصدور ص ۶ هم آمده^۱ :
 ای شحنة شش جهات عالم
 بر چار دری هشت طارم :
 و این بیت در مطلع سوم^۲ (صفحه بعد آمده)
 پرورده جزع تست عیسی^۳
 «بزمرد» (چاپ هند و ایضا راحة الصدور ص ۶)
 جزع ، مشبه به و مستعار برای چشم (رك ، چهار مقاله من ص ۳۵)
 موسی (راحة الصدور ص ۶)
 آبتن لعل تست مریم : قس :

۱- در چاپ نگارنده ص ۲۷۵ مطابق من عبد الرسولی و درست است

۲- در مطلع سوم : «هفت طارم» و اینجا دکتر معین «هشت طارم» مطابق نسخه هند و راحة الصدور نوشته

۳- در چاپ این جانب نیز اینطور است ص ۲۷۵

چون یار به بوسه دادم بار گرفت زلفش بگرفتم از من آزار گرفت

(ابوالفرج رونی) - شرحی در راحة الصدور نوشته ام

نیروده تست ناف خرچنگ

خرچنگ، برج سرطان

تا خورشیدی پیاده بینند خورشید دگر فراز ادهم

ادهم، سیاه، اسب سیاه

مختار عجم بهاءدین آنک منشور جلال از وست معجم

معجم، حروف منقوطة، فصیح، بی اشتباه

بده جام فرعونیم کز تزه چو فرعونیان ز اژدها می گریزم

اژدها، زاهد را به اژدها تشبیه کرده

سیاه است بختم ز دست سپیدش

در شرح، سپید دست یعنی دزد و خیانت پیشه

محیی الدین محمد بن یحیی، برای ترجمه احوال او رك: مجلة یسادگار

شماره ۶ ص ۳۲ به بعد^۱

عیسی و ابنة عمران به خراسان یابم^۲

«عیسی و آیت فرقان به خراسان یابم»^۳

۱- و نیز رك مقدمه دیوان چاپ نگارنده ص ۴۷ و پنج

۲- در تمام نسخ خطی قدیم اینطور است (ص ۲۹۹ دیوان تصحیح نگارنده)

۳- «آیت فرقان» در نسخ قدیم نیست و «ابنة عمران» است و مقصود «مریم» است که خاقانی پاکی او را در نظر دارد و بسیار در دیوانش اشاره می کند و زادن و به دنیا آوردن عیسی را در نظر دارد

یادگار شماره ۶ ص ۴۰، شماره ۹ ص ۵۱ به بعد (باستناد دو نسخه خطی) خاقانی می‌خواهد بگوید که در سفر خراسان و زیارت محمد بن یحیی در او آثار و مظاهر مهمی مشاهده خواهد کرد مثل شافعی و هادی است و مهدی زمان و صاحب سخن و لهجه یحیی و محمد و عیسی و آیت فرقان که معجزه حضرت محمد است و الا معنی ندارد که شاعر مظهر «ابنة عمران» یعنی مریم را در وجود محمد بن یحیی بجوید که به طلاق زبان و وعظ و تفسیر مشهور آفاق بوده و چنانکه مخفی نیست این جمله تناسبی با مریم ندارد^۱ بعقیده آقای اقبال همان (آیت فرقان) صحیح است.

اگر نه سرنگو سا رستی این طشت

غلط شاعر (دهخدا) (به مناسبت سر-سار)

زبان من شبان وادایمن

وادایمن، وادی ایمن (نهج الادب ص ۶۷۱) ورك: رساله اضافه به قلم نگارنده

ج ۱ ص ۵۴

خواننده ای تا عیسی از مقعد چه دید آخر زبان

اشاره به مرغ عیسی (که مقعد نداشت)

پیر مصحف: «ابلیس هم به پیر مصحف خطابشان^۲» مصحف «پیر» ممکن است

«پیر» باشد در قدیم هم پیر و بیر یک طور نوشته می‌شد و یکی از معانی «بیر» طوفان

و صاعقه است یعنی ابلیس آنان را طوفان و صاعقه و بلا لقب داد، معنی دیگر مصحف

«جناس» است (محیط المحيط) جناس «پیر» (مقابل جوان) «پیر» به معنی پدر

۱- با توجه به پاکی مریم و زادن عیسی از او «ابنة عمران» در شعر درست است

۲- این بیت در نسخ قدیم نیست و یک نسخه اینطور: «ابلیس هم پیمبر مصحف جوابشان»

دیوان تصحیح نگارنده ص ۳۲۸ متن و حاشیه ۱۳

است (برهان من) یعنی ابلیس آنان را پدر خطاب کرد یعنی ایشان ابو شیطان اند

وز مطبخ مسیح نیاید جوابشان^۱

جلابشان (دهخدا)

داد نقیب صبا عرض سپاه بهار

کز دو گروهی بدید یاو گیان خزان

این بیت را فرهنگها شاهد برای «کروه» واحد مسافت هندی آورده اند.

احمدشاد ، مخفف احمدشاد همچون محممشاد مخفف محممشاد (رك بیهقی

دکتر فیاض ص ۳۹)

«ز آنکه مرا دید شد الماس دان» دیده^۲ (دهخدا)

بعد از سه مراتب آدمی زاد بعد از سه کتب رسید فرقان^۳

این بیت در تحفة العراقرین (چاپ قریب ص ۳۴۵) بدین صورت آمده :

بعد از سه نتیجه زاد انسان بعد از سه کتب رسید قرآن

قصیده ایوان مدائن

هنگام دیدن طاق کسری و ذکر خرابی مدائن و ... گوید : رك ، قصیده

بحتری - «مارگلیوٹ، مقام ایران در تاریخ اسلام ، ترجمه یاسمی ص ۱۶ به بعد»

برای توضیح این قصیده^۴ رك : سخنان شیوا ص ۹۵

«از دیده گلابی کن درد سرما بنشان»

۱- در تصحیح نگارنده : «جوابشان» و درست است

۲- این درست است رك دیوان تصحیح نگارنده ص ۳۴۱

۳- در همه نسخه قدیم اینطور است، رك دیوان تصحیح این جانب ص ۳۴۷

۴- برای شرح و توضیح این قصیده رك : گزیده اشعار خاقانی به کوشش نگارنده

ص ۲۸۱-۲۸۷ انتشارات جایی

گلابسم ولی دردسر می‌دهم نمک‌خواه خود را جگر می‌دهم
(نظامی)

«کنجینه ۴۱» صریح‌تر در گلاب^۱ (به‌ضم گ) نه گلاب (به‌کسر گ)
ما به تو آورده‌ایم درد سر ارچه بهار
دردسر روزگار برد به بوی گلاب

خاقانی ص ۲۴

گل در میان کوره بسی دردسر کشید
تا بهر دفع دردسر آخر گلاب شد^۲

(به‌نقل مرزبان نامه ص ۱۳۶)

...زیرپی پیلش بین شهمات شده نعمان

نعمان، مراد نعمان بن منذر از پادشاهان بنی‌لخم است. مرگ او را نویسندگان
چون طبری و مؤلف اغانی و ابن قتیبه و مسعودی و یعقوبی و بکری و یاقوت به
اختلاف ذکر کرده‌اند، نزد برخی به او زهر خورانیدند و برخی دیگر نوشته‌اند
درزندان از طاعون بمرد

نزد خوارزمی و چند نویسنده دیگر او را زیر پای پیل افکندند

«ثم النعمان ابن المنذر هو الذی قتلہ ابرويز تحت ارجل الفیله، و هو آخر
ملوك لخم، و بعده اباس بن قبيصة الطائي» پس از او خاندان پادشاهان بنی‌لخم از میان
رفت و خسرو پرویز بجای او عربی از قبیله طی (مذکور در فوق) را به شهرهای حیره
برگماشت رك : لغت‌نامه

۱- رك دیوان تصحیح نگارنده ص ۴۳ و تعلیقات دیوان ص ۹۹۹

۲- دیوان تصحیح نگارنده ص ۱۷۵

ای بس شه پیل افکن کافکنده به شه پیلی

شطنرجی تقدیرش درماتگه حرمان

یعنی چه بسا شاه پیل کش را که تقدیر شطنرج باز در عرصه مات کردن حرمان به زیر دست و پای شاه پیل افکنده (شاه پیل یعنی فیل بزرگ) قس: «خم خرطوم شاه پیل را چون خرطوم پرخم شاه پیل فرو گذاشته اند» (جوامع الحکایات من ج ۱ ص- ۱۵) در کتاب قرائت فارسی گروه آقای فروزانفر «شه پیلی» را به معنی عملی در شطنرج گرفته اند که بر اثر کیش کردن شاه بوسیله پیل هر دو به خطر افتند و عبارتی نامفهوم در آنجا آورده اند، چنین اصطلاحی در کتب شطنرج دیده نشد. ن ل - «پشه پیل افکن» و صحیح نیست، زیرا در آن صورت فاعل افکنده واقع شود و مرجع ضمیر «تقدیرش» درست نیاید

گرتوام عبدالله بن سرح - توانی باک نیست

عبدالله بن سرح، رك مقدمة من^۱ بر شرح قصیده ابوالهیثم

مهری یکی پیر نزار آوا بر آورده بزار^۲

در جهانگیری ذیل «مهری» این بیت آمده رك: برهان من

از خط کل تا شط گل عالم به تنها داشته

می توان خواند: از خط گل تا شط گل ...

خط گل، خطه خاك - شط گل (به ضم گ)، شط آتش (کره آتش) از خط کل

تا شط گل، خط کل ظ فلك الافلاك یا فلك الاطلس. شط گل = ظ کره آتش، شط آتش.

ولی چون بیت مربع است حتماً کلمه دوم «شط گل» (به کسر گ) باید خوانده شود و

بنابر این نخستین را «کل» به معنی مذکور و دومین «گل» باید خوانده شود و شط به معنی

۱- ص ۴ مقدمه شرح قصیده ابوالهیثم چاپ دکتر معین

۲- در نسخ قدیم این بیت نیست، رك دیوان تصحیح نگارنده ص ۳۷۸ حاشیه ۵

ساحل و کنار هم آمده یعنی از خط فلک الافلاک تا لبه خاک

صحف مینا راده آیتها گزارش کرده شب

ده آیتها، هر پنج آیه قرآن را «خمس» و هر ده آیه را «عشر» می گفتند و در حاشیه قرآنهای قدیم معمولا به خط سرخ این دو کلمه را در جای معین یادداشت می کردند (از افادات آقای قزوینی)

هان ماه نوطغراش بین امروز در کار آمده

طغرا - طغرا ترکی است و معمولا سلاطین امضای خود را منحنی وار (چنانکه بعد سلاطین عثمانی به تقلید همانها هم در مکتوبات و هم در سکه های خود) می نوشتند از این جهت ماه نو، کمان و ابروی معشوق را به طغرا تشبیه کرده اند و وجه شبه (انحناء) است منسوب به آن «طغرائی» است در دائرة المعارف اسلام ماده (طغرا) رجوع شود - از افادات آقای قزوینی

می آفتاب زر فشان جام بلورش آسمان

مشرق کف ساقیش دان مغرب لب یار آمده

ترجمه این بیت منسوب به یزید بن معاویه :

شمیسة کرم بر جها قعر دنها فمشرقها الساقی و مغربها فمی

نثار اشك من هر شب شکر ریزی است پنهانی

که همت را زناشوئی است از زانو و پیشانی

زانوی من با پیشانی زناشوئی کرده به خاطر کسب همت (عرفانی) و شاباش

در این ازدواج گوهر اشك نهانی من است .

چو همزانو شوم باغم گریبان را کنم دامن

سر من از سر زانو کند دامن گریبانی

چون باغم تلاقی کنم، گریبان جامه خود را مانند دامن کنم یعنی چاک زنم،
سرمن بر سر زانو بماند و دامن گرد آنرا فرا گیرد و بدین سبب دامن مانند گریبان
بهم پیوسته گردد

سرم زان جفت زانو شد که از تن حلقه‌ای سازم

در آن حلقه ترازو دار بیاعان روحانی

از این جهت سرمن به زانو متصل شد که تنم به صورت حلقه‌ای درآمد در دست
فروشنندگان روحانی

ملخ سر بر سر زانوست خون آلوده بارانی

ملخ به شکلی است که گویا سر بر زانو گذاشته و نوعی از ملخ پشتش سرخ
رنگ است

سپر فرمود دیلم وار و زوین کرد ماکانی

ماکانی، منسوب به ماکان بن کاکویه

صبحدم آب خضر نوش از لب جام گوهری

کز ظلمات بحر جست آینه سکندوی

«آینه سکندری»، رك : آینه سکندر بقلم نگارنده (مجموعه مقالات شماره

۱ ص ۲۳) (نسخه بدل حاشیه ۱) :

«چشمه خضر ساز لب از لب جام جوهری»

درانجمن آرا ذیل آینه سکندری همین نسخه بدل آمده

کی به دوزرق بسته سر هر سقطی شود سری
هر سقطی شود سری - مراد سری سقطی است و اویکی از بزرگان طریقت
است (دهخدا)

مانند علی سرخ غضنفر تویی ارچه از نسل فریدونی نزل آل عبائی
پس ایرانی بوده اند (دهخدا)
وغا^۱ درسه شش بیش بینی ز یاران چو یک نقش خواهی وغائی^۲ نیابی
دغائی (دهخدا)

نیک آمدم به ری بد من بین بجای من
دی؟ ری؟^۳ (دهخدا)

آنت مومین دل که گریشش بکشتندی چراغ
طبع مومینش چو موم اندر لگن بگریستی
اشاره به ناز کدلی عم (آموزش مجله : ۱۰۲۴ ص ۱۸)
طاوس غراب خوار هر دم گاورس ز چینهدان برانداخت
خاقانی گفته درهمین معنی :
طاوس بین که زاغ خورد و آنگه از گلو
گاورس ریزه های منقی برافکند

شیون به بام و باغ خود آنگه بر آورید
«به بام و باغ و خورنگه بر آورید»^۴

۱ و ۲- «دغا درسه شش... دغائی نیابی» در تصحیح نگارنده ص ۴۱۷

۳- در چاپ این جانب ص ۴۴۴ «بدری بین» و اشاره دهخدا مربوط به همین کلمه است

۴- در تصحیح این جانب عیناً اینطور و صحیح است ص ۵۲۹

رك مينوى. ات (مجله دانشكده ادبيات) ۱ : ۳ ص ۷۵ و حاشیه ۵ «خورنگه

مخفف خورنگاه، پیشگاه خانه» دکتر معین در حاشیه نوشته همین صحیح است.

گو ز تف تیغ تسو زهره شیران نگر

آنکه لعاب گوزن در طبران دیده نیست^۱

لعاب گوزن، سپیده صبح، کاغذ سفید و برف و شبنمی که روزی زمین را
سفید کند، روشنی (ناظم الاطبا)

چرا دارد مگس دستار فوطه چرا پوشد ملخ رانین دیبا

این بیت باتصرفی در ص ۲۴ آمده^۲

شهر ری کوپار زهرت داده بود^۳ هدیه امسال از شکر خائی فرست

باد زهر (دهخدا) ولی ظاهراً (زهر) است چه در سفر ری از آنجا رنجیده

بود و قصیده ای در ذم آب و هوای آن سروده (رك : ص ۴۵۴) م-م و پار^۴ به معنی

پارسال است به قرینه امسال م. م

چرخ است خوشه ای^۵ به زکاتش مدار چشم

«و خوشه ای» (دهخدا)

۱- «گو ز تف تیغ تیز زهره شیران نگر- آنکه لعاب گوزن در طبران دیده نیست»

راجع به طبران تعلیقات ص ۱۰۴۶ و دکتر معین نیز به «طبران» نسخ قدیم اشاره کرده

۲- جزء قصیده مسیحیت - اما دو نسخه کهنه ما آنجا ندارند رك ص ۱۸ حاشیه ۳

چاپ نگارنده

۳- «بهری کوپار زهرت داده بود» ص ۸۲۶ دیوان تصحیح نگارنده

۴- این درست است رك حاشیه ۳

۵- در نسخ قدیم اینطور و درست است، دیوان تصحیح نگارنده ص ۸۳۱

برخوشه^۱ حیات مشو غره کا سمان

برجوشن (دهخدا)

طعن نسادان قضیحت داناست زدن یوز عبرت یوز است

نصیحت^۲ (دهخدا)

زدن یوز... «یوزه»^۳ (دهخدا)

سرشك چشم من از چشمه ارس بگذشت

به‌رود، چشمه گفتن غلط است (دهخدا) و اضافه کرده: «اصطلاح شده»

هدهد ز آب زیر زمین آگه است لیک

از دام بر فراز زمین آگهیش نیست

رك: مرزبان‌نامه: داستان نيك‌مرد با هدهد

(مرزبان‌نامه چاپ دوم تهران ص ۱۱۵ و ۱۱۶) و مثنوی مولوی چاپ نیکلسن

(دفتر اول ص ۷۴ بعد)

گر نشستی و رای خاقانی نه و راعیب و نه ترا هنر است

زحل نحس تیره روی نگر کز بر مشتریست مستقر است

درزنبیل فرهاد میرزا از خاقانی نقل شده:

گر فروتر نشست خاقانی نه و راعیب و نه ترا ادب است

۱- «برخوشی حیات» دیوان تصحیح نگارنده ص ۸۳۱

۲- «نصیحت دانا» درست است دیوان تصحیح نگارنده ص ۸۳۲

۳- «زدن یوزه» درست است رك دیوان تصحیح نگارنده ص ۸۳۲

قل هو الله نیز در قرآن زیر تبت یدایی لهب است^۱ م . م
 با نظم و نثر خاطر خاقانی
 کشاجم^۲ که لابط اسم رجل من ولد سندی بن شاهک ...
 و نیز چند تن که جامع صفات کاتب شاعر و منجم بودند بسدین لقب خوانده
 شده اند .

ای امیر امرای سخن و شاه سخا به سخن مثل عطار به سخا چون خورشید
 این قطعه از خاقانی نیست^۳ (غلط نسامه) و در انتهای همین قطعه در ص ۶۲۹
 حاشیه نوشته: «قطعه فوق از خاقانی نیست، درجائی دیگر عین قطعه و جواب آن که
 خاقانی گفته مسطور است» (دهخدا)

ای ریزه روزی بوده از ریزش ریسمان مادر

یعنی رشته بافی (بیت ۴)^۴

در مرثیه وحیدالدین^۵ عم خود گوید

پسر عم، وحیدالدین عثمان پسر عم خاقانی بود م . م

زین خام قلیبان پدری دارم

۱- از خاقانی نیست

۲- راجع به کشاجم رک یادداشت‌های قزوینی ج ۶ ص ۲۱۶-۲۲۷ و نیز ج ۸

۳- قطعه از کافی الدین است و جواب آن از خاقانی است، رک ص ۸۵ دیوان تصحیح

نگارنده

۴- بیت ۴ همین قطعه :

افسوده چو سایه و نشسته در سایه دو کدبان مادر

۵- پسر عم (دیوان تصحیح نگارنده ص ۸۹۲)

زین ، بیان جنس و نوع

چون بیشه ضمیر من آوا دهد برون جان معزی آنجا معزی کند بهرقص

نیشه (دهخدا) اما بیشه^۱ صحیح است به معنی سازی مخصوص رك : برهان

قاطع

معز به معنی بز است که گوسپند بی دنبه باشد - یعنی (کبش فدا) رك دیوان

ابوالفرج رونی (چاپ مجله ارمنان ص ۱۱۸)

راوقش کردی و بالا^۲ دادی احسنت ای ملك «بالا» (دهخدا)

تو و کنجی نه صدر و نه ایوان^۳ «دیوان» (دهخدا)

این گربه چشمك این سگك غوری غرك - ك تصغیر

درمدح خلیفه المهدی^۴ بالله گوید، المهدی اشتباه است چهوی به سال ۲۵۵

هجری جلوس کرد و خاقانی بهیچ وجه معاصر او نمی توانست باشد. در امدح المستنجد

است که در بیت اول مذکور است و او در سال ۵۵۵ جلوس کرد و خاقانی ازو چند

بار یاد کرده و از جمله در بیت آخر صفحه (۶۵۰)،^۵ المهدی درین قطعه مانند المطاع

صفت است :

«بخلیفة الله المطاع المهدی»

۱- «نیشه» صحیح است مطابق نسخ قدیم در خاقانی، رك دیوان تصحیح نگارنده ص

۸۹۶ و نیز صفحات ۵۷ و ۳۱۳ و بعضی «نیشه» را لغت آذری دانسته اند به معنی نی

۲- همه نسخ اینطور و درست است

۳- در دیوان تصحیح نگارنده ص ۸۹۷ : «تو کنجی مه صدر و مه ایوان»

۴- در چاپ این جانب جزء اشعار عربی است و عنوان ندارد ص ۹۶۱

۵- تصحیح نگارنده ص ۸۹۷

«لا جرم مال می^۱ نخواهد عقل» : پر؟ بس؟ (دهخدا)

اینست گنج مهین که من دارم

اینست^۲ (دهخدا)

اینست دزد امین که من دارم

این غرغر چه^۳ جغد من است

باقلم پیش از «جغد» کلمه «که» اضافه کرده و در حاشیه نوشته: «ظ این غرغر

چه چو خضره دمن است» ایا کم و خضره الدمن (دهخدا)

نه نبی^۴ خود بزاید از عالم

کرم؟ سخن؟ (دهخدا)

کاندر امت هم خلیل وهم صهبیش یافتم

حسن ز بصره، بلال از حبش صهبی از روم

ز خاك مكه ابو جهل این چه بلعجبی است

منسوب به حافظ

سرکه نماید آن سخن لوزه^۵ کند او

«لوره» (دهخدا)

گل بنیل تو ندارم من و گلگون قدحی

-
- ۱- همه نسخه اینطور، تصحیح نگارنده ص ۸۹۸
 - ۲- همینطور درست است هر دو مصراع، تصحیح نگارنده ص ۹۰۵، در چاپ عبدالرسولی ظاهراً غلط چاپی است
 - ۳- همه نسخه اینطور : «که جغد دمن» دیوان تصحیح این جانب ص ۹۰۳
 - ۴- «نه سخاورد بزاید از عالم» چاپ نگارنده ص ۹۰۹
 - ۵- دیوان تصحیح این جانب «لوره کند او» و ابیات این قطعه تماماً ضمن يك قصیده است در ص ۳۶۷

در نسخ قدیم «بیل»^۱ خاقانی جای دیگر هم این اصطلاح را آورده «گل به بیل دادن» یعنی به گفته‌های کسی توجه کردن، اطاعت کردن از کسی، مورد استثمار کسی قرار گرفتن

کس فرستاد به سراندر عیار مرا
مصراع از رود کی است^۲
منکه خرابه اندرم میوه جان من کجا
ظ گنج^۳ روان من (دهخدا)
بنگر که انس چیست مصحف ز آتش است
«نیز به تصحیف آتش است» (دهخدا)
برنشین ای عمر و منشین^۴ ای امید
«بنشین» (دهخدا)
سرنای گم نبوده ماتم پدید نیست
«بیوده»^۵ (دهخدا)

۱- «گل به بیل» درست است رک دیوان تصحیح نگارنده ص ۴۰ و نیز ص ۵۱۵ و تعلیقات ص ۹۹۸ و مقاله این جانب درباره يك مثل فارسی فراموش شده «گل به بیل کسی داشتن» نشریه دانش‌سرای عالی سال تحصیلی ۴۱-۴۲ و همین مقاله در ج ۲ مرزبان‌نامه چاپ آقای محمد روشن ص ۵۷۸-۵۷۹ نقل شده است

- ۲- دیوان تصحیح نگارنده ص ۴۱ حاشیه ۱ و تعلیقات ص ۹۹۸
۳- دیوان تصحیح نگارنده «من که خرابه ایدرم گنج نهان من کجا» ص ۵۵۲
۴- همه نسخ اینطور، ص ۵۵۵ چاپ این جانب
۵- چاپ نگارنده «گم بیوده ما هم پدید نیست»

زر بر سفله خدای دوم است

L'argent est le dieu du Jour قس

(فراهننگ فرانسوی - عربی بخاری ج ۱ ص ۹۷۶)

يك نن آفتاب را گفتند

«تنه^۱» (دهخدا)

من و گوشه‌ای کمتر^۲ از گوش ماهی

«کهنتر» (دهخدا)

خاقانی را دریغ هم جنسان کشته است که مور ازو نیازده است

«که موی^۳» (دهخدا)

لاله ز خون جگر وز تپش^۴ آفتاب

تپش (دهخدا)

ای باد صبح بین که کجا می فرستمت

حافظ شیرازی به اقیفای همین غزل، غزلی به مطلع :

ای هدهد صبا به سیامی فرستمت بنگر که از کجا به کجا می فرستمت

(دیوان حافظ چاپ قزوینی ص ۶۲) سروده است .

از دغانازان نوبك جنس كو

۱- چاپ نگارنده اینطور ص ۷۵۰

۲- چاپ نگارنده اینطور ص ۷۵۱

۳- چاپ نگارنده اینطور ص ۷۵۳

۴- همه نسخ اینطور ، چاپ نگارنده ص ۷۵۷: «در تپش»

«بازان»^۱ (دهخدا)

مار اسزای هودج او باب گیر نیست

«بار»^۲ (دهخدا)

زان لب به یکی ماه یکی جام توان خواست

از آن^۳ (دهخدا)

گوشم چو^۴ نیست لاجرم از بر نمی شود

هوشم^۵ ؟ (دهخدا)

پشت دست از نهیب سر^۶ خاید

«برخاید» لغت نامه پ ۱۰۳ ستون ۲

عاقبت نیز جز به صد فرسنگ

«عافیت»^۷ (دهخدا)

که گه از عشق توام در دی جامی برسد

«و خامی»^۸ (دهخدا)

۱- این درست است چاپ نگارنده ص ۵۶۰

۲- این درست است ص ۵۶۱ چاپ نگارنده، ظاهراً در چاپ عبدالرسولی غلط

چاپی است.

۳- چاپ نگارنده «کز آن لب به یکی ماه یکی وام توان خواست» ص ۵۶۵

۴- چاپ نگارنده «گوشم به تست» ص ۵۸۲

۵- همه نسخ اینطور، چاپ این جانب ص ۵۸۹

۶- این درست است، چاپ این جانب ص ۵۹۱

۷- در تصحیح این جانب «که گهی از درد تو آخر خامی برسد» ص ۵۹۳

برخواست از آنجا^۱ و سفر کرد به مشرق

«ابخازو» (دهخدا)

مرد از پس سی سال گذر کرد بر آنجای^۲

«ابخاز» (دهخدا)

چه بینی از عروسان بربری ناز^۳

عروس بربری یعنی لعبت بربرو آن نام دیگر مردم گیاه است (دهخدا)

جامه جان هم به دست گاز رقم ماند

«گاز رغم»^۴ (دهخدا)

دو نیمه کنم عمر با یکدلی که از نیم جنسی نشان می دهد

ظ جنس^۵ یعنی يك قرص نان و نیم جنس یعنی نیم نان و نصف قرص نان م . م

همه روز خورشید چون صبحدم ...^۶

مراد «قرص خورشید» قس : قرص نان

۱ و ۲- در همه نسخ «آنجا» و «آنجای» است و وجهی برای «ابخاز» نیست ، رك

تصحیح این جانب ص ۷۵۹

۳- «عروسان پری مار» مطابق نسخ قدیم در چاپ این جانب ص ۷۶۱

۴- در چاپ نگارنده اینطور ص ۷۶۴

۵- جنس در شعر خاقانی یعنی دوست و هم جنس در موارد بسیار آمده و نیم جنس که نیم دوست

نیز به کار برده به این معنی است و یکدل و یک جنس زیاد به کار برده (رك گزیده اشعار خاقانی

به کوشش نگارنده انتشارات جیبی ص ۱۷۹)

۶- مصراع دوم : «به امید يك جنس جان می دهد» و جنس به معنی دوست و هم جنس

است .

خرم ترم آنکه بین از^۱ خوی توام غمگین ...

«کز» (دهخدا)

سازنده تر ز صبح درائی نیافتم

سازنده تر : کار گرت

ظ «صبر»^۲ (به دو معنی) م . م (به جای صبح)

صبوحی ساز خاقانی و کار آب کن یعنی

که آب کار بازارم چنان آمد که من خواهم

ظ یعنی : زیرا که آب کار^۳ باز آورنده من (ساقی من) مطابق دلخواه است

کی چون تو شکسته بیخ نردم

«بیخ^۴ و نردم» (دهخدا)

به باغ دل ارببلل درده^۵ خواهی (ظ وردم . م)

چون به زبان من رود نام گرم ز چشم من

(کرم^۶ م . م)

کرت سوزی است طوفان تازه گردان

۱- تصحیح نگارنده «کز» ص ۶۲۱

۲- در چاپ نگارنده «صبر» و درست است ص ۷۸۴

۳- «آب کار بازارم» یعنی رونق و تازگی بازار من

۴- در چاپ این جانب نیز اینطور ص ۶۴۱

۵- همه نسخ اینطور و درست است، چاپ این جانب ص ۷۹۵ با «باغ دل» و «نوا»

در مصراع دوم نیز مناسب است : «به خاقانی آی و نوایی طلب کن»

۶- چاپ نگارنده اینطور ص ۶۴۹ و در چاپ عبدالرسولی غلط چاپی است

(گرت^۱) م . م

سفالت این جهان ریحان او غم

«سفالت^۲» (دهخدا)

به تلخ پاسخ گوئی عليك و برگردی^۳

بخشك ... تر گردی (دهخدا)

جو زرین شدی ز آتش عشق سرخ شو گر در این ترازوئی

ورنه رسوا شوی به سنگ سیاه از سپیدی رسد سیاه روئی

یعنی جوی که در میان زر باشد در زمرة زر وزن شود و ارز یابد، تو که

مانند جو زرین شدی بر اثر عشق (ارزش یافتی) اگر در ترازوی عشقی باید رخ

(هم رنگ زر) شوی یعنی پر حدت (حرارت گردی) و گر نه محك و سنگ سیاه ترا

رسوا کند، و بر اثر سپید ماندن (اگر سرخ نشوی) سیاه و رسوا گردی م . م

جوزرین، قس: «هر آن جو که بازر بود هم عیار به نرخ زر آرنش اندر شمار»

اسکندرنامه نظامی (منتخبات ادبیات فروزانفر ص ۱۲۷)

خون بکری کجاست گردادی گریه و دیده را زناشوئی

اگر مدعی هستی که چشم و اشك را ازدواج کرده ای علامت زفاف آن دو

صدور خون بکری است: پس چرا در اشك چشم تو اثری از خون تازه نیست؟ م . م

را حاکمین ديك اصفی من الفرات

«چشم خروس»

۱- چاپ نگارنده نیز اینطور ص ۶۴۹ و در عبد الرسولی غلط چاپی است

۲- در تصحیح نگارنده اینطور، و ظاهراً در عبد الرسولی غلط چاپی است

۳- در تصحیح نگارنده: «به سرد پاسخ گوئی عليك و برگردی»

هات الصبوح فاشرب مستدرک الفوات - درحافظ شیرین سخن آورده شده^۱
ملاح که بهر ماه من مهد آراست گفتی کشتی مرا چو کشتی شدراست
معشوقش به سفر دریا رفته بود، رک نیز ص ۹۰۱ :

تا یار عنان به باد و کشتی دادست

معشوقش به سفر دریا رفته بود، نیز ص ۸۹۸

خاقانی اساس عمر غم خواهد بود... این رباعی درص ۹۰۷ تکرار شده
استاد علی خمره به جوئی دارد چون من جگری و دست وروئی دارد
مراد پدر او علی نجار است

«خمره به جوئی دارد» اشاره به باده پیمائی بسیار پدر، استاد علی^۲ (مجله

آموزش: ۲۴، ۱ ص ۲۰)

چون من جگری و ... «اولادنا اکبادنا»

من يك لبم و هزار خنده که پدر هر دندانی در آرزوئی دارد

يك لبم: مثل - هزار خنده: تمسخر به شهوات پدر

«هر دندانی در آرزوئی دارد» اشاره به امیال و شهوات پدر

خاقانی را که آسمان بستاید ای فاحشه زن تو فحش گوئی شاید

ظاهراً درهجو ابوالعلاء یا مجیر بیلقائی

چون قدرت او ز ماه تا ماهی است دانستن چیزها کماهی داند

تعریف فلسفه و حکمت در نزد حکمای اسلامی و طبق تعریف ارسطو

۱- ظاهراً اشاره به شعر حافظ است: «هات الصبوح هبوا یا ایها السکاری» درص ۳۲۶

حافظ شیرین سخن

۲- مقدمه نگارنده بر دیوان خاقانی ص هفت

و آنجا که کرم نگاهبان تو کند از کام نهنگ حصن جان تو کند
اشاره به یونس و ماهی
خاقانی ازین خانه و خوان غدار برخیز به خانیان کلیدش بسپار

خضری تو به خوان و خانه چون داری کار

شو خانه و خوان به خضر خان بگذار^۱
در بیهقی نیز آمده، مراد (ایلك خانیان) است که خضر خان از بزرگترین شاهان
آن سلسله بود و ذکر او در چهار مقاله نظامی عروضی مقالت^۲ اول آمده
چون مجلس عیش سازی استاد علی جان تو و قطره می قطر بلی
پدر خاقانی
جان تو و قطره می قطر بلی
اشاره به شرا بخوری پدر

۱- «به خضر خان باز گذار» تصحیح نگارنده ص ۷۱۹ و در چاپ عبدالرسولی غلط

است .

۲- در مقالت دوم آمده (چهارمقاله چاپ دکتر معین ص ۷۳-۷۴) و نام «بنراخان»

در مقالت اول آمده است (ص ۴۱)

مقاله‌ای از: دکتر محمد معین

خاقانی و آئین مسیح

(نقل از نشریه مؤسسه پایدار)

مسیحیت و نفوذ آن در ایران

مسیح

عیسی در سال ۷۴۹ پس از تأسیس روم^۱ در دوره حکمرانی اگوستوس - Augustus، قیصر با اقتدار روم (۳۱ ق م - ۱۴ م) در شهر بیت لحم که از قراء نزدیک اورشلیم است، از سریم (نامزد یوسف درود گر) متولد شد، چون هیروдіس حکمران یهودیه، بواسطه اغراض شخصی بکشتن این کودک مصمم شد، یوسف و مریم برای نجات وی بمصر گریختند و پس از چندی از آنجا بمیهن خود ناصره^۲ مراجعت کردند، همینکه وی بسن سی سالگی رسید، آنجا را ترک گفت و بسوی یحیی تعمید دهنده^۳ که در آن هنگام در نواحی رود اردن موعظه مینمود روانه گردید و از وی تعمید یافت - پس از چهل روز تصفیه و تزکیه نفس در بیابان، بمیان

۱- یعنی چهار سال پیش از تاریخ کنونی میلادی - قاموس کتاب مقدس «مسیح»

۲- Nazareth شهر کوچک جلیلہ در شمال فلسطین

۳- John the Baptist

مردم بازگشته سه سال عمر خود را بخدمت آنان وقف کرده بتعلیم و موعظه اشتغال ورزید و مردم را بآئین خویش که بر بنیان محبت استوار بود دعوت کرد ، بزودی چندتن از حواریان که از صمیم قلب باو اخلاص میورزیدند دور او را گرفتند، مسیح در قراء و قصبات گردش میکرد یا برای وعظ بمعابد یهود میرفت، حلم و لطف بی انتها و شیرینی و ملایمت و نفوذ کلمه وی تأثیری عمیق در شنوندگان داشت باانس و الفت مطلب خود را بیان میکرد، بویژه بینوایان و نادانان طرف خطابش قرار میگرفتند، برای آنکه شنوندگان بیانات او را باسانی دریابند غالباً امثال و حکایاتی که مفهوم اخلاقی داشت نقل میکرد .

عاقبت یهودیان که در آن هنگام از اتباع دولت روم محسوب میشدند ویرا بجرم آنکه خود را (پسر خدا) خوانده بحضور پیلاتوس^۱ فرماندار رومی بردند و وی حکم کرد او را بدار آویزند، این واقعه روز آدینه پانزدهم ماه نیسان یهودی که ظاهراً در سال ۲۹ میلادی بوده، انجام گرفت، مسیح را در بیرون دیوارهای اورشلیم بین دودزد مصلوب ساختند و بعد از ظهر چندتن از شاگردانش او را در گوری سنگی دفن کردند^۲

انتشار آئین مسیح در روم

آئین مسیح توسط حواریان که شاگردان مسیح بودند و رسولان دیگر بسرعت

۱- Ponce pilate

۲- تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران تألیف د . م. میلر ترجمه علی نخستین

۱۹۳۱، ص ۲۳-۳۳. تاریخ روم تألیف آلبرماله و ژول ایزاک ترجمه زیرك زاده ص ۲۸۱

دراقطار امپراتوری روم انتشار یافت، تبلیغات آنان بواسطه فراغت و آرامشی که در کشورهای رومی حکمفرما بود و وجود محافل یهودیان در تمام کشورها، مؤثر واقع شد. عیسویان نخستین بیشتر یهودی یابست پرستانی بودند که جدیداً بدین یهود آمده بودند، در پایان سده دوم میلادی مهمترین جمعیت های مسیحی عبارت بود از: جمعیت انطاکیه در سوریه، کرنث در یونان، وین و لیون در گل، قرطاجیه (کارتاژ) در افریقا و اسکندریه در مصر، امادومرکز عمده مسیحیت در آسیای صغیر و روم یافت میشد: در آسیای صغیر تادوردست ترین دیه ها انجمن های عیسوی وجود داشت در آغاز قرن دوم پلینوس صغیر حکمران بیتینی شکایت میکرد که: «این موهومات نه تنها شهرها را فرا گرفته، بلکه بقصبات و دهات نیز تجاوز کرده معابد را از رونق انداخته بتجارت ذبایح لطمه وارد آورده است»

در روم بزودی انجمنی مهم از عیسویان تشکیل یافت که بر طبق روایات، به واسطه شهادت پطرس و پولس^۱ شهرتی بسزا پیدا کرد و بزودی نفوذ خود را در مجامع دیگر برقرار ساخت.

مدتها امپراتوران روم، چون آئین عیسوی را برای امنیت و انتظام کشور مضر میدانستند، در خاموش ساختن آن میکوشیدند و بر مسیحیان ستمها وارد ساختند^۲ ولی قسطنطین (۳۱۲-۳۳۷) امپراتور بکیش مسیح گروید و در سال ۳۱۳ میلادی فرمان میلان را صادر کرد که بموجب آن مذهب را آزاد ساخت، از آن پس مسیحیت روز بروز روبه کمال رفت بخدی که در میان همه ملل تابع روم و قبایل اروپا شیوع یافت^۳

۱- دوتن از حواریان

۲- تاریخ رم: آلبرماله و ایزاک ترجمه آقای زیرک زاده ص ۲۸۵-۲۹۲

۳- همان کتاب ص ۳۵۷-۳۱۲

نفوذ مسیحیت در ایران پیش از اسلام

نفوذ مسیحیت در ایران از زمان اشکانیان آغاز شد. در حدود سال ۱۰۰ میلادی جماعت‌هایی از مسیحیان در مشرق دجله یعنی ناحیهٔ اربل مسکن داشتند، ولی از انتشار این شریعت در نواحی شرق اطلاعات صحیحی در دست نیست، بنابراین روایات مسیحیان، توماس مقدس^۱ در کشور پارت بدعت پراخت بعد از اربل شهر کرکوک که آنرا (کرخای بیت سلوخ) میخوانده‌اند، ظاهر امر کز و ملجأ عیسویان در شرق بوده‌است. در هر حال عیسویان در عهد پادشاهان اشکانی هیچگونه مداخله‌ای در امور سیاسی نداشته‌اند^۲ چون ساسانیان جانشین اشکانیان شدند، عیسویان مرکز تبلیغی در شهر ادس^۳ داشتند، چون پادشاهان ایران در لشکر کشی‌های خود بر علیه روم، تمام سکنهٔ يك شهر یا ایالت را کوچ داده در یکی از نقاط داخلی کشور مقیم میکردند، و قسمت اعظم این مهاجران عیسوی مذهب بودند، دیانت مسیح در هر گوشه‌ای از ایران اندکی رواج یافت.

تازمانیکه دولت امپراتوری روم دیانت رسمی نداشت، عیسویان ایرانی در آرامش میزیستند، اما چون قسطنطین امپراتور روم بعیسویت گروید وضع تغییر کرد عیسویان ایران که خصوصاً در نواحی مجاور سرحد روم بسیار بودند، مجذوب و فریفتهٔ دولت مقتدری شدند که همکیش آنان بود. ناگزیر شاهنشاهان ساسانی از لحاظ سیاست نظر خوشی به آنان نداشتند، از سال ۳۳۹ میلادی تاهنگام فوت شاهپور

۱- St. Thomas

۲- ایران در زمان ساسانیان تألیف کریستن سن ترجمهٔ آقای یاسمی ص ۱۷-۱۸

۳- Edesse

دوم (۳۷۹) زجر عیسویان ایران دوام یافت، کشتارها رخ داد و جماعتی تبعید شدند، اردشیر دوم هم که پس از شاهپور بسلطنت رسید، نسبت به عیسویان محبتی نداشت، ولی شاهپور سوم و وهرام چهارم سیاست مودت آمیزی با امپراتور روم پیش کشیدند در زمان سلطنت یزدگرد اول (۴۲۱-۳۹۹) در آغاز عیسویان بر فراه میزیستند ولی بر اثر سوء رفتار روحانیون مسیحی رفتار شاه نسبت بآنان تغییر کرد، در زمان وهرام پنجم نیز عیسویان بقتل رسیدند .

از سوی دیگر پیشرفت آئین مسیحی در ارمنستان از مدتی پیش باعث اضطراب دولت ایران شده بود، زمامداران ایران دریافته بودند که تا اختلافات مذهبی برقرار است، تصاحب ارمنستان امری ناپایدار و بی ثبات خواهد بود، مهرنرسی ملقب بهزار بنده وزیر یزدگرد دوم شخصاً طرفدار اجرای فشار و تضییق بود، نتیجه مشاورت- هائیکه بین شاهنشاه و نرسی و صاحبان مراتب عالی و رؤسای دیانت زرتشتی واقع شد، صدور فرمانی بود که مهرنرسی بنام شاهنشاه بنجبای ارمنستان ابلاغ کرد، در آنضمن چنین اشعار داشت :

«... ما اصول دیانت خود را که متکی بر حقیقت و مبتنی بر اساس و قواعد محکم است نوشته و برای شما فرستادیم . میل داریم شما که وجودتان برای کشور تا این اندازه مفید و برای ما تا این حد عزیزست، کیش مقدس و حقیقی ما را بپذیرید و دیگر در آن دیانت که همه میدانیم باطل و بیفائده است، باقی نمانید بنابراین پس از استحضار ازین فرمان بدون اینکه خیالات دیگری در خاطر خطور دهید باید اصول دیانت ما را بطیب خاطر بپذیرید، مادر راه موافقت تا آنجا پیش آمدیم که بشما اجازه دادیم که دیانت موهوم خود را که تا امروز موجب خرابی کار شما شده است برای ما بنویسید، اگر شما با ما هم اعتقاد شوید ایبرها و آلبن ها یارای آن نخواهند داشت که

از فرمان ماسرپیچی گفتند»

ولی بزرگان و روحانیان ارمنستان پاسخ منفی دادند، ازینرو یزد گرد رؤسای خاندانهای بزرگ ارمنی را طلب کرده بزدان فرستادچندی بعد بزرگان ارمن شورش و روحانیون عیسوی جهاد را اعلان کردند، یزد گرد بامرمنستان سپاه کشید و در سال ۴۵۱ میلادی شورشیان را در جنگ سختی مغلوب کرد و رؤسای آنان را بارو حانیون بزرگ بایران آورد و عاقبت دستور قتل دسته اخیر را صادر کرد، پس از مرگ یزد گرد مجدداً آزادی مذهب در ارمنستان برقرار شد.

در زمان پادشاهی پیروز بین دو فرقه مسیحی نسطوری و یعقوبی مجادله مذهبی بالا گرفت، چون در قرن پنجم میلادی نسطوریان از کشور روم طرد شدند به بین النهرین و ایران آمده آموزشگاههای ویژه عیسویان را تشکیل دادند (در عهد انوشروان) و تدریس علم پزشکی در آنها رواج یافت در زمان پادشاهی خسرو دوم پرویز که با دختر امپراتور روم تزویج کرده بود، روابط ایرانیان و مسیحیان نسبتاً نیکو بود؛ و از آن پس بمناسبت ضعف حکومت مرکزی مسیحیان آزادتر شدند^۱

پس از اسلام

پس از حمله تازیان و غلبه اسلام در ایران (سده هفتم میلادی) بمناسبت آنکه عیسی از انبیاء اولوالعزم شمرده شده، و برخی از وقایع تولد و نبوت وی در قرآن (بخصوص سوره مریم) مسطور است، مسلمانان از کلیات آئین مسیحی تاحدی آگاه بودند ولی طبعاً چون پیامبر اسلام «خاتم النبیین» بود، آئین مسیح را مانند دیگر ادیان

۱- رک: ایران در زمان ساسانیان: کریستنسن «وقایع پادشاهی سلاطین فوق»- تاریخ

کلیسای قدیم در امپراتوری روم و ایران ۲۶۷-۳۵۹

منسوخ میدانستند .

تازیان با آنکه تقریباً همه کشور پهناور ایران سامانی^۱ و برخی از کشورهای مجاور رادر زیر تسلط خود درآوردند و دین اسلام رادر میان مردم آن نواحی رواج دادند، درباره مسیحیان بمهربانی رفتار کردند پس از ختم جنگ تازیان و ایرانیان، مسیحیان در اداره کشور با عراب یاری نمودند و مقامات ارجمند از قبیل پزشکی، مستشاری دربار و غیره را احراز کردند بخشی از کتب و نبشته های افلاطون، ارسطو و دیگر فیلسوفان یونانی را مسیحیان بزبان تازی ترجمه کردند و صنایع و فنون خود رابتازیان آموختند .

بواسطه جنگها و اغتشاشها در قرن هفتم، کلیسا نتوانست چندان پیشرفتی کند حتی بعضی از مسیحیان برای اینکه از زیر بار جزیه رهایی یابند، مسیحیت را ترك گفته اسلام آوردند، ولی بزودی کلیسا بتبلیغ پرداخت و مجدداً بر شماره مسیحیان افزوده شد و کلیسا توسعه یافته تا قرن سیزدهم میلادی همواره پیشرفت مینمود^۲

گویندگان ایرانی

آگاهی گویندگان ایرانی از مسیحیت در حدود آگاهی يك مسلمان از آن آئین بود^۳، اطلاعاتی که آنان راجع بعیسی و عیسویت در آثار خود آورده اند اغلب منحصر بموضوعهائی است که در قرآن و اخبار و روایات اسلامی موجود است و مامحض

۱- ظاهراً (ساسانی)

۲- تاریخ کلیسای قدیم ص ۳۱۷-۳۲۳

۳- جز فردوسی در شاهنامه، که مأخذ اونوشته های موبدان و مع الواسطه کتب ایرانی

عهد ساسانی بوده ، ازینرو نسبت بآئین عیسوی نظری خوش ندارد . رجوع شود بکتاب «مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی» تألیف نگارنده : فردوسی

نمونه بد کر چند بیت می پردازیم :

رود کی گوید :

عیسی بسرهی دید یسکی کشته فتاده

حیران شد و بگرفت بدندان سرانگشت

گفتا که : « کرا کشتی تا کشته شدی زار

تا باز که او را بکشد آنکه ترا کشت »^۱

مسعود سعد سلمان گوید :

اینجمله ز آثار نسیم است ، مگر هست

آثار نسیم سحر ، انفاس مسیحا^۲ ؟

شگفتی نگه کن که کلکش همی	چلبا نماید بانگشت بر
چو عیسی بکشتنش دارند قصد	که هر ساعت او را بمرند سر
ولیکن چو بر دار انگشت شد	فزون گرددش قدر و جاه خطر
بر آن آسمان بزرگی شود	که ره نیست جانرا ازین بیشتر
چو دین مسیح است کردار او	چرا مانوی ماند از وی اثر ^۳ ؟
ناصر خسرو را آگاهی بیشترست :	

ز بعد یحیی ، عیسی بکرد سی و دو سال

ز بعد سی و دو او شد بگنبد اخضر^۴

۱- دیوان رودکی مصحح آقای نفیسی ج ۳ ص ۹۷۲

۲- دیوان باهتمام آقای یاسمی ص ۱۸

۳- همان کتاب ص ۱۴۹

۴- دیوان چاپ تهران ص ۱۸۷

وگر عیسی مریم باز دادی بافسون بر ، به بیجان کالبد ، جان^۱

زنده بسخن باید گشتنت از یراک مرده بسخن زنده همی کرد مسیحا^۲

صبر از مراد نفس و هوی باید این بود قول عیسی ، شعیا را^۳

تأویل در سیه شب ترسائی شمع و چراغ عیسی و شمعون است^۴

خاقانی و آئین مسیح

ولی خاقانی در نتیجه دو امر بیش از گویندگان ایرانی با آئین مسیحی مانوس بوده است :

۱- وی در شروان متولد شد و هم در آن ناحیت میزیست. کشور شروانشاهان مجاور ارمنستان و ابخاز و همسایه کشورهای مسیحی نشین آسیای صغیر بود، بالطبع مردم آن کشور در نتیجه روابط با ممالک مزبور، آداب و آئین ساکنان آن نواحی آشنائی داشتند^۵

۲- مادر خاقانی در آغاز عیسوی نسطوری بوده و خاقانی خود گوید :

۱- دیوان ناصر خسرو ص ۳۱۵

۲- همان کتاب ص ۳

۳- نیز ص ۱۶

۴- نیز ص ۶۶

۵- چنانکه اندریکوس کمتوس Andronikos Komnenos (۱۱۸۳-۱۱۸۵)

امپراتور مخلوع دولت روم شرقی بدربار شروانشاه معاصر خاقانی آمد و هم اوست که خاقانی او را «عزیز الروم عزالدوله» خوانده است .

کارم ز مزاج بد ترستی گرنه دعوات مادرستی
 نسطوری و موبدی نژادش اسلامی و ایزدی نهادش
 پس کرده گزین بعقل و الهام بر کیش کشیش ، دین اسلام

ونا گزیر مادر شاعر پس از قبول اسلام، بیکبار از آداب پیشین خود منقطع
 نمیتوانست شد و اطلاعات خویش را دربارهٔ مذهب پیشین از یاد نمیتوانست برد.
 از اینرو آگاهی او دربارهٔ مسیحیت و بویژه فرقهٔ نسطوری در فرزند شاعرش اثری
 بارز گذاشته است ، آشنائی و اطلاع خاقانی نسبت بکیش عیسوی در بسیاری از
 قصایدش منعکس گردیده است از آنجمله :

بیضهٔ مهر احمدی ، جبهتش از گشادگی
 روضهٔ قدس عیسوی، نکهتش از معنبری

کعبه وارم مقتدای سبز پوشان فلک
 کز وطای عیسی آید شقه دیبای من^۱

چو قرصه جو و سر که نمیرسد بمسیح
 کجا رسد بحواری خواره و حلوا^۲؟

مریم گشاده روزه و عیسی بیست نطق
 کو در سخن گشاد سر سفرهٔ سخا

عاذر ثانی منم ، یافته از وی حیات عیسی دلهاو یست، داده تنم را شفا^۳

۱- دیوان خاقانی باهنمام عبدالرسولی ص ۴۲۹

۲- همان کتاب ص ۳۲۹

۳- ایضا ص ۱۶

۴- ص ۴۱

عطسه او آدمست ، عطسه آدم مسیح
اینست خلف کز شرف ، عطسه او بود باب

بجای آنکه چو عیسیم برد بر سردار
نشست زیر و جهودانه مگریست بتاب^۲

چون آستین مریمی و جیب عیسوی
از خلق تو زمانه معنبر نکو ترست^۳

در زئی صدره مسیح برید
علمش برد و گفت گوش خروست^۴

ماه نو را نیمه قنذیل عیسی یافته
دجله را پر حلقه زنجیر مطران دیده‌اند^۵

سوزن عیسی میانش ، رشته مریم لبش
رومیان زین رشك، زنار از میان افشاندند^۶

برحقند آنان که با عیسی نشستند ار زرشك
خاك بر روی طیب مهربان افشاندند^۷

۱- ص ۴۵

۲- ص ۵۷

۳- ص ۶۳

۴- ص ۶۹

۵- ص ۹۵

۶- ص ۱۱۵

۷- ص ۱۱۸

رخ صبح قنديل عیسی فروزد تن ابر زنجیر رهیان نماید^۱
در قطعه ای گوید :

کان دوستی و دشمنی کاینچنین بود
از عادت یهود و نصاری دهد خبر
کز دوستی مسیح، نصاری است در سحر

وز دشمنی مسیح یهودست در سحر
گرچه مسیح را حذرست از دم یهود
از گفته نصاری هم میکند حذر^۲
و دو قصیده را از الفاظ و اصطلاحات و آداب مسیحیت آکنده :
نخست قصیده بمطلع :

روزم فرو شد از غم ، هم غمخوری ندارم
رازم برآمد از دل ، هم دلبری ندارم^۳
که در واقعه حبس خود و تخلص بمدح مخلص المسیح عزالدوله^۴ گوید و
برای استخلاص خود از وی طلب شفاعت کند این قصیده دارای دو مطلع است و
در آنضمن گوید^۵ :

۱- ص ۱۲۵

۲- ص ۶۳۸

۳- ص ۲۷۲

۴- مراد همان اندر نیکوس کمنئوس است

۵- متأسفانه وزن این قصیده « چنانکه در نسخ موجود ثبت است » مخدوش می باشد
و شارح دیوان خاقانی نوشته این قصیده بر دو وزنست یکی مضارع مشمن اخرب مکفوف :
مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

یاران چو کید قاطع ، بر دفع کید ایشان
 جز مخلص المسیحا یاریگری ندارم^۱
 لافد زمانه ز اقلیم ، در دودمان رفعت
 کز ملت مسیحا خود قیصری ندارم
 بطریق دید رویش ، گفتش که در همه روم
 از جمع قیصران چو تو دین گستردی ندارم؟
 مسطور دید آیت مسطور در دل او
 گفت از حواریان چو توح حق پروری ندارم؟
 ملکای این سیاست فرمانش دید ، گفتا
 در قبضه مسیح چو تو خنجری ندارم؟
 یعقوب ابن فراست دورانش دید ، گفتا
 بر پاکی مسیح چو تو محضری ندارم؟
 اسقف ثنائش گفتا ، جز تو بصدر عیسی
 بر دیر چارمین فلك ، رهبری ندارم؟
 مریم دعاش گفتا چون؟ نصرت تو دیدم
 از همت یهودی غم خیبری ندارم
 جویم رضات شاید گردولتی نجویم
 دارم مسیح گرچه سم خری ندارم

۱- دربرخی نسخ بجای مخلص المسیحا «پهلوان ایران» آمده

۲- در چاپ تهران : «گفت که چون»

یاری و یاورى ز خدا و مسیح بادت

کز دیده رضای تو به یاورى ندارم؟

دوم قصیده بمطلع :

فلک کز تو ترست از خط ترسا مرا دارد مسلسل راهب آسا^۱

شاهکارهای خاقانی

خاقانی رابعکس آنچه شهرت یافته از قصیده ایوان مدائن وی^۲ بمطلع :

هان ایدل عبرت بین! از دیده نظر کن هان

ایوان مدائن را آئینه عبرت دان

نتوان شناخت، چه بر طبق بررسی متبعان سبک قصیده فوق معمول و متعارف خاقانی نیست، بلکه بشخصیت وی از قصیده‌های ذیل که شاهکار او بشمار می‌روند و نظایر آنها باید پی برد :

۱- قصیده معروف به (منطق الطیر) در دو مطلع : مطلع نخستین در صفت

صبح^۳ و ستایش کعبه - مطلع دوم در صفت بهار و انجمن ساختن مرغان و گفتگوی آنها در ترجیح گلها بر یکدیگر^۴ و تخلص بمدح پیامبر اسلام^۵. مطلع نخستین :

۱- چاپ تهران ص ۱۹-۲۵

۲- گروهی از گویندگان معاصر قصیده مزبور را تضمین کرده‌اند و مجموعه‌های آنها

بنام ایوان مدائن در برلن چاپخانه ایرانشهر بچاپ رسیده

۳- که بهترین توصیف بامداد در شعر پارسی است

۴- ازین جهت نیز در نظم پارسی بی نظیر است

۵- چاپ تهران ص ۴۲ تا ۴۵

ز د نفس سر بهر صبح ملمع نقاب

خیمه روحانیان گشت معنبر طناب^۱

۲- قصیده معروف به (نزهة الارواح و نزهة الاشباح) درسه مطلع که نخست

صفت عشق و مقصد صدق کند و سپس شرح منازل و مناسک کعبه از بغداد تامکه
دهد - مطلع نخستین :

شبروان در صبح صادق ، کعبه جان دیده اند

صبح را چون محرمان کعبه، عربان دیده اند^۲

۳- قصیده معروف به (کنز الرکاز) در ستایش کعبه و نعت پیامبر بمطلع .

مقصد اینجا است ، ندای طلب اینجا شنوند

بختیانرا ز جرس صبحدم آوا شنوند^۳

۴- قصیده معروف به (مرآة الصفا) در حکمت و سیر و تکمیل نفس به مطلع :

دل من پیر تعلیمست و من طفل زبان دانش

دم تسلیم سر عشر و سر زانو دیستانش^۴

۵- قصیده در (تهنیت عید و مدح جلال الدین شروانشاه خاستان بن منوچهر)

بمطلع :

عیدست و پیش از صبحدم مزده بخمار آمده

بر چرخ دوش از جام جم يك نیمه دیدار آمده^۵

۱- ایضاً ص ۴۲

۲- ایضاً ص ۹۴-۱۰۱

۳- ایضاً ص ۱۰۱

۴- ایضاً ص ۲۱۴-۲۲۰

۵- ایضاً ص ۴۰۷-۴۱۱

۶- قصیده در (مدح فخرالدین خاقان اکبر شروانشاه منوچهر بن فریدون)

بمطلع :

در کام صبح از ناف شب مشکست عمدار یخته

گردون هزاران نرگسه از سقف مینا ریخته^۱

۷- قصیده در (رثای امام محمد بن یحیی و حادثه حبس سنجر در فتنه غز)

بمطلع :

آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد

و آن نیل مکرمت که شنیدی سراب شد^۲

۸- قصیده معروف به (ترنم المصائب) در رثای فرزندان خویش با مطلع :

صبحگاهی سر خونین جگر بگشائید

ژاله صبحدم از نرگس تر بگشائید^۳

۹- قصیده در (شکایت از حبس و بند و تخلص بمدح مخلص دین المسیح

عظیم الروم عزالدوله قیصر و برانگیختن او را بشفاعت و خلاص یافتن خود) بمطلع :

فلک کژوو ترست از خط ترسا مرا دارد مسلسل راهب آسا^۴

از میان قصاید غرای فوق، قصیده اخیر دارای امتیازی خاص است چه

الف- خاقانی در این قصیده هم از جهت لفظ و هم معنی مبتکر و مبتدع است

و تبعیت از شاعران سلف نکرده است .

۱- ایضاً ص ۳۸۷-۳۹۳

۲- ایضاً ص ۱۵۶-۱۵۸

۳- ایضاً ص ۱۵۸-۱۶۳

۴- ایضاً ص ۱۹-۲۵

ب- آثار خصائص مهم سبك خاقانی در این قصیده بکمال نمودار است.

ج- قصیده ایست که شاعر بهنگام حبس و از سرسوز و درد گفته، نه از راه تملق و مدح.

د- شامل (سوگندنامه) ایست که مانند آن در اشعار پارسی نادر است^۱

ه- قصیده مزبور بالاخص شامل بسیاری از اصطلاحات آئین مسیحی است که نظیر آنها در قصاید دیگر دیده نمیشود و از این جهت خوانندگان را به بسیاری از مراسم و آداب آن دین آشنا میسازد.

علاوه بر شارحان دیوان خاقانی^۲، بجهت اهمیت و اختصاص آن، علی حمزة بن علی ملک بن حسن طوسی آذری قصیده را در جواهر الاسرار شرح کرده است^۳. در سالهای اخیر مخصوصاً قصیده مزبور مورد توجه خاورشناسان جهان و بویژه روسیه گردیده است.

۱- قصیده شامل سوگندنامه دیگر خاقانی به مطلع:

مراز هاتف همت رسد بگوش خطاب کزین رواق طنینی که میرود در یاب

نیز از نوا در ادب پارسی است و این هردو بهیچوجه با سوگندنامه های دیگر از قبیل سوگندنامه منسوب بحافظ بمطلع:

مقدری که ز آثار صنع کرد اظهار سپهر و مهر و مه و سال و ماه و لیل و نهار

قابل مقایسه نیست

۲- مانند شرح دیوان توسط محمد بن داود بن محمد بن محمود شاه (نسخه خطی کتا بخانه ملی) و مفتاح الكنوز هدایت (نسخه خطی متعلق بآقای دکتر ماهیار نوایی) و شرح دیوان چاپ هند

۳- مجموعه اشعة اللمعات ص ۳۸۴-۳۹۰

استاد فقید (مار) تحقیقاتی در باب آن بعمل آورده^۱ و میشل یا کونوف معاون دانشکده تاریخ دانشگاه مسکو قصیده را بررسی و ترجمه کرده است^۲ و مهمتراز همه مینورسکی V. Miurorsky دو سال پیش رساله‌ای بنام «خاقانی و کمننوس» شامل یک مقدمه در ترجمه احوال شاعر^۳ و کمننوس و ترجمه ابیات قصیده و شرح نکات مشکل آنها بزربان انگلیسی پرداخته است نگارنده نیز از پنج سال پیش در این زمینه مشغول تحقیق است و امیدوار است نتیجه مطالعات خود را روزی بچویندگان آثار ادبی ایران تقدیم کند.

۱- رجوع شود: مجله مهر سال دوم ص ۷۳۳

۲- مجله سخن سال دوم شماره ۸ صفحه ۶۵۳ ولی از انتشار آن آگاهی ندارم

۳- که در این بخش از کتاب سخن و سخنوران تألیف آقای بدیع الزمان فروزانفر

استفاده کرده است.

دکتر ضیاءالدین سجادی :

مهر و مسیح در شعر خاقانی

۱- این خطابه در کنگره جهانی خاورشناسان در پاریس (۲۵-۳۱ تیرماه ۱۳۵۲،

ذوئیه ۱۹۷۳) به زبان فرانسه ایراد شده است

1. The first part of the paper

2. The second part of the paper

3. The third part of the paper

4. The fourth part of the paper

5. The fifth part of the paper

میترا (مهر) در اوستا و کتیبه‌های شاهان هخامنشی Mithra و در
 سانسکریت میترا Mithra، در پهلوی هم (میترا) Mitr و در فارسی (مهر)، از ایزدان
 قدیم آریایی است، در دوزۀ هخامنشیان اهورا مزدا و میترا و آناهیتا به عنوان بخ و
 ایزدپرستش می‌شدند، در زمان زردشت مهر از درجۀ ایزدان به مقام فرشتگان درآمد.
 مهر به معنی میانجی نور و ظلمت، واسطۀ میان اهورا مزدا و آفریدگان، نیز
 به معنی عهد و پیمان و راستی آمده است. مهریشت یکی از بابهای طولانی و جالب
 اوستاست.

روز شانزدهم هر ماه به نام مهر روز و ماه هفتم نیز به این نام است، و روز شانزدهم
 ماه مهر، یعنی «مهرگان» از دیر زمان در ایران باستان گرامی و محترم بوده و در این روز
 یکی از دو جشن بزرگ سال برگزار می‌شده است زیرا این روز آغاز زمستان بزرگ
 بوده و نوروز جشن دیگر در آغاز تابستان بزرگ قراز داشته است. جشن مهرگان
 بعد از اسلام نیز برگزار شده است.

از قرن اول پیش از میلاد، خورشید و مهر یکی گرفته شده و به این جهت بعدها
 به خورشید «مهر» گفته‌اند و در ادبیات فارسی از شعر و نثر همه جا «مهر» به جای خورشید
 به کار رفته و صفات خورشید را که فروغ و روشنی بخشیدن و پرتو افشاندن است

به مهر داده‌اند .

یونانیان میترا را با آپولون و آناهید را با آرتیمیس تطبیق دادند و در یک کتیبه قدیمی که از آنتیوخوس اول پسر مهرداد کالی نیکوس در نزدیکی نمرود داغ بدست آمده سه‌بخ ایرانی «اهورامزدا - میترا - بهرام» بابربرهای یونانی خود: «ژئوس- آپولون - هرکول» آمده است. آنتیوخوس در این کتیبه درج‌نامه ایرانی است در حالیکه دست مهر را در دست دارد.

مهرپرستی در ارمنستان قدیم رواج داشته و روز هشتم هر ماه به نام او خوانده می‌شده در صورتیکه در ایران روز ۱۶ هر ماه به نام مهر بوده است. چند کلیسا نیز در ارمنستان از سبک معماری معابد مهر قدیم (مستطیل شکل) پیروی کرده‌اند. مهرپرستی در رم از عهد و سپازیان که از ۶۹ تا ۷۹ میلادی امپراطور بود از ارمنستان کوچک و کوماگن که مرکز مهرپرستی بود بوسیله سربازان رمی به رم برده شد و در آنجا نفوذ یافت و بسیاری از امپراطوران رم مانند ژولیانوس به مهر-پرستی ایمان داشتند .

داستان مهر و زادن او و مغلوب کردن گاو «نخستین آفریده ژوپیتر» در اساطیر رم عیناً مانند زادن مهر و مغلوب کردن گاو و داستان گوشورون و گاو ازیلی است که در غاری به دست مهر قربانی شده است . از این روی معابد مهر که به «میتراوم» و یا میترایه و مهرایه نامیده می‌شده سردابه مانند بوده و در زیر زمین یا غار ساخته می‌شده است .

سنت‌ها و روایات مربوط به آیین مهر از دیر زمان در مسیحیت اثر کرده و آداب و رسوم مسیحی از آن‌ها مایه گرفته و تقلید شده است .

در بسیاری از نواحی آسیای صغیر و رم قدیم مهرپرستان بسیار بوده و این آیین

را در آنجاها رواج داده‌اند، چنانکه استرابون می‌نویسد در سرزمین کاپادوکیه مغان زیاد بودند و آناهید و مهر را می‌پرستیدند و خود را آذر موبدان می‌نامیدند.

از آیین‌های مهر که در مسیحیت منعکس شده در درجهٔ اول شب بیست و پنجم دسامبر یعنی شب اول دی‌ماه ایرانی است که به سریانی «یلدا» گفته می‌شود، یعنی «ولادت»، این شب، شب تولد مسیح گرفته شده و از دیر زمان شب میلاد مسیح بوده است. و این جشن تولد برای مهر گرفته شده چون روز بعد را ولادت خورشید بعد از يك شب طولانی می‌دانستند، و جشن این روز را در رم قدیم «ناتالیس انویکتیوس سولیس Natalis Invictius. Solis» یعنی جشن تولد خورشید مغلوب ناشدنی و پیروز نامیدند.

روزی که شب که روز خورشید و مهر است در نزد مسیحیان نیز مقدس شمرده شده و روز تعطیل و عید است. در انگلیسی «Sunday» به معنی روز خورشید و در فرانسه «Jour de Seigneur» است.

در ولادت مهر چوپانان به او روی آوردند، در تولد مسیح نیز اینطور است یعنی ابتدا شبانان در اطراف او جمع شدند.

در مراسم و آیین‌های مهر پرستان نغمات و نیز صدای زنگ بلند می‌شد، و در کلیساها ناقوس نواخته می‌شود. برای رفتن از هر درجهٔ هفت گانهٔ مهر پرستی به درجهٔ دیگر شستشویی داده می‌شد که غسل تعمید مسیحیان نشانهٔ همان است، شراب و نان که خون و گوشت و روان مسیح است همان هوم و درون مهر است.

آثار معابد مهر یعنی میترایوم و مهرایه‌ها در کلیساها بسیار است و سبک معماری و نقوش بسیاری از کلیساها مانند معابد مهر است. از آن جمله نقشه‌های مربوط به زادن و نشو و نما و صعود مسیح، با نقش‌های معابد مهر که باقی مانده و داستان ظهور

مهر و کارهای او را حکایت می کند، شباهت دارد. کلیساهای قرنهای اولیه مسیحی در رم غالباً از طرح معابد مهرپرستی یعنی مستطیل شکل بادو ردیف ستون تقلید شده است.

این شباهت رسوم و آداب مهرپرستی بامسیحیت و نفوذ آیین مهر در مسیحیت و همانندی کامل خود مهر بامسیح بدون شك در شروان موطن شاعری مانند خاقانی که در ادیان و مذاهب و فرق گوناگون مطالعه و تحقیق می کرده بیشتر جلوه داشته و او را خواه ناخواه غرق در احساس عجیب مربوط به مهر و مسیح و آیین این دو کرده است، به این جهت از خورشید (مهر) و مسیح بسیار سخن گفته و عقاید مسیحی را فراوان آورده است.

از طرف دیگر، خاقانی در جایی می زیسته که مسیحیان و مسلمانان در کنار یکدیگر می زیسته اند و بایکدیگر ارتباط نزدیک داشته اند، وقتی به ارمن رسیده گفته است :

تا به ارمن رسیده ام بر من
اهل ارمن روان می افشانند
خاصه همسایگان نسطوری
که مرا عیسی دوم خوانند
عیسی و چرخ چارم انگارند
کز من و جاه من سخن رانند

(ص ۸۸۱ دیوان خاقانی)

و مادر او نیز نسطوری بوده که تازه مسلمان شده بود و این همه سبب شده که يك خصوصیت بارز و منحصر به فرد به شعر خاقانی بدهد و مهر و مسیح در شعر او

وضعی خاص بیابد که پیش از او و بعد از او نظیر ندارد .

خاقانی را «شاعر صبح» نامیده ایم زیرا از تمام مظاهر طبیعت به صبح و دمیدن آفتاب نظر دارد و بیشتر اشعارش باوصف صبح آغاز می شود، برای خورشید و دمیدن آن صدها ترکیب تازه و نو و بدیع ساخته است. یکی از نامه های او خطاب به آفتاب است، در مثنوی تحفة العراقین نیز اشعاری خطاب به آفتاب سروده و آنچه در این مقاله موضوع اصلی بحث است، «مهر و مسیح» در اشعاری است که در دیوان او آمده و شباهت و ارتباط میان آنهاست که اشاره می شود؛ مخصوصاً مواردی که در شعر هر دو باهم آمده است .

خورشید در آسمان چهارم و عیسی نیز پس از عروج به همان آسمان رفته است
پس می گوید :

چه راحت مرغ عیسی راز عیسی

که همسایه است با خورشید عذرا

(ص ۲۴ تصحیح ابن جانب)

و در تحفة العراقین گفته است :

همخانه عیسی آسمان را

ای عیسی ره نشین جهان را

و باز در دیوان :

چه معنی که معلول میزان نماید

نه خورشید همخانه عیسی آمد

(ص ۱۳۵ دیوان)

و نیز :

عیسی ام منظر من بام چهارم فلک است

که به هشتم در رضوان شدنم نگذارند

(ص ۱۵۸ دیوان)

و نیز :

پس قرص آفتاب به صابون زند مسیح

کاحرام را از رسیدست در خورش

بینی به موقف عرفات آمده مسیح

از آفتاب جامه احرام در برش

و نیز :

صبح وارم کسافتایی در نهان آوردهام

آفتابم کز دم عیسی نشان آوردهام

عیسی ام از بیت معمور آمده وز خوان خلد

خورده لوت وزله اخوان را زخوان آوردهام

(ص ۲۵۴ دیوان)

و نیز به آفتاب در چند بیت خطاب کرده و گفته است :

همخانه شوی از آن عیسی رجعت کنی از اشارت جم

(ص ۲۷۷ تصحیح نگارنده)

و نیز :

خورشید کاوست قبله ترسا و جفت عیسی

گفت از ملوک عصر چنو صفدری ندارم

و نیز :

نه عیسی صفت زین خرابات ظلمت

در ایوان شمس الضحی می گریزم

(ص ۳۹۰ دیوان)

و نیز :

مراشد گلشن عیسی وزین رشك آفتاب آنك

سپر فرمود دیلم وارو زوبین کرد ماگانی

و نیز :

وگر چون عیسی از خورشید سازم خوانچه زرین

پر طاووس فردوسی کند بر خوان مگس رانی

و نیز :

سر بمهرش به آفتاب دهید

ساغری پر کنید بهر مسیح

(ص ۲۹۴ دیوان)

در يك شعر كه از خلوت گزیدن و تنهائی صحبت می کند می گوید :

يك تنه آفتاب را گفتند كه همی گرد سالیان خلوت

عیسی بر سرش فرود آمد تا سراسیمه شد در آن خلوت

(ص ۷۵۰ دیوان)

یعنی عیسی همنشین آفتاب شد و تنهائی و خلوت او را برهم زد و او را

سراسیمه ساخت .

و نیز :

عیسی به حکم رنگرزی در مصیبتش نزدیک آفتاب لباس سیاه برد

۲- عیسی مردگان را زنده می کرده و بیماران را درمان می بخشیده است،

در خورشید و روی چون خورشید معشوق نیز این خاصیت هست، پس گوید :

(ص ۴۶ دیوان تصحیح نگارنده)

روی چو صبحش مرا از الم دل رهاند

عیسی و آنگه الم، جنت و آنگه عذاب

دریك جا كه در آغاز قصیده به آفتاب خطاب می كند و صفاتی چند به او می دهد

پس از چند بیت می گوید :

من نخلم و تو مریم ، من عازم تو عیسی

نخل از تو گشت تازه و جان از تو یافت عازر

(ص ۱۸۷ دیوان تصحیح نگارنده)

عازر- لازار Lazare، نام مردی است كه مرده بود و به فرمان عیسی زنده شد.

۳- از مواردی دیگر كه خاقانی درباره مسیح اشاره کرده موضوع زادن او

و آنچه مربوط به خر عیسی و نیز آبهستنی مریم بدون شوی است، و تشبیهات و

ترکیبات فراوان از آداب و رسوم عیسویان ساخته و در شعر آورده و در اغلب موارد

ذهن او به خورشید (مهر) و مسیح با هم متوجه شده و يك تشبیه یا ترکیب با هم دریك

بیت یا دوبیت آورده است. مثلاً :

رخ صبح قندیل عیسی فروزد تن ابر زنجیر رهبان نماید

(ص ۱۲۷ دیوان)

یا :

ماند به عنكبوت سطرلاب كافتاب زاو ذره های لایتجزا برافكند

از هر دریچه شكل صلیبی چو رومیان بر رنگ رنگ روی بحیرا برافكند

یا :

پیش كه طاووس صبح بیضه زرین نهد

از می بیضا بساز بیضه مجلس ارم

گوهر می آتش است ورد خلیلش بخوان

مرغ صراحی گل است باد مسیحش بدم

که مرغ صراحی گل است ... اشاره به مرغ عیسی است که شب پره است و عیسی از گل مرغی ساخته و روح در او دمیده است. و خاقانی مرغ عیسی را بسیار در شعر آورده است .

و درباره حاسدان و بدخواهان گوید :
کورند زیر طشت فلک لاجرم ز دور بنماید آفتابه زر آفتابشان
سرسام چهل دارند این خرجبلتان وز مطبخ مسیح نیاید جو آبشان
یا :

صبح شد مریم ، آفتاب مسیح قطره ژاله اشک مریم صبح
(ص ۴۶۵ دیوان تصحیح این جانب)

یا :

رنگ خم عیسی است باده گلرنگ جام

اشک تر مریم است ژاله در فام صبح

(ص ۵۱۹ دیوان تصحیح نگارنده)

چون به عیسی رنگریزی نسبت داده اند و خم عیسی در شعر خاقانی آمده است .

و :

خانه خدای مسیح یعنی سلطان چرخ

بر در سلطان عهد تاج زر انداخته

۴- در شعر خاقانی موضوع مسیح و دجال (که در روایات اسلامی هنگام ظهور مهدی آخر زمان نیز می آید) و حواریون مسیح که دوازده تن بودند و سوزن عیسی و رشته مریم و خط ترسا و خر عیسی و روایات دیگر در این باره به صورت های

گوناگون آمده است و بر رویهم در دیوان خاقانی صد و بیست بار کلمه «عیسی» و شصت و پنج بار کلمه «مسیح» و پانزده بار کلمه «مسیحا» و هفت بار نام «عازر» که بوسیله مسیح زنده شد، آمده است. و در قصیده «مسیحیت» یا «ترسائیه» هم بطور خاص تمام اصطلاحات آیین مسیحی را ذکر کرده (ص ۲۳ - ۲۸ دیوان تصحیح نگارنده) و این قصیده بوسیله پروفیسور مینورسکی به انگلیسی ترجمه شده و با شرح ابیات به چاپ رسیده است.

۵- دعوت مسیح را مانند صبح عید درخشان و روشن تعبیر کرده و گفته است
چون دعوت مسیح شمر شاخ بخت او

هر روز عید تازه از آن می دهد برش

(ص ۲۲۶ دیوان)

یا :

عیدی است پیش بزمش کز نزل آسمانی

چون دعوت مسیح صد خوان تازه بینی

۶- در چند جا به عید مسیحیان و روزه آنان از جمله «پنججاهه ، خمسين» اشاره

کرده و مثلاً گفته است :

پس از چندین چله در عهد سی سال شوم پنججاهه گیرم آشکارا

(ص ۲۵ دیوان)

و نیز :

از پی پنججاهه در ماهی خوران بهر عیسی نزل خوان کرد آفتاب

و ارتباط میان «مهر» و «مسیح» که موضوع اصلی این مقاله است آفتاب و

مسیح را همکار یکدیگر ساخته و اندیشه درمان آفتاب را بوسیله مسیح و نیز تهیه

غذا برای مسیح و مسیحیان را بوسیله آفتاب، پیش آورده است چنانکه در این بیت می گوید :

لاجرم آنک برای دیده خورشید دست مسیح است سرمه سای صفاهان
و درمان چشم خورشید را به مسیح نسبت داده است.

۷- «دم مسیح» زنده کننده و درمان بخش است و لب یار نیز این صفت را دارد پس می گوید :

عیسی لب است یار و دم از من دریغ داشت
بیمار او شدم قدم از من دریغ داشت

(ص ۵۵۷ دیوان)

و فوراً بعد از این بیت یار را «آفتاب روی» خوانده و گفته است:

آخر چه معنی آرم از آن آفتاب روی

کو بوی خود به صبحدم از من دریغ داشت

و در جای دیگر گفته :

هر دم لبش به خنده بزاید مسیح نو
مانا که مریمی دگر اندر دهان او ست

(ص ۵۶۴ دیوان)

نیز صبح و عیسی :

جام صبحی ده قوی چون صبح بنمود از نوی

بوئی چو باد عیسوی ، رنگی چو اشک مریمی

ماخذ

- ۱- آثار الباقیه، ابوریحان بیرونی، ترجمه داناسرشت
- ۲- تاریخ اجتماعی ایران باستان، دکتر محمد جواد مشکور
- ۳- تاریخ ایران از آغاز تا اسلام، گیرشمن، ترجمه دکتر محمد معین
- ۴- تحفه العراقین، خاقانی، به تصحیح دکتر حبیبی قریب
- ۵- تقویم و تاریخ در ایران، ذبیح بهروز
- ۶- التفهیم، بیرونی، تصحیح استاد جلال همایی
- ۷- دبستان المذاهب، میرزا محسن کشمیری
- ۸- دین ایرانی، نونیست، ترجمه سرکاراتی
- ۹- دیوان خاقانی شروانی با تصحیح و مقدمه دکتر ضیاءالدین سجادی
- ۱۰- روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان، هانزی کریبن، متن و ترجمه از انتشارات انجمن ایران شناسی
- ۱۱- روزشماری در ایران باستان، محمد معین، از انتشارات انجمن ایران شناسی
- ۱۲- فرهنگ اساطیر یونان و رم، پیر گریمال، ترجمه دکتر احمد بهمنش
- ۱۳- گاه شماری در ایران قدیم، سید حسن تقی زاده
- ۱۴- لاروس بزرگ، Grand Larousse

- ۱۵- گنجینه‌های ایران ، Mazaheri ، Les Tresors de L'iran
- ۱۶- مانی و دین او ، دوخطابه سیدحسن تقی‌زاده ، به کوشش احمد افشار شیرازی
- ۱۷- مزدیسنا و تأثیر آن در ادب فارسی ، دکتر محمد معین
- ۱۸- مجموعه نامه‌های خاقانی شروانی ، به تصحیح دکتر ضیاءالدین سجادی
- ۱۹- مقاله ژانریکا درباره خاقانی ، ترجمه در مجله ارمغان
- ۲۰- ملل و نحل شهرستانی ، ترجمه صابن‌الدین علی‌ترکه
- ۲۱- مقالات پرویز ورجاوند در مجله باستان‌شناسی و هنر ایران ، شماره اول و چهارم
- ۲۲- مقاله روبن آبراهیمیان درباره دین قدیم ارمنیان ، یادنامه پوردادود ج ۱
- ۲۳- مقاله محمود رامیار درباره نبوت مسیحی ، در نشریه دانشکده الهیات مشهد
- ۲۴- یشت‌ها ، ابراهیم پوردادود

دکتر ضیاء الدین سجادی

شرح اشعار خاقانی شروانی

شعر خاقانی از آن روز که از سرچشمه ذوق سرشار و طبع و قاد و بلند و خلاق او تراوش کرده، هم مشهور و مورد توجه بوده^۱ و هم دشوار و نیازمند به شرح به نظر آمده است.

شاعران و ادیبان و تذکره نویسان که شرح حال یا گزیده اشعار او را تنظیم و تدوین کرده اند از عظمت مقام و بلندی طبع و قدرت سخن او یاد کرده^۲ و غالباً شعر او را موقوف به شرح دانسته اند چنانکه دولتشاه قصیده «فلک کثر روتر...» را موقوف به شرح می داند و از نقل تمام آن خودداری میکند.

ظاهر آن نخستین شاعری که به خاقانی توجه فراوان کرده و در اندیشه حل مشکلات اشعار او برآمده، امیر خسرو دهلوی بوده است (۶۵۲-۷۲۵ ه. ق) که درباره اش نوشته اند چون کودک بود پدرش او را در خرّقه ای پیچیده نزد مجذوبی برد و آن شخص گفت: شخصی می آید که از خاقانی چندین قدم جلوتر خواهد رفت^۳ و امیر

۱- درباره شهرت اشعار خاقانی و ذکر آنها در کتب از راحة الصدور به بعد رک،

مقدمه دیوان خاقانی به قلم نگارنده ص شصت و سه.

۲- درباره اقوال صاحبان تذکره و شعر، رک مقدمه دیوان ص پنجاه و نه تا شصت و سه.

۳- شعر المعجم ج ۲ ص ۷۸.

خسرو در مواعظ خود را تابع سنائی و خاقانی میدانند^۱ او کلام خاقانی را در ابتدای شاعری خوانده و به نظرش بسیار مغلق آمد، الفاظش را حل نمود اما در تحفة المصغر می نویسد که: «تتبع آن میسر نشد»^۲ اما این تتبع بعدها برای او میسر شد و بعضی از قصائد خاقانی را استقبال کرد^۳.

آنچه را که امیر خسرو در حل مشکلات دیوان خاقانی یادداشت کرده (اگر چیزی نوشته بوده) اگر در دست می بود قدیم ترین شرح مشکلات محسوب می شد. اما اکنون قدیم ترین شرح اشعار خاقانی را از شیخ جمال الدین علی، آذری طوسی (متوفی ۸۶۶ ه. ق)^۴ بدانیم که «قصیده فلك كزوتر است...» را شرح کرده و درباره آن نوشته است: «اشكال این قصیده در لغت است که اصطلاحات نصارا در او خرج کرده و این وقتی گفته که محبوس بوده آنچه از این ابیات مشکل تر است ترجمه گفته شود» و سی و سه بیت شرح کرده و این شرح در جواهر الاسرار منتخب کتاب دیگر او مفتاح الاسرار آمده و ضمیمه اشعة اللمعات جامی بچاپ رسیده است. (ص ۳۸۴-۳۹۰) و نگارنده در تعلیقات دیوان خاقانی در ضمن شرح ابیات این قصیده، شرح آذری را به تناسب نقل کرده است.

از شرح خاقانی در قرن نهم هجری، شرحی است که به عبدالرحمن جامی (متوفی ۸۹۸ ه. ق) نسبت داده شده و نسخه آنرا در کتابخانه آصفیه نشان داده اند.

۱- شعر المعجم ص ۱۰۸ ج ۲.

۲- شعر المعجم ج ۲ ص ۱۰۴.

۳- ركة مقدمة ديوان ص شصت و شعر المعجم ج ۲ ص ۱۲۰

۴- راجع به شرح حال و آثار آذری طوسی، ركة تاريخ نظم و نثر در ایران تأليف سعيد

نفیسی ج ۱ ص ۲۹۳-۲۹۴ و نیز ج ۲ ص ۷۸۶.

(فهرست منزوی ج ۲ ص ۱۳۲، نقل از فهرست آصفیه ج ۲ ص ۱۲۵۲) با مراجعه به فهرست آصفیه (حیدرآباد) و آصفیه (استانبول) مطلقاً اثری از این کتاب نیست.

مینورسکی نیز نوشته است:^۱ «مراجعه به نسخه نادرخطی شرح خاقانی به قلم جامی شاعر بزرگ ایران (۱۴۱۴ - ۱۴۹۲ م) را که به کتابخانه آصفیه استانبول متعلق است مدیون آقای پرفسور سی، ای، استوری می‌باشم». فهرست آصفیه و آصفیه استانبول در کتابخانه استاد مینوی به کمک ایشان بررسی شد و چنین اثری نیست.

اما ضمن آثار جامی هم نامی از این شرح برده نشده است (جامی تألیف علی اصغر حکمت و سعدی تا جامی تألیف ادوارد برون ترجمه علی اصغر حکمت) و می‌دانیم که جامی به خاقانی توجه زیاد داشته و قصیده مرآت الصفای خاقانی را استقبال کرده و آنرا جلاء الروح نام نهاده است^۲ و با توجه به شرحی که درباره اشعار شاعران دیگر نوشته، بعید نیست ابیاتی از خاقانی شرح کرده باشد.

شروح دیگر از اشعار خاقانی همه بعد از قرن نهم نوشته شده است و به ترتیب تاریخی پیش از دیگران محمد بن داود بن محمد بن محمود علوی شادی آبادی است که شرحی بر چند قصیده خاقانی نوشته و او در دربار ناصرالدین خلجی (۹۰۶-۹۱۶ هجری) می‌زیسته و شرح دیوان انوری را نیز بنام او تألیف کرده است^۳ از این شرح نسخه‌های متعدد در دست است و شاید قدیم‌ترین آنها نسخه‌ای

۱- ترجمه مینورسکی ص ۱۱۴.

۲- مقدمه دیوان خاقانی ص شصت و یک.

۳- مقدمه شرح مشکلات دیوان انوری از استاد مدرس رضوی ص ب-ج.

باشد که اینجانب در اختیار دارد^۱ و تاریخ کتابت آن سال ۱۰۵۳ ه. ق است و دارای ۵۶۴ صفحه است، و بخط نستعلیق نازیباً نوشته شده، کلمه «بیت» و «ابیات» را با شنگرف نوشته است. در این نسخه ابیاتی از ۶۱ قصیده شرح شده که حدود ۱۲۵۰ بیت دارد، مینورسکی تعداد قصاید شرح شده را ۴۴ نوشته است^۲

در آغاز این نسخه نوشته است: «بسم الله الرحمن الرحيم، جواهر زواهر سپاس بی قیاس نثار حضرت صمدیت...» و پس از توحید و نعت پیامبر و ذکر این بیت درباره آن حضرت: «امی گویا به زبان فصیح - از الف آدم و میم مسیح» می-گوید: «اما بعد، شارح این قصاید شریفه و فاتح ابن جریر لطیفه محمد بن داود بن محمود شادی آبادی...» و چند سطر بعد: «... شرح ابیات مشکله قصاید و اشعار مفصلها (ظ: مفصله) دیوان افضل الفضلا سلطان الشعرا سبحان العصر حسان الدهر افصح العرب افضل الدین عثمان بن علی المعروف بخاقانی نور الله مضجعه که در اشکال سمره اند مسوده گردانید».

و نخستین قصیده، مرآت الصفا به مطلع: «دل من پیر تعلیم است و من طفل زبان دانش...» است و چنانکه خواهیم دید همه شروح با همین قصیده آغاز شده است و نسخ خطی دیوان نیز از همین قصیده آغاز کرده اند^۳ و آخرین قصیده به مطلع:

۱- این نسخه را دوست دانشمند آقای دکتر یحیی قریب از راه لطف در اختیار من قرار

داده اند.

۲- فرهنگ ایران زمین دفتر ۲، تابستان ۱۳۳۲ ترجمه دکتر زرین کوب ص ۱۱۴

۳- رك مقدمه دیوان ص شصت و يك وصفحات شصت و هفت و شصت و هشت

درین منزل اهل وفائی نیایی مجوی اهل کامروز جائی نیایی

و آخرین بیت شرح شده :

سخنهایش موزون عیار آمد آوخ که ناقد بجز ژاژ خائی نیایی

و پس از شرح : «والله اعلم والحمد لله علی الاتمام والصواب علی افضل الانام

سنه ۱۰۵۳ م.»

بعد از این نسخه ، نسخه ای است که به وسیله محمد فاضل بن محمد شفیع

در احمد آباد روز ۱۶ رمضان سال ۱۱۱۰ (سال ۴۳ سلطنت اورنگ زیب) کتابت

شده ، و به شماره ۲۴۶۱ نسخ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ضبط است و

شرح آن درج ۹ ص ۱۲۰۰ فهرست آن کتابخانه تألیف دانش پژوه آمده است. آغاز

این نسخه ۱۲ سطر افتاده دارد و از این عبارت : «دل این داعی غایت رسوخ ...»

آغاز می شود و در پایان قطعه ای از خاقانی ضبط کرده به مطلع :

پاکا ملکا قد فلك را جز بهر سجود خم نکردی

و بعد از آن نوشته است : «تمت بالخیر بتوفیق الله تقدس و تعالی» و آنگاه

قصیده ای «در شکرانه تمامیت کتاب در مدح صاحب نسخه مرقوم شده» قصیده :

شکر الله که شرح خاقانی شد مرتب به فضل ربانی

و پایان این قصیده آمده است .

طرزی اکنون پی دعا بردار دست دربارگاه سبحانی

این دعا گویمت که تا به ابد شاد و خوشحال در جهان مانی

و مالک نسخه پشت صفحه اول راجع به این قصیده نوشته است که «در آخر

کتاب قصیده ای از شاعر طرزی تخلص تحت این عنوان است : «در شکرانه ...» و

در عصر صفوی و مقارن این اوان فقط طرزی افشار معروف است، معلوم می‌شود زمانی که درهند بوده این قصیده را در تعریف این کتاب سروده و نسخه‌های دیگر فاقد این قصیده می‌باشد.

نسخه‌ای دیگر از این شرح در کتابخانه مجلس شورای ملی بشماره ۱۱۱۳ هست که در فهرست ابن یوسف (ص ۴۹۲-۴۹۵) راجع به آن نوشته است: «این نسخه را به خط نستعلیق بسال ۱۲۶۱ نوشته‌اند و قلم نگارش در آغاز و میان و انجام فرق کرده و نویسنده دقیق نبوده و کلمات و حروف انداخته زیاد دارد و دیباچه را هم دارد، جلد تیماجی، کاغذ فرنگی، شماره بر گها ۱۲۸ صفحه‌ای ۲۷ سطر».

اما در جزء نسخ عکس کتابخانه مرکزی دانشگاه، نسخه‌ای است به شماره $\frac{۲۰۸۰}{۱۴۳۸}$ کتابخانه ملی که عکسی آن بشماره ف $\frac{۱۸۰۲}{۴۴۳۷}$ است و این نسخه با شرح شادی آبادی اختلاف کتابت مختصر دارد و بعضی موارد بر شرح کمی اضافه کرده و درص ۱۳۱ فهرست میکرو فیلمهای کتابخانه آنرا غیر از شرح شادی آبادی و غنائی دانسته‌اند، در آغاز آن دوسه سطر خطبه دارد به این شکل: «یا الله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسولہ محمد... اما بعد این تحفه تذکره‌ای است بلکه تبصره علمای وقت والدین مجنون الهی...»

و بنا بر قول اته در تاریخ ادبیات خود که می‌نویسد^۱ «ایضاً شرح علوی لاهیجی است که در واقع شرح مذکور در فوق (یعنی شرح شادی آبادی) را عیناً از نو نوشته» باید این نسخه عکسی همان شرح علوی لاهیجی از درباریان جهانگیر پادشاه هند باشد.

چون از شروح مشکلات خاقانی که در قرن دهم هجری نوشته شده سخن

۱- ترجمه دکتر شفق ص ۱۱۶.

می‌رود، باید از فرهنگ خاقانی که در این قرن تألیف شده و حدود ۴۰۰ لغت مخصوصاً از قصیده مسیحیت رامعنی کرده است، سخن بگوییم که فعلاً يك نسخه از آن را بیشتر سراغ نداریم.^۱

شرح کامل و جامعی که بعد از شرح شادی آبادی نوشته شده، از عبدالوهاب بن محمد حسین معموری متخلص به غنائی است که اته^۲ سال وفات او را ۱۰۹۰ هـ. ق دانسته است و از شرح او به نسخه‌هایی که در کتابخانه‌های برلین و وین است اشاره میکند.

عبدالوهاب حسینی شرح خود را بسال ۱۰۱۸ هـ. ق نگاشته است و نسخه‌ای از آن به شماره ۲۱۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران هست که نویسنده آن معصوم پسر محمد باقر منشی بوده و به دستور آق‌اولی خان در سال ۱۰۳۷^۳ آنرا کتابت کرده و شعرها باشنگرف نوشته شده، پشت صفحه يك نوشته است:

«شرح بعضی از اشعار بلاغت شعار افضل السدین خاقانی للسید عبدالوهاب معموری»

این نسخه کهنه ۷۳۰ صفحه دارد، به طور متوسط هر صفحه ۲ بیت پس در حدود ۱۴۶۰ بیت ضبط کرده اما همه ابیات شرح ندارد.

نسخه دیگری از این شرح در کتابخانه مجلس شورای ملی به شماره ۴۱۱ هست

۱- و آن متعلق به آقای دکتر عبدالعلی طاعتی است که در مقدمه صحاح الغرس ص ۲۱

نیز به آن اشاره کرده‌اند

۲- ترجمه دکتر شفق ص ۱۱۵

۳- فهرست منزوی ص ۱۳۵

که ۲۸۶ ورق دارد و تخمیناً پانصد بیت را شرح کرده است^۱ و دیباچه آنرا نیز دارد که اینطور آغاز میشود: «ناقانی کشور سخنوری و سلطان ملک بلاغت گستری سزاوار...». و بعد از سه صفحه: «نگارنده این صور محسنه معنوی و صوری عبدالوهاب بن محمد الحسین الحسنی المعموری المتخلص به عبایی (کذا) رقم پرداز این کلام و نقش طراز این مرام می گردد...» و نخستین قصیده چنانکه اشاره شد همان قصیده مرآت الصفا است.

عبدالوهاب حسینی در دیباچه به سخن عرفی درباره شعر خاقانی اشاره کرده که: «تخمیناً در پانصد بیت زیاده احتمال معنی را راه نیست»^۲
عبدالوهاب حسینی ظاهراً شرح خود را «محبت نامه» نامیده زیرا پیش از شرح در پایان دیباچه می گوید:

طمع دارم که گر ناگه شگرفی بخواند ز این محبت نامه حرفی

نتابد نامه سان بر روی من پشت نشانند خامه و ش بر حرفم انگشت

مینورسکی نیز به محبت نامه ای اشاره کرده اما تألیف را اشتهاً ۱۰۹۰ هجری

نوشته است^۳

نسخه ای دیگر از این شرح به شماره ۱۱۵۹ کتابخانه ملی هست که نسخه عکسی آن بشماره ف $\frac{۲۲۸۱}{۵۲۴۳}$ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است. این کتاب بسال ۱۲۳۲ هجری قمری (۴ جمادی الثانیه) به فرموده عباس میرزا کتابت شده، خط نستعلیق خوش دارد و پایان کتاب یک رباعی از خاقانی دارد.

۱- فهرست کتابخانه مجلس تألیف اعتصام الملك ج ۲ ص ۲۳۹

۲- مقدمه دیوان تصحیح نگارنده ص پنجاه و چهار

۳- رساله مینورسکی ترجمه دکتر زرین کوب ص ۱۱۴

«هرنیمشی بت مراتب بینی...»^۱ و آغاز کتاب: «خاقانی کشور سخنوری و سلطانی ملک بلاغت گستری سزاوار...» این نسخه در اصل ۴۹۰ ورق یعنی ۹۸۰ صفحه و هر صفحه بطور متوسط سه قاعده بیت یا بیشتر نوشته، قصیده ردیف «آفتاب» رانیز که نسخ خطی اغلب ندارند^۲ شرح کرده است در ابتدا چنین به نظر می آید که این شرح مفصل ترین و کاملترین شروع و هم چنین کاملترین نسخه از این شرح است اما با مقایسه سایر نسخ همین شرح، این نتیجه بدست می آید که شرح ابیات بیشتر از سایر نسخ عبدالوهاب حسینی نیست و لی کاتب سعی کرده است ابیات بیشتری از خاقانی رانیز ضبط کند چنانکه در پایان کتاب بسیاری از قطعات و غزلها و قصاید را تماماً نوشته است، و برای مثال در ورق ۲۳۱ نسخه قصیده «کوی عشق آمد شد ما بر نتابد بیش از این» در نسخه خطی سه بیت ابتدا نوشته شده و به شرح پرداخته اما در نسخه عکسی همین مورد ۱۹ بیت نوشته است و بعد در خطی يك بیت و در عکسی ۵ بیت است.

از شرح عبدالوهاب حسینی اینجانب در تعلیقات استفاده کرده ام، در حاشیه نسخه خطی پاریس نیز که مورد استفاده بوده از این شرح نقل شده است^۳ پس از این از شروحي که بر بعضی اشعار خاقانی نوشته شده باید شرحی را نام ببریم که قاضی نورالله شوشتری (مقتول در ۱۰۱۹ هـ. ق) صاحب مجالس المؤمنین بسریك قطعه خاقانی نوشته و از آن شیعه بودن او را استنتاج کرده است^۴ که قطعه مطلعش این

۱- دیوان ص ۷۴۰: «هرنیمشی بتی مرتب بینی»

۲- دیوان ص ۵۸ حاشیه ۱۱

۳- مقدمه دیوان ص هفتاد

۴- مجالس المؤمنین چاپ کتابفروشی اسلامیة ج ۲ ص ۶۱۸

است.^۱

خطی مجهول دیدم در مدینه بدانستم که آن خط آشنا نیست
و نیز ابوالحسن حسینی فراهانی در شرح مشکلات دیوان انوری اشاره ای به چند
شعر خاقانی کرده و شرحی مختصر نیز داده است^۲ و این شرح بعد از سال ۱۰۱۵
ه. ق تألیف شده است.^۳

شروخی دیگر که نام برده اند امانسخه ای از آنها در دست مانیت یکی شرح
قبول محمد بنام فرح افزا^۴ است که متضمن شرح ده قصیده، است قبول محمد مؤلف
لغت فارسی بنام هفت قلزم نیز هست.

دیگر شرحی به زبان اردو از احمد حسن شوکت^۵ است که بسال ۱۹۰۷ در
شهر میرت انتشار یافته است.

شمس الدین محمد بن جمال الدین احمد لاهیجانی قصیده مسیحیه خاقانی را
در سال ۱۲۱۸ ه. ق شرح کرده.^۶

هدایت صائب مجمع الفصحا نیز ضمن تألیفات خود مفتاح الکنوز را در
شرح بعضی از اشعار خاقانی نام می برد^۷ و ضمن شرح حال خاقانی مینویسد «وقتی

۱- دیوان ص ۸۳۸

۲- از جمله ص ۴ چاپ آقای مدرس رضوی

۳- مقدمه شرح انوری ص یاوین

۴- ترجمه مینورسکی ص ۱۱۴

۵- این شرح با تصحیح نگارنده در فرهنگ ایران زمین ج ۱۸ سال ۱۳۵۱ ه. ش

ص ۲۲۴-۲۶۰ به چاپ رسیده است.

۷- مجمع الفصحا چاپ مظاهر مصفا ج ۶ ص ۱۲۱۰

شرحی مختصر موسوم به مفتاح الكنوز بر بعضی از اشعارش نوشته‌ام^۱.
در حواشی چاپ لکنه‌و از دیوان خاقانی شروحنی به امضای مولانا سید محمد
صادق علی دیده می‌شود.

محمد علی تربیت در کتاب دانشمندان آذربایجان ضمن شرح حال خاقانی
می‌نویسد^۲ «بعضی از ارباب تتبع و تحقیق... شرح اشعار او را نوشته‌اند معروفترین
آنها حسن دهلوی، شیخ آذری، عبدالوهاب اصفهانی محمد بن داود شادی آبادی،
رضاقلی خان هدایت...» اما از حسن دهلوی شرحی ذکر نشده و شاید حسن دهلوی را
با میر خسرو یا احمد حسن شوکت اشتباه کرده باشد و عبدالوهاب اصفهانی ممکن
است همان عبدالوهاب حسینی غنائی باشد.

ضمن کتب مرحوم عبدالعظیم قریب در کتابخانه مرکزی دانشگاه تربیت معلم
کتابی است تألیف محمد بن خواجگی گیلانی - در شرح ابیات خاقانی و ابوالفرج
رونی و سیف اسفرنکی و خمسة نظامی که خود او می‌گوید: این کتاب را «ختم -
الغرائب»^۳ نام نهاده چون اکثر ابیات بر رسم کنایه و تعمیه است و به آن ملحق کرده
رسالة معمای موسوم به مجمع الاسماء را و آن يك مصراع است که هر اسم خواهند بیرون
می‌آید و تا حال قریب ۲۵۰ معما استخراج نموده... و مصراع این است:
«مهر و مه رخ می‌نهد بر خاک راحت هر زمان»

۱ - نسخه‌ای از این شرح ظاهراً در کتابخانه مرحوم مخبر السلطنه هدایت بوده است.

نسخه‌ای هم آقای دکتر ماهیار نوایی دارند.

۲ - ص ۱۳۵

۳ - يك مثنوی ختم الغرائب هم به خاقانی منسوب است که نسخه ناقص و منحصر به فرد

آن به تصحیح این جانب در فرهنگ ایران زمین سال ۱۳۴۴ به چاپ رسیده است

و آغاز شرح اشعار خاقانی این بیت است :

«ازین مشتی سماعیلی ایسام وزین جوقی سرائیلی برزن»^۱

شروح و ترجمه‌های خاورشناسان :

خانیکوف خاورشناس روسی که تحقیقات درباره شرح حال او کرده و خلاصه تحقیقات او را ادوارد برون در تاریخ ادبیات خود آورده است، چهار قصیده او را ترجمه کرده است (روزنامه آسیائی ماههای مارس و آوریل سال ۱۸۶۵ صفحات ۲۹۶-۳۶۷)^۲.

مینورسکی قصیده مسیحیت او را ترجمه و شرح کرده است^۳ دیگر خاور-شناسان مانند یوری مار، چایکین و دیگران کم و بیش در این باره کار کرده اند.

ث، زالمان، درباره رباعیات خاقانی رساله‌ای به روسی با شمارش لغات تدوین کرده^۴ و درسنت پترسبورگ انتشار داده است.

در پایان به این نکته اشاره می‌کنم که نگارنده گذشته از شرحی که بر ابیات خاقانی در تعلیقات دیوان به چاپ رسانده فرهنگ کامل لغات و ترکیبات خاقانی را

۱- دیوان تصحیح نگارنده ص ۳۱۹

۲- ترجمه رساله مینورسکی ص ۱۲۰

۳- این رساله بوسیله دکتر زرین کوب ترجمه و در دفتر ۲ فرهنگ ایران زمین چاپ شده و از این شرح در تعلیقات دیوان استفاده کرده‌ام.

۴- ترجمه رساله مینورسکی ص ۱۱۵ و ص ۱۲۰

دردست تألیف دارد که تا و آخر حرف الف^۱ آن تدوین شده است، همچنین حدود
دوهزار بیت آنرا با شرح و توضیح کامل نکات ادبی و لغوی و اشاره به داستان‌ها و
نکات دیگر دردست چاپ^۲ دارد .

۱- اکنون این فرهنگنامه تا حرف (پ) آماده چاپ شده است

۲- این کتاب در ردیف «سخن پارسی» از انتشارات سازمان کتابهای جیبی در سال

۱۳۵۰ منتشر و در سال ۱۳۵۶ خورشیدی تجدید چاپ شده است

کتابخانه ملی ایران - تهران
 شماره ثبت کتاب: ۷۵۰۰
 تاریخ ثبت: ۱۳۳۲
 شماره قفسه: ۱۰۰۰

ماخذ

- ۱- از سعدی تاجامی
- ۲- تاریخ ادبیات فارسی
- ۳- تاریخ نظم و نثر در ایران
- ۴- جامی
- ۵- جواهر الاسرار
- ۶- دیوان خاقانی شروانی
- ۷- رساله مینورسکی درباره خاقانی و آندرونیکوس
- ۸- شرح خاقانی
- ۹- شرح خاقانی
- ۱۰- شرح خاقانی
- ۱۱- شرح خاقانی
- ۱۲- شرح خاقانی
- ادوارد برون ترجمه علی اصغر حکمت
- هرمان اته ترجمه دکتر شفق
- سعید نفیسی
- علی اصغر حکمت
- شیخ آذری (منتخب مفتاح الاسرار)
- تصحیح دکتر ضیاءالدین سجادی
- ترجمه دکتر زرین کوب فرهنگ ایران زمین، دفتر ۲ سال ۱۳۳۲.
- شادی آبادی نسخه شخصی نگارنده
- شادی آبادی نسخه خطی کتابخانه مرکزی
- شادی آبادی نسخه خطی کتابخانه مجلس
- عبد الوهاب حسینی نسخه خطی کتابخانه مجلس
- عبد الوهاب حسینی نسخه خطی کتابخانه مرکزی

- ۱۳- شرح خاقانی
عبدالوهاب حسینی نسخه عکسی کتابخانه مرکزی
- ۱۴- شرح خاقانی
علوی لاهیجی (احتمالاً) نسخه عکسی
- ۱۵- شرح قصیده مسیحیه
شمس الدین محمد لاهیجانی، نسخه عکسی
- ۱۶- شرح مشکلات دیوان انوری
تصحیح استاد مدرس رضوی
- ۱۷- شعر العجم
شبلی نعمانی
- ۱۸- صحاح الفرس
محمد بن هندوشاه تصحیح دکتر طاعتی
- ۱۹- فهرست کتابهای خطی
منزوی
- ۲۰- فهرست میکروفیلم ها
دانش پژوه
- ۲۱- فهرست کتابهای خطی
دانش پژوه
- کتابخانه مرکزی
- ۲۲- فهرست کتابخانه مجلس
اعتصام الملك
- ۲۳- فهرست کتابخانه مجلس
ابن یوسف
- ۲۴- مجالس المؤمنین
قاضی نورالله شوشتری
- ۲۵- مجمع الفصحاء
رضا قلی خان هدایت